



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مجلسه رسالہ های فارسی علامہ مجلسی (۱۰۳)



مجموعه رسائل اعطاء

علامہ محمد باقر مجلسی

تصحیح

نیدرلاند



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه رسائل اعتقادی (علامه مجلسی ره)

نویسنده:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	مجموعه رسائل اعتقادی (علامه مجلسی ره)
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست مطالب
۱۳	مقدمه
۱۸	رسالهٔ فرق میان صفات فعل و ذات
۱۸	اشاره
۱۹	مقدمه مؤلف
۲۲	اول: بیان عینیب صفات حقیقیه است
۲۲	اشاره
۲۲	مسلك اول: قول جماعتی است که به نفی صفات قائل شده اند،
۲۴	مسلك دوم: آن است که می گویند که ذات مقدس در حق تعالی، نایب
۲۴	مسلك سوم: آن است که می گویند که بر ذات مقدس، وجود و علم و قدرت
۲۵	مسلك چهارم: آن است که این صفات امور اعتباریّه نفس الامریه اند،
۲۶	دوم: آن که اراده آیا از صفات ذات است یا از صفات فعل ؟
۲۷	سوم: حاصل کلام آن دو فاضل در فرق میان صفات ذات و صفات فعل
۳۰	رسالهٔ تحقیق مسألهٔ بداء
۳۰	اشاره
۳۱	مقدمه
۳۴	اول: آن که ملائکه مطلع شوند بر لطف خدا نسبت به عباد،
۳۴	دوم: آن که مردم به اخبار انبیاء و رسل و اوصیاء - علیهم السلام - بدانند که
۳۵	سوم: آن که گاهی انبیاء و اوصیاء خبر می دهند از کتاب محو و اثبات برای
۴۲	رسالهٔ جبر و تفویض

- ۴۲ اشاره
- ۴۳ مقدمه
- ۴۴ در مسأله جبر و اختیار دو قول است
- ۴۴ اول: مذهب اشاعره که قائل اند که اعمال عباد به قدرت حق تعالی واقع می شود
- ۴۵ دوم: مذهب معتزله است که ایشان بنده را در فعل خود مستقل می دانند،
- ۴۵ اشاره
- ۴۶ و از احادیث اهل بیت - علیهم السلام - یکی از دو وجه ظاهر می شود
- ۴۶ اول: آن که جبر که مذهب اشعریه است باطل است، و تفویض به این معنی
- ۴۶ دوم: آن که قدرت و اراده عباد و توفیق و خذلان رب العباد هر دو دخیل اند در وجود فعل،
- ۵۰ رساله دفع شبهه حدیث جهل و معرفت -
- ۵۰ اشاره
- ۵۱ بدان که در معرفت و جهل اشکالی وارد است که موهم آن است که کفار و
- ۵۱ اشاره
- ۵۱ اول: آن که گوئیم که جمیع علوم و معارف از جانب حق تعالی افاضه
- ۵۲ دوم: آن که مراد از معرفت، شناخت خدا و اقرار به وجود خالق باشد،
- ۵۳ سوم: آن که جمیع اصول دین مراد باشد،
- ۵۴ چهارم: آن که مراد سواى معرفه الله باشد که به گفته انبیاء و رسل معلوم
- ۵۴ پنجم: آن که مراد از معرفت، کمال معرفت باشد،
- ۵۴ ششم: آن که مراد از معرفت دانستن احکام شرعی باشد
- ۵۴ هفتم: آن که این احادیث چون موافقتی با مذهب اشاعره دارد محمول بر تقیه
- ۵۶ ترجمه چهارده حدیث راجع به امام زمان علیه السلام و مسأله رجعت
- ۵۶ اشاره
- ۵۷ حدیث اول: خروج قومی در آخر الزمان و طلب نمودن حق را
- ۵۸ حدیث دوم: علائم قبل از ظهور
- ۶۰ حدیث سوم: تفسیری راجع به حروف مقطعه اول سور قرآن
- ۶۳ حدیث چهارم: چگونگی ازدواج نرجس خاتون با امام حسن عسکری - علیه السلام -

- حدیث پنجم: چگونگی ولادت حضرت صاحب الامر - علیه السلام - ۷۰
- حدیث ششم: سؤالات سعد بن عبد الله از امام زمان - علیه السلام - در محضر امام عسکری - علیه السلام - ۷۶
- حدیث هفتم: وقایع بعد از وفات امام حسن عسکری - علیه السلام - و مورد نظر قرار گرفتن امام زمان - علیه السلام - از طرف خلفای جور ۸۵
- حدیث هشتم: وقایع بعد از ظهور حضرت حجت علیه السلام ۸۹
- حدیث نهم: خبر دادن پیغمبر اکرم به ظهور ائمه معصومین و دعای آنها ۱۰۵
- حدیث دهم: علائم ظهور آن حضرت ۱۱۰
- حدیث یازدهم: وقایع بعد از ظهور ۱۱۲
- حدیث دوازدهم: رجعت پیغمبر اکرم و ائمه معصومین - علیهم السلام - ۱۱۸
- حدیث سیزدهم: رجعت تمام انبیاء و اوصیاء و خوبان و بدان ۱۲۲
- حدیث چهاردهم: وظیفه مردم در زمان غیبت ۱۳۰
- رساله بهشت و دوزخ ۱۳۴
- اشاره ۱۳۴
- اما مقدمه ۱۳۵
- فصل اول: در بیان اوصاف بهشت است ۱۳۷
- فصل دوم: در اوصاف جهنم است أعاذنا الله و سائر المؤمنین ۱۷۰
- رساله حکمت و فلسفه شهادت امام حسین علیه السلام ۱۹۲
- درباره مرکز ۲۲۰

مشخصات کتاب

سرشناسه: مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ق ۱۱۱۱ - ۱۰۳۷

عنوان و نام پدیدآور: مجموعه رسائل اعتقادی / تالیف محمدباقر مجلسی؛ تحقیق مهدی رجائی

مشخصات نشر: مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۸.

مشخصات ظاهری: ص ۲۱۲

فروست: (سلسله رساله های فارسی / علامه مجلسی؛ ۳ تا ۹)

شابک: ۸۳۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه بصورت زیر نویس

موضوع: احادیث شیعه -- قرن ق ۱۱

شناسه افزوده: رجایی، مهدی، مصحح، - ۱۳۳۶

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م ۳ م ۳ ۱۳۶۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۹-۸۱۵

ص: ۱

اشاره

مجموعه رسائل اعتقادی

تالیف محمد باقر مجلسی

تحقیق مهدی رجائی

ص: ۳

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٤

فهرست مطالب

مقدمه ۷-۱۰

رسالة فرق میان صفات فعل و ذات ۱۱-۲۱

رسالة تحقیق مسأله بداء ۲۳-۳۳

رسالة جبر و تفویض ۳۵-۴۲

رسالة دفع شبهه حدیث جهل و معرفت ۴۳-۴۸

ترجمه چهارده حدیث راجع به امام عصر و علائم ظهور و رجعت ۴۹-۱۲۶

رسالة بهشت و دوزخ ۱۳۷-۱۸۴

رسالة حکمت و فلسفه شهادت امام حسین علیه السلام ۱۸۵-۲۱۲

ص: ۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ خَوَانِدگان عزیز را به چند مطلب پیرامون رسائل اعتقادی علامه مجلسی قدس سره متذکر می گردانم:

أول: رسالۀ اول رسالۀ فرق میان صفات فعل و ذات است، در مرحلهٔ اول معنا و مراد از صفات فعل و ذات را بیان فرموده، و عبارات محدثین همچون مرحوم کلینی و صدوق قدس سره هر دو نقل نموده، و سپس تحقیقی پیرامون کلام آن دو بزرگوار به رشتهٔ تحریر در آورده، و بعد از آن چهار مسلک راجع به عدم زیادتی صفات از جماعتی از بزرگان نقل فرموده اند، که عبارت باشد از: مسلک اول می گویند اثبات صفت وجودی برای حق تعالی نمی توان نمود. مسلک دوم می گویند ذات مقدس در حق تعالی نایب مناب صفات است در ما. مسلک سوم می گویند بر ذات مقدس وجود و علم و قدرت صادق است و موجود و عالم و قادر نیز صادق است. مسلک چهارم می گویند این صفات امور اعتباریۀ نفس الامریه اند و عین ذات مقدس نیستند. و سپس بحثی پیرامون اراده می کنند که آیا از صفات ذات است یا از صفات فعل، و در خاتمۀ رساله جمع بندی راجع به حاصل کلام مرحوم صدوق و کلینی قدس سره در فرق میان صفات ذات و صفات فعل می فرمایند.

دوم: در اکثر تراجم از رسالۀ مذکور نام برده شده، و در ذریعۀ ج ۴۴/۱۵ تعبیر از آن به رساله فی صفات الذات و صفات الفعل نموده و سپس فرموده این رساله در

حدود چهار صد بیت است، و درج ۱۷۶/۱۶ تعبیر از آن به الفرق بین صفات الذات و صفات الفعل نموده، و سپس فرموده این رساله در دویست بیت، و تناقض گویی آشکاری در عدد ابیات این رساله در کلام ایشان واقع شده است.

سوم: رساله دوم رساله تحقیق مسأله بداء است، در مرحله اول معنای بداء را در لغت بیان می فرمایند، و سپس اقوالی را که در بداء قائل شده اند نقل می کنند و بعد از آن مختار خود را مفصلاً بیان می نمایند، و سپس فوایدی که در معتقد بودن به بداء می باشد به نحو مبسوطی با نقل بعض احادیث اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله عليهم اجمعین رساله را به پایان می رسانند.

چهارم: در اکثر تراجم از رساله تحقیق مسأله بداء نام برده شده، و به عنوان رساله در بداء از آن تعبیر شده است، و در ذریعه ج ۵۴/۳ از او نام برده شده است.

پنجم: رساله سوم رساله جبر و تفویض است، در مرحله اول حدیثی در کتاب توحید و عیون اخبار الرضا مرحوم صدوق قدس سره از امام هشتم - علیه السلام - راجع به جبر و تفویض نقل می نمایند با ترجمه فارسی آن، و همچنین حدیثی از امام دوم - علیه السلام - و سپس دو قول مشهور از میان اقوال در جبر و تفویض را نقل می کنند، و دو قول عبارت است از مذهب اشاعره و مذهب معتزله، و سپس مختار مذهب حق در آن را بیان می فرمایند که عبارت باشد از این که جبر و تفویض هر دو باطل است و امری در میان این دو امر حق است، و این مطلب را با بسط تمام با نقل روایات رساله را به پایان می رسانند.

ششم: در اکثر تراجم از رساله جبر و تفویض نام برده شده به عناوین مختلف، در بعض تراجم به عنوان رساله جبر و تفویض نام برده شده، و در بعض دیگر به عنوان ترجمه حدیث جبر و اختیار یا جبر و تفویض، و چنین گمان کرده اند که این رساله فقط ترجمه حدیث مذکور در کتاب توحید و عیون است، و حال این که این گمان اشتباه است، بلکه شروع این رساله با ترجمه حدیث مذکور آغاز شده، و سپس با نقل مذاهب و قول حق، سخن شایانی به عرض خوانندگان رسانیده اند.

هفتم: رساله چهارم رساله دفع شبهه حدیث جهل و معرفت است، و حدیث

عبارت از حدیثی است که مرحوم کلینی - قدس سره - در اصول کافی از حضرت امام صادق - علیه السلام - روایت کرده که فرموده اند «سته أشياء ليس للعباد فيها صنع:

المعرفة، و الجهل، و الرضا، و الغضب، و النوم، و اليقظة.

اختلاف واقع شده که مراد از معرفت و جهل در حدیث چیست؟ هفت وجه را در این باره ذکر می فرمایند، و با رد و ایراد در وجوه مذکوره رساله را به پایان می رسانند.

هشتم: از این رساله نیز در اکثر تراجم نام برده شده، و در بعض تراجم به عنوان ترجمه حدیث سته أشياء تعبیر شده، که ظاهراً با محتوای رساله این عنوان تطبیق نمی کند، بلکه چنانچه به خط نوه علامه مجلسی ملا محمد حسین خاتون آبادی آمده که تعبیر از او به رساله دفع شبهه حدیث جهل و معرفت شده است، گرچه این رساله پیرامون این حدیث است.

نهم: رساله پنجم ترجمه چهارده حدیث پیرامون امام زمان - علیه السلام - و مسئله رجعت است، که عبارت بوده باشند از: ۱ - بشارت به خروج قومی در آخر الزمان و طلب نمودن حق را. ۲ - علائم قبل از ظهور حضرت ۳ - تفسیری راجع به حروف مقطعه اول سور قرآن و استخراج ظهور حضرت از آن ۴ - چگونگی ازدواج نرجس خاتون با امام حسن عسکری - علیه السلام - ۵ - چگونگی ولادت با سعادت منجی بشریت حضرت صاحب الامر و الزمان - علیه السلام - ۶ - سؤالات سعد بن عبد الله از امام زمان علیه السلام در محضر امام حسن عسکری - علیه السلام - ۷۰ - وقایع بعد از وفات امام حسن عسکری - علیه السلام - و مورد نظر قرار گرفتن امام زمان - علیه السلام - از طرف خلفای جور. ۸ - وقایع بعد از ظهور حضرت حجت - علیه السلام - ۹۰ - خبر دادن پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - به ظهور ائمه معصومین - علیهم السلام - و دعای مخصوص هر یک از آنها. ۱۰ - علائم ظهور آن حضرت ۱۱ - وقایع بعد از ظهور آن حضرت. ۱۲ - رجعت پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و ائمه معصومین - علیهم السلام - ۱۳ - رجعت تمام انبیاء و اوصیاء و خوبان و بدان. ۱۴ - وظیفه مردم در زمان غیبت.

دهم: نام این رساله نیز در اکثر تراجم آمده، و به نامهای مختلف گفته شده است، در ذریعه به نام اثبات الرجعه، و در فیض قدسی رساله فی الرجعه و در چندین

فهرست خطی کتابخانه ها بنام رساله رجعت نوشته شده، و به نظر حقیر این عنوان با تمام محتوای رساله تطبیق نخواهد نمود، چون فقط حدیث دوازده و سیزده راجع به رجعت است و در بعضی فهرس به نام ظهوریه اسم گذاری شده، که این هم با محتوای تمام رساله سازگار نیست، چون چند حدیث آن راجع به ظهور و علائم ظهور است، و بهترین عنوان همان است که در بعضی تراجم دیگر است به نام ترجمه چهارده حدیث.

یازدهم: رساله ششم رساله بهشت و دوزخ است، و این رساله در یک مقدمه و دو فصل است، که مقدمه در بیان معاد جسمانی و دو فصل در احادیث وارد در احوال بهشت و دوزخ.

دوازدهم: از این رساله نیز در اکثر تراجم نام برده شده، و به عنوان ترجمه حدیث قیامت یا جنت و نار یا رساله بهشت و دوزخ از آن تعبیر شده و در خاتمه محور در استنساخ و تحقیق و تصحیح این شش رساله نسخ خطی آن است که در کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی نجفی دام ظلّه در قم موجود است که بهترین نسخ آن مجموعه ایست که محتوی سی و چند رساله از علامه مجلسی است، و از چندین رساله خطی کتابخانه آستان قدس رضوی علیه السلام استفاده شده، و به قدر وسع خود در تصحیح کوشش نموده ام.

و الحمد لله رب العالمین، و السلام علی عباد الله الصالحین.

سید مهدی رجائی

ص: ۱۰

رسالة فرق میان صفات فعل و ذات

اشاره

فرق میان صفات فعل و ذات

تألیف علامه مجلسی تحقیق سید مهدی رجائی

ص: ۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد: باید دانست که صفات مقدسه حق تعالی بر دو نوع است: یا سلبی است، یا ثبوتی.

اما سلبی عین ذات واجب تعالی نیستند، مانند جسم نبودن، و جوهر نبودن، و عرض نبودن.

و نوع دوم که ثبوتی است که اثبات امری برای ذات اقدس نمایند بر دو قسم است: اول صفات ذات، دوم صفات فعل.

و صفات ذات، صفات حقیقیه کمالیه است که انفکاک ذات مقدس از آنها محال، و اتصاف به اضداد آنها ممتنع است، مانند علم و قدرت و حیات و سمع و بصر، زیرا که اینها کمال ذات مقدس اند، و خلو ذات از اینها موجب نقص و احتیاج است، و هر دو مستلزم امکان.

پس نتواند بود که حق تعالی گاهی عالم باشد و گاهی جاهل، و در زمانی قادر باشد و در زمانی عاجز، و در وقتی حیات داشته باشد و در وقت دیگر ضد آن را. و همچنین سمع و بصر که علم به مسموعات و مبصرات است، نتواند بود که حق تعالی در زمانی عالم به اینها نباشد.

و صفات فعل، آثار صفات ذاتند که فی نفسه اتصاف به آنها کمال نیست، بلکه قدرت بر آنها کمال است، مانند خلق کردن فی نفسه کمال نیست که از ذات مقدس منفک نتواند شد، بلکه قدرت بر خلق در هر زمانی که مصلحت در آن باشد

کمال است. پس تواند بود که حق تعالی در زمانی خلق کند و در زمان دیگر خلق نکند، و همچنین رازق بودن و احیا کردن و میراندن، قدرت بر اینها کمال است، و تواند بود که اینها در زمانی که مصلحت نباشد از او صادر نگردد.

و شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله - در کتاب توحید تحقیق این دو معنی به این وجه کرده است: که هرگاه وصف کنیم خدا را به صفات ذات، نفی می کنیم از او به هر صفتی از آن صفات، ضد آن را. پس هرگاه گوئیم: خدا حی است، نفی کرده ایم از او ضد حیات را که مرگ است. و هرگاه که گوئیم: علیم است، نفی کرده ایم از او ضد علم را که جهل است. و هرگاه گوئیم: سمیع است، نفی کرده ایم از او ضد شنوایی را که کوری است. و هرگاه گوئیم: بصیر است، نفی کرده ایم از او ضد بینایی را که کوری است. و هرگاه گوئیم: حکیم است، نفی کرده خواهیم بود از او ضد حکمت را که خطا کردن است در امور. و هرگاه گوئیم غنی است، نفی کرده ایم از او ضد بی نیازی را که نیازمندی است. و هرگاه گوئیم: عدل است، نفی کرده ایم از او جور و ستم را. و هرگاه گوئیم: حلیم است، نفی کرده ایم از او تعجیل در انتقام را. و هرگاه گوئیم: قادر است، نفی کرده ایم از او عجز را.

و اگر گوئیم که این صفات موجودند و خدا به اینها متصف است، هر آینه اثبات کرده خواهیم بود با خدا امری چند را که همیشه با او بوده اند، و این متضمن تعدد آلهه است، زیرا که می گوئیم که همیشه حی و سمیع و بصیر و عزیز و حکیم و غنی و ملک بوده است، و چون این صفات را موجود قرار ندادیم و به نفی اضداد بر گردانیدیم، اثبات کرده ایم که همیشه خدا، واحد و یگانه بوده است و چیزی با او نبوده است، و اراده و مشیت و رضا و غضب و اشباه اینها از صفات افعال، به مثابه صفات ذات نیستند، زیرا که جایز نیست که گوئیم: که خدا همیشه اراده کننده بوده است، چنانچه جایز است که گوئیم: همیشه قادر و عالم بوده است (۱). این بود ترجمه کلام صدوق - رحمه الله -.

ص: ۱۳

و کلینی - رحمه الله - گفته است: که مجمل قول در صفات ذات و صفات فعل آن است که هر چیز که او را با ضدّ او برای خدا اثبات می کنی و هر دو موجود است آن صفت فعل است، و تفسیر این مجمل آن است که اثبات می کنی در وجود، چیزی را که خدا اراده کرده و چیزی را که خدا اراده نکرده، و چیزی را که خدا به آن راضی است و چیزی را که خدا را به خشم می آورد، و چیزی را که خدا دوست می دارد و چیزی را که خدا دشمن می دارد.

پس اگر اراده از صفات ذات می بود مانند علم و قدرت، هر آینه اثبات آنچه خدا اراده نکرده نقیض اثبات آن چیزی می بود که خدا اراده کرده است، و اگر محبت از صفات ذات باشد، بغض نقیض آن خواهد بود، نمی بینی که در وجود نمی یابی چیزی را که خدا نداند، و چیزی که بر آن قادر نباشد.

و چنین است صفات ذات خدا که ازلی اند، نمی توان خدا را وصف کرد به قدرت و عجز که ضدّ آن است.

و جایز است در صفات فعل که گوئیم: خدا مطیعان را دوست می دارد و عاصیان را دشمن می دارد، و با مطیعان موالات می نماید، و با عاصیان معادات می فرماید.

و می توان گفت: از کسی راضی است و با دیگری خشمناک است، و می گویی در دعا: که خداوندا خوشنود شو از من، و سخط مکن بر من، و دوست دار مرا، و دشمن مدار مرا، و نمی توان گفت که خدا قادر است که بداند و قادر است که نداند، و قادر است که پادشاه باشد، و قادر است که عزیز و حکیم باشد، و قادر است که عزیز و حکیم نباشد. و می توان گفت: که قادر است که آمرزنده باشد، و قادر است که آمرزنده نباشد، و نمی توان گفت: که اراده کرده است که پروردگار باشد و قدیم و عزیز و حکیم و مالک و عالم و قادر باشد، زیرا که اینها صفات ذاتند و اراده از صفات فعل است.

نمی بینی که می توان گفت: که اراده این کرد و اراده آن نکرد، به خلاف صفات ذات که به اثبات هر صفتی ضدّ آن را نفی می باید کرد، چنانچه به اثبات علم، باید که

جهل را مطلقاً از او نفی کنی، و به اثبات قدرت باید که ضد آن را که عجز است مطلقاً از او نفی کنی. و همچنین به اثبات حیات، نفی ضد آن باید کرد که مرگ است و به اثبات عزت، نفی ضد آن باید کرد که مذلت است، و همچنین به اثبات حکمت و حلم و عدل، نفی خطا و تعجیل و ستم باید کرد. (۱) تمام شد کلام کلینی رحمه الله.

و تحقیق کلام این دو بزرگوار موقوف بر چند مقدمه است:

أول: بیان عینیب صفات حقیقه است

اشاره

آنچه از احادیث متواتره و ادله عقلیه معلوم می شود آن است که باید اعتقاد کرد که «صفت موجود»، زاید بر ذات مقدس نمی باشد، و الا لازم آید که حق تعالی در کلام محتاج به غیر باشد و آن نیز محال است.

و ایضا آن صفات اگر محتاج به علت نیستند چندین واجب الوجود لازم آید، و اگر محتاج به علت باشند و علت غیر خدا باشد، خدا محتاج به غیر باشد در وجود و جمیع کمالات، و اگر مستند به ذات حق باشند تأثیر خدا در آنها موقوف باشد بر اتصاف به آن صفات. پس اگر موقوف بر عین آن صفات باشد دور لازم آید، و آن محال است. و اگر محتاج به صفات دیگر مثل آنها باشد نقل کنیم سخن را در آن صفات، و تسلسل لازم آید، و آن نیز محال است.

و اشاعره از اهل سنت قائل شده اند به زیادتی صفات، و بر ایشان لازم آمده است قول به تعدد آلهه، چنانچه فخر رازی که از افاضل علمای ایشان است گفته است:

که حق تعالی حکم کرده است به کفر نصاری که به سه خدا قائل شده اند، و اصحاب ما یعنی اشاعره به هشت خدا قائل شده اند. و قائلان به عدم زیادتی صفات چهار مسلک دارند:

مسلک اول: قول جماعتی است که به نفی صفات قائل شده اند،

و می گویند:

اثبات صفت وجودی برای حق تعالی نتوان کرد، پس اثبات علم برای خدا به نفی جهل

ص: ۱۵

بر می گردد، و هرگاه گویی خدا عالم است، معنی آن است که خدا عاجز نیست، و همچنین در سایر صفات، و این معنی را نهایت مرتبه توحید می دانند.

و کلام حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - که «کمال توحیده نفی الصفات عنه»^(۱) را به این بر می گردانند. و کلام ابن بابویه - رحمه الله نیز موهم این معنی است.

امّا از همان احادیث و احادیث دیگر معلوم است که مراد این معنی نیست، و این مذهب تعطیل است که در اخبار بسیار انکار آن وارد شده. و در احادیث بسیار وارد.

شده است که توحید آن است که خدا را از حدّ تعطیل و حدّ تشبیه بیرون بری^(۲).

و تعطیل آن است که برای خدا اثبات صفات کمالیه نکنی، و تشبیه آن است که به نحوی اثبات کنی که مستلزم تشبیه به مخلوق باشد.

مثلا در علم، اگر نفی علم کنی و گویی که خدا عالم نیست، یا عالم بر خدا اطلاق نمی توان کرد، آن تعطیل است که خدا را عاقل از صفت کمال گردانیده. و اگر گویی که به نحوی که ما عالمیم او عالم است، این تشبیه است که خدا را شبیه به خلق گردانیده. و اگر گویی: که خدا عالم است به نحوی که هیچ گونه مشابهت به علم ما ندارد، علم برای او ثابت کرده و نفی تشبیه کرده.

و همچنین در سمیع و بصیر و سایر صفات، و توضیحش آن است که ما امری را که به چشم می بینیم در این دیدن، کمالی ما را حاصل گردیده، که مخلوط و ممزوج است به انواع نقص، و آنچه کمال است دانستن آن دیده شده است، امّا چون ما ناقصیم و عاجز و ممکن، بدون این باصره و عضو مخصوص نمی توانیم دید، و این عین نقصی است و از ما ناشی شده است. و خدا منزّه است از آن که عضوی و جزوی داشته باشد و در دانایی محتاج به عضوی باشد.

و ایضا علم ما بعد از نبودن به هم رسیده و خدا منزّه است از آن که او مسبوق به جهل باشد. و ایضا علم ما به حصول صورت است در حاسه به اعتبار نقص ما، و خدا

ص: ۱۶

۱- (۳). اصول کافی ۱/۱۴۰، ح ۶.

۲- (۴). اصول کافی ۱/۸۲، ح ۲ و ح ۷.

منزه است از آن که محل حوادث باشد. و ایضا به غیبت آن امر، ممکن است که علم زایل شود، و در خدا زوال علم محال است. و علم ما معلول به علتها است، و علم خدا علت نمی دارد.

پس آنچه کمال است که علم به مبصرات است برای خدا اثبات باید کرد، و جهات نقص که در علم ما حاصل است همه را از حق تعالی نفی باید کرد. و آنچه در احادیث واقع شده که موهم نفی صفات است، در بعضی، مراد آن است که «صفات زایدۀ موجوده» در خدا نمی باشد، و در بعضی مراد آن است که کنه صفات کمالیۀ الهی را نمی دانیم، و بجز بوجهی از وجوه، تخیل آنها نمی توانیم نمود، نه آن که به هیچ نحو تصور و اثبات نمی توانیم کرد تا تعطیل لازم آید.

مسلك دوّم: آن است که می گویند که ذات مقدس در حق تعالی، نایب

مناب صفات است در ما

، چنانچه ما اشیاء را به علم می دانیم، و حق تعالی به نفس ذات مقدس، می داند، و ما بر اشیاء توانایی داریم به قدرتی که قائم است به ما، و خدا، به ذات مقدس توانا است، و ذات اقدس، قائم مقام صفت قدرت است در ما، و همچنین در سایر صفات. و جمعی کثیر از محققان به این قول قائل اند، و بعضی می گویند: این قول نیز به تعطیل و نفی بر می گردد.

مسلك سوّم: آن است که می گویند که بر ذات مقدس، وجود و علم و قدرت

صادق است،

و موجود و عالم و قادر نیز صادق است. و موجود آن است که از وجود، خالی نباشد، خواه عین او باشد و خواه قائم به او. و عالم آن است که از علم، جدا نباشد، خواه عین علم باشد و خواه قائم به او، و همچنین قدرت.

و آنچه لغویان می گویند: که عالم، ذاتی است که علم به او قائم باشد، و قادر، ذات ما قام به القدره است، مبتنی بر عدم تحقیق است و قلت فهم ایشان، زیرا که می دانیم که جسمی که نورانی باشد تیر می گویند، و اگر نوری قائم به ذات تواند بود هم نور خواهد بود و هم نیز. و اگر بیاضی قائم به ذات تواند بود، هم بیاض خواهد بود هم آبیض.

ص: ۱۷

پس علم و قدرت و سایر صفات، بر خدا صادق است به صدق عرضی، و کنه ذات، معلوم ما نیست، و این صفات بوجهی مفهوم ما هستند. چنان که [اگر] زید را ما به عنوان ضاحک تصور کنیم، معنی ضاحک، یعنی خندان، مفهوم و معلوم ما هست، گو کنه حقیقت زید را ندانیم، و به این معنی، احادیث ظاهرا دلالتی دارد.

چنانچه در حدیث صحیح از هشام بن سالم منقول است که گفت: به خدمت حضرت صادق - علیه السلام - رفتم، فرمود: آیا خدا را وصف می کنی؟ گفتم: بلی، فرمود: بگو، گفتم: سمیع است و بصیر است، فرمود: که این صفتی است که مخلوقات در آن شریک اند، گفتم: چگونه وصف کنم خدا را؟ فرمود: نوری است که در او ظلمت نیست، و حیاتی است که در او مرگ نیست، و علمی است که جهل در او نیست، و حقی است که باطل در او نیست، پس بیرون آمدم از نزد او و من داناترین مردم بودم به توحید خدا(۱).

اگرچه امثال این روایت را بر مسلک ثانی حمل می توان کرد.

مسلک چهارم: آن است که این صفات امور اعتباری نفس الامریه اند،

و عین ذات مقدس نیستند، و موجود زاید بر ذات نیستند، و صفت موجود زاید بر ذات، محال است، پس وجود امری است اعتباری و لازم ذات مقدس است، و ثبوتش برای ذات، معلول علتی به غیر ذات، نیست.

و همچنین علم عبارت از دانستن است، و لازم ذات است، و از ذات منتزع می شود، و معلول غیر ذات نیست، و امر اعتباری نفس الامری است، و امر موجودی نیست که قیام آن به ذات، مستلزم فساد باشد. و همچنین قدرت عبارت است از توانایی، و این نیز امری است اعتباری، منتزع از ذات اقدس و به غیر ذات علتی ندارد، و همچنین سایر صفات کمالیه. و به این مسلک اگرچه کم کسی قائل شده است، اما به عقل اقرب است از سایر مسالک.

و حق این است که تفکر در این امور ضروری نیست، و مجمل باید اعتقاد

ص: ۱۸

۱- (۵). توحید صدوق ص ۱۴۶، ح ۱۴. بحار الانوار ۷۰/۴، ح ۱۶.

کرد که صفات کمالیه، موجود زاید بر ذات و قائم به ذات نیستند، و علتی سوای ذات اقدس ندارد، و هرگز ذات مقدس از این صفات خالی نیست، و تعددی در ذات و صفات حقیقیه نیست که موجودات متعدده در ازل، اثبات کنیم، و اتصاف ذات به این صفات، شبیه اتصاف ممکنات نیست. و تفکر در زیاده از این، به تفکر در ذات بر می گردد، و نهی از آن در اخبار وارد شده است، و عقل از فهم آن کما ینبغی قاصر است.

دوم: آن که اراده آیا از صفات ذات است یا از صفات فعل؟

بدان که اکثر حکما و متکلمین را اعتقاد آن است که اراده، از جمله صفات ذات است و قدیم است، و از ذات مقدس منفک نمی شود، بلکه عین ذات مقدس است، بنابر قول به عیثیت صفات.

و احادیث (۱) بسیار دلالت می کنند بر آن که اراده از صفات فعل است و حادث است، بلکه عین ایجاد و احداث است و در حق تعالی به غیر ایجاد معنی نیست که مسمی به اراده باشد. و تحقیقش آن است که چون در ما، پیش از آن که فعل اختیاری صادر شود، چند چیز حاصل می شود.

اول: تصور آن فعل و تفکر در آن، پس اعتقاد حصول نفع در آن، پس منبعث شدن شوق از نفس بسوی آن، پس تأکد عزم در آن تا به حد اجماع رسد که آن اراده است و از آن، فعل حاصل شود، و اینها همه در ما، متوسط است میان ما و فعل، و در جناب حق تعالی به غیر علم به آن، و علم به آن که آن مقرون مصلحت است که قدیم است، و ایجاد فعل که حادث است امر دیگر نیست.

پس حکما و متکلمان، علم به خیر و نفع و اصلح بودن را، اراده نامیده اند، و آن داخل علم خدا است و قدیم است، لهذا از صفات ذات شمرده اند.

و در عرف احادیث و محدثان اهل شرع، «ایجاد» را اراده می نامند، و آن

ص: ۱۹

حادث است و مقارن وجود به هم می رسد، و از صفات ذات نیست که از حدوثش تغییری یا از عدمش نقصی در ذات مقدّس به هم می رسد.

و حاصلش آن است که ذات مقدّس با صفات کمالیه، کافی است در حدوث حادث، در وقت معین و محتاج نیست به آن که امری در ذات مقدّس، حادث گردد سوای علم قدیم به نفع و صلاح. پس این نزاع نزدیک است که به نزاع در اصطلاح برگردد، و هرگاه چنین باشد موافق احادیث معتبره قائل شدن، اولی خواهد [بود]، و الله یعلم.

سوم: حاصل کلام آن دو فاضل در فرق میان صفات ذات و صفات فعل

آن است که هرچه اتصاف ذات حق تعالی به آن، نفی ضدّ آن صفت می کند از ذات مطلقا. و ممکن است که عین ذات مقدّس باشد، و از قدیم بودن آن تعدّدی در ذات و صفات لازم نمی آید از صفات ذات است.

و آنچه ذات مقدّس، نسبت به یک چیز به آن متصف است و نسبت به چیز دیگر به ضدّ آن متصف است، از صفات ذات نمی تواند بود، زیرا که اگر از صفات ذات باشد، هر دو ضد یا هر دو نقیض عین ذات واحده، نتوانند بود، پس باید که زاید بر ذات باشند، پس، از صفات ذات نباشند، و چون باید قدیم باشند تعدد قدما لازم آید، و ایضا اگر از صفات ذات باشند چون نقیض آن طاری شود باید که آن زایل گردد و تغیر در صفات ذاتیه لازم آید.

و کلینی - رحمه الله - فرق دیگر کرده است میان صفات ذات و صفات فعل، به آن که قدرت و اراده، تعلق به صفات ذات نمی گیرند و به صفات فعل تعلق می گیرند، چنانچه نمی توان گفت که خدا قادر است بر دانستن، و قادر است بر ندانستن، و قادر است بر پادشاهی و عدم آن، و قادر است بر عزّت و عدم آن، و توان گفت خدا قادر است بر آمرزیدن و نیامرزیدن، و قادر است بر آفریدن و نیافریدن، و روزی دادن و روزی ندادن، و نتوان گفت که اراده کرده که عالم باشد، و ربّ باشد، و قدیم باشد، و عزیز باشد، و حکیم باشد، و مالک باشد، و عالم باشد، و قادر باشد، زیرا که اینها از

صفات ذاتند و قدیم اند، و اراده، تعلق به حوادث می گیرد.

و توان گفت: که اراده کرده که خلق نماید و روزی دهد و بیامزد و ثواب دهد و عقاب کند، زیرا که اینها صفات فعل اند و حادث اند.

و در این مطالب مجال سخن بسیار است، و برای فرق میان صفات ذات و صفات فعل، گویا همین کافی باشد.

و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

ص: ۲۱

رسالة تحقيق مسألة بداء

اشاره

تحقيق مسألة بداء

تأليف علامه مجلسي تحقيق سيد مهدي رجائي

ص: ۲۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی محمد و آله خیره الوری و بعد: چون در مسأله «بداء» نزاع عظیمی میان علمای خاصه و عامه به هم رسیده، و منشأ تشنیع مخالفان بر شیعه گردیده، و در اکثر مسائل توحید، امامیه در تنزیه جناب مقدّس ایزدی اهتمام نموده اند، و بر ایشان تشنیعات و الزامات کرده اند، مانند رؤیت و زیادتی صفات و جبر و امثال اینها، ایشان در این مسأله بر شیعه افتراها بسته اند، و به گمان فاسد خود تدارک بعضی از تشنیعات کرده اند. لهذا ضرور شد که چند کلمه در تحقیق مذهب امامیه رضوان الله علیهم - در این باب نوشته شود، که موجب لغزیدن اقدام و سوء فهم خاصّ و عام نگردد.

و باید دانست که بداء در لغت به معنی ظاهر شدن است، و اطلاق می کنند بر ظاهر شدن رأیی بعد از آن که خلاف آن ظاهر شده باشد، مثل آن که کسی اراده امری کند به گمان مصلحتی، بعد از آن خلاف آن مصلحت بر او ظاهر شود و آنرا ترک کند، و در فارسی تعبیر از آن پشیمانی می کنند.

و اهل سنت بداء را بر این معنی حمل کرده اند و به شیعه نسبت داده مایه (۱) تشنیع ساخته اند، و شیعه از این امر تبرّی نموده اند. و احادیث بر خلاف این، متواتر از ائمه - علیهم السّلام - وارد شده (۲)، و اعتقاد ایشان آن است که محال است که حق تعالی

ص: ۲۴

۱- (۱) . در نسخه ای ماده.

۲- (۲) . چنانچه ذکر خواهد شد.

امری را نداند و آخر بر او ظاهر شود، یا از اراده پشیمان شود.

اما در تحقیق بدا خلاف کرده اند، بعضی گفته اند: بدا به معنی نسخ است، که حق تعالی در زمانی حکمی را مقرر فرماید، و بعد از آن در زمانی دیگر آن حکم را بر طرف کند. و یهود این معنی را انکار کرده اند. و این معنی متضمن پشیمانی و اختلاف علم نیست، بلکه در هر زمانی مصلحت در حکمی از احکام می باشد، چون مصلحت متبدل شد حکم نیز متبدل می شود. مثل آن که در ائمت حضرت موسی - علیه السلام - شکار در روز شنبه حرام بود برای مصلحتی، در زمان حضرت عیسی - علیه السلام - چون آن مصلحت بر طرف شد حکم نیز تغییر یافت و شکار شنبه حلال شد.

و بعضی گفته اند: که بدا در امور تکوینی، مانند نسخ است در احکام شرعی چنانچه نسخ آن است که حکمی از شارع رسد و گمان کنیم که آن حکم مستمر خواهد بود، بعد از آن، آن حکم منسوخ گردد و حکم دیگر مقرر شود.

همچنین در امور تکوینی اگر امری به حسب علل و اسباب و قرائن احوال چنان نماید که مستمر خواهد بود، بعد از آن بر طرف شود و نوع دیگر شود آن را بدا می گویند. مثل آن که اسماعیل فرزند بزرگتر حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - بود و مردم را به ظاهر حال، گمان آن بود که بعد از حضرت، او امام خواهد بود، بعد از آن که او به رحمت الهی واصل شد مردم دانستند که امامت او که گمان کرده بودند، بر طرف شد، و امامت برای حضرت امام موسی - علیه السلام - ثابت شد. و می گویند که این را برای این بدا می گویند که بر ایشان امری ظاهر شد که بیشتر ظاهر نبود، و معانی دیگر نیز گفته اند که ذکر آنها چندان فایده ندارد.

و آنچه از احادیث اهل بیت - علیهم السلام - بر این شکسته ظاهر شده آن است که: چون یهود و بعضی از اهل سنت قائل بودند به آن که حق تعالی هر چیز که در روز اول مقدر و مقرر فرموده تغییر نمی یابد، و خدا هر چه کرده در روز اول کرده، و می گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ» یعنی: دست خدا بسته است دیگر کاری نمی تواند کرد.

و بعضی از حکما می گفتند: که حق تعالی جمیع مخلوقات را به یک دفعه خلق کرده، و ما که در زمان داخلیم پیش ما ماضی و مستقبل و حال می باشد، امّا پیش خدا که از زمان خارج است اینها نمی باشد، و تشبیه می کنند به رشته [ای] که الوان مختلفه داشته باشد و موری که بر آن راه رود، گاهی در ریسمان سیاه، و گاه در ریسمان سفید است، و کسی که خارج از ریسمان است همه نزد او حاضر است، و به این سبب قائل شده اند که در هیچ امر تغییر ممکن نیست، و عالم را با زمان و زمانیات قدیم می دانند.

و بعضی از ایشان قائل اند: که حق تعالی عقل اوّل را آفرید، و عقل اوّل، عقل دوم و فلک اوّل را، و همچنین تا عقل دهم. و عقل دهم مدبّر عالم است.

لهذا ائمه - علیهم السلام - ردّ اقوال ایشان کرده اند، چنانچه حق تعالی فرموده است «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۴ تا بدانند که خدا مدبّر عالم است، و هر ساعت انواع تصرّفات در هر مخلوقی می نماید، و به دعا و تصدّق و خیرات و مبرات و صلّه ارحام، عمر و روزی و سایر تقدیرات تغییر می یابد، و لهذا وارد شده که «ما عظم الله بمثل البداء»^(۱) یعنی: تعظیم خدا نشده به چیزی مانند قائل شدن به بداء، زیرا که خدا را صاحب اختیار در ملک خود می داند و مدبّر و متصرّف در خلق خود می داند، و در امور خود به جناب او متوسّل می شود.

و ایضا از آیات و اخبار ظاهر می شود که خدا را دو لوح هست: یکی لوح محفوظ که مطابق علم خدا است و در آن تغییری نمی رود، و دیگری لوح محو و اثبات که در آن محو بعضی امور و اثبات امری به عوض آن می شود. چنانچه فرموده است که «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^۶ یعنی: محو می کند خدا آنچه را می خواهد، و ثابت می گرداند آنچه را می خواهد، و نزد او است امّ الكتاب یعنی: نامه که اصل و مادر همه نامه ها و کتابها است، که لوح محفوظ باشد یا لوح محو و اثبات.

و فرموده است که «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى

ص: ۲۶

۱- (۵). اصول کافی ۱/۱۴۶، ح ۱. توحید صدوق ص ۳۳۳، ح ۲. بحار الانوار ۴/۶۱۰۷، ح ۲۰.

عِنْدَهُۥ٧» او است خداوندی که مقدر کرده است اجلی، و اجل نامبرده نزد او هست، یکی أجل واقعی حتمی است که در لوح محفوظ است، و دیگری اجل معلق است که در کتاب محو و اثبات است.

مثل آن که در لوح محو و اثبات نوشته شده است که عمر زید، سی سال است، یعنی. اگر حال او متوسط باشد و کارهای بسیار نیک کند و کارهای بسیار بد نکند مصلحت در آن است که عمر او سی سال باشد، پس اگر تصدقات کرد و صلۀ رحم کرد، خدا امر می فرماید که ملائکه، سی سال را محو کنند و چهل سال را به جای او بنویسند. یا آن که قطع رحم کرده یا قسم ناحق خورد، خدا می فرماید که سی سال را محو کنید و عمرش را بیست سال بنویسید مانند آن که بلا تشبیه، طیبی ملاحظه مزاج شخصی کرد، و حکم کرد که موافق این مزاج می باید چهل سال عمر کند. بعد از آن، آن شخص بعضی از مقویات مانند فاد زهر و عرق چینی خورد، طیب بعد از آن اگر بگوید که پنجاه سال عمر باید کرد، یا اگر فصد های بیجا و تصرفات ناموافق کرد و مزاج را ضعیف کرد، و حکم بعد از آن کرد که عمر این [شخص]، زیاده از سی سال نخواهد شد، کسی حکیم را نسبت به دروغ و خطا نسبت نمی دهد، زیرا که حکم اول موافق ظاهر حال او بود.

أما در لوح محفوظ اگر خدا داند که او تصدق یا صلۀ رحم خواهد کرد عمر او چهل [سال] نوشته شده خواهد بود، و اگر داند که قطع رحم خواهد کرد یا قسم دروغ خواهد خورد عمر او سی [سال] نوشته شده خواهد بود.

و اما فایده این دو لوح به قدر عقل قاصر ما چند چیز است:

اول: آن که ملائکه مطلع شوند بر لطف خدا نسبت به عباد،

و تأثیر اعمال خیر و شر در اعمال و آجال و ارزاق و غیر ذلک، و موجب مزید معرفت ایشان گردد.

دوم: آن که مردم به اخبار انبیاء و رسل و اوصیاء - علیهم السلام - بدانند که

اعمال ایشان را در این قسم امور، این قدر مدخلیت هست،

پس باعث شود بر ترغیب

ایشان در خیرات و صرف همت ایشان از شرور و سیئات و لهذا مروی است که «ما عبد الله بمثل البداء (۱)» یعنی: عبادت خدا را چیزی باعث نمی شود مثل بدا.

سوم: آن که گاهی انبیاء و اوصیاء خبر می دهند از کتاب محو و اثبات برای

مصلحتی چند:

اول: ترغیب عباد به خیرات، مثل آن که حضرت عیسی - علیه السلام - خبر داد که در آن شب داماد خواهد مرد و نمرده، و بعد از آن در زیر فراش او ماری ظاهر شد که سنگی در دهان داشت، برای تصدقی که کرده بود (۲). و حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خبر از مردن یهودی داد مثل این به سبب تصدق ظاهر شد (۳).

دوم: امتحان بندگان و شدید گردانیدن تکلیف ایشان تا ثوابشان عظیم تر باشد، مثل آن که پیغمبری یا امامی خبری از کتاب محو و اثبات دهد، و بعد از آن تغییر یابد و فرماید: که بدا شد، تا آن که ضعیف الایمان و قوی الایمان ممتاز شوند.

و احادیثی که واقع شده است که چیزی که به انبیاء و اوصیاء رسد در آن بدا نمی شود (۴)، شاید مراد آن باشد که آنچه بعنوان حتم به ایشان رسد و ایشان به حتم خبر دهند، در آن بدا نمی باشد. و خبر ایشان دو بابت است، بعضی را تقیید به حتم می فرمایند، و بعضی را نه، چنانچه فرموده اند که ظهور قائم - علیه السلام - از امور محتوم است، و سفیانی از امور محتوم است، و صیحه آسمانی از امور محتوم است. لهذا حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - فرمود که اگر نه آیه «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ» می بود هر آینه خبر می دادم از آنچه واقع شود تا روز قیامت (۵).

و هرگاه ایشان خود فرموده باشند که در بعضی از خیرهای ما احتمال بدا هست، و از احادیث ایشان ظاهر شود که اخبار ایشان محتوم و غیر محتوم می دارد اگر

ص: ۲۸

-
- ۱- (۸). عبارت روایت در اصول کافی ۱/۱۴۶، ح ۱، و در بحار ۴/۱۰۷، ح ۱۹: «ما عبد الله عز و جل بشيء مثل البداء» و شاید معنی این باشد که اعتقاد به بدا بالاترین عبادات است.
 - ۲- (۹). بحار الانوار ۴/۹۴ از امالی شیخ صدوق.
 - ۳- (۱۰). بحار الانوار ۴/۱۲۱-۱۲۲ از کافی.
 - ۴- (۱۱). بحار الانوار ۴/۱۲۲.
 - ۵- (۱۲). بحار الانوار ۴/۱۱۸، ح ۵۲ از تفسیر عیاشی.

چیزی فرمایند و به عمل نیاید یا تأخیری در آن شود متضمن کذب نخواهد بود به شرطی، بلکه خبر ایشان مشروط خواهد بود به شرطی. یا مراد آن خواهد بود که در کتاب محو و اثبات چنین نوشته شده است.

و از فضیل منقول است که به حضرت امام محمّد باقر - علیه السلام - عرض کردم که خروج قائم - علیه السلام - را وقتی هست؟ حضرت سه مرتبه فرمود: که دروغ گفتند آنها که وقت قرار می دهند بدرستی که موسی - علیه السلام - چون به نزد خدا رفت ایشان را سی روز وعده کرد، پس چون ده روز اضافه شد قوم او گفتند:

موسی وعده ما را خلف کرد و کردند آنچه کردند. پس اگر حدیثی به شما بگوییم و چنان شود که گفتیم، بگویید راست گفت، و اگر خلاف آن بشود بگویید راست گفت خدا، تا دو برابر ثواب داده (۱).

سوم: از مصالح تسلی شیعیان و عدم یأس اهل ایمان است، چنانچه در قصه نوح - علیه السلام - خبر داد ایشان را به فرج بعد از زمانی، و چند مرتبه در آن تأخیر شد، و چنانچه ائمه ما - علیهم السلام - شیعیان را به فرج امیدوار می ساختند و جراحتهای که در سینه های ایشان از جور مخالفان به هم می رسید به مردم به وعده های دولت حق دوا می کردند. و اگر در آن روز ایشان را خبر می دادند که قیام قائم - علیه السلام - و انتقام از مخالفان بعد از هزار سال دیگر یا زیاده خواهد بود ایشان مأیوس می شدند، بلکه اکثر ایشان از دین بر می گشتند. لهذا در زمان حضرت صادق - علیه السلام - شیعیان صباحا و مساء منتظر فرج بودند و ثواب می یافتند و امیدوار بودند و بر دین ثابت می ماندند.

چنانچه علی بن یقظین روایت کرده است که حضرت امام موسی - علیه السلام - فرمود که دوست سال است که شیعه را به آرزو تربیت می کنند.

و یقظین پدر علی چون از شیعیان بنی عباس بود، و علی پسرش از شیعیان اهل بیت - علیهم السلام - بود، یقظین به پسرش گفت که چرا دولت بنی عباس را که خبر دادند واقع شد، و فرج شما را که خبر می دهند واقع نمی شود؟

ص: ۲۹

علی بن یقظین گفت آنچه به ما و شما گفتند هر دو از یک جا بود، و هر دو را ائمه - علیهم السلام - خبر دادند، و لیکن وعده شما رسیده بود، شما را که خبر دادند زود واقع شد، و وعده فرج ما هنوز نرسیده است، ما را به آرزو و امید نگاه می دارند و راضی می سازند، اگر به ما می گفتند که فرج شما نخواهد بود مگر تا دوست سال یا سیصد سال، هر آینه دلها سنگین می شد و اکثر مردم از اسلام بر می گشتند، و لیکن گفتند:

بسیار نزدیک است و زود خواهد شد، برای تألیف دلهای مردم، و برای نزدیک گردانیدن فرج (۱).

و در توحید و عیون الاخبار روایت کرده است که حضرت امام رضا - علیه السلام - گفت: یا سلیمان مروزی که چه انکار می کنی از بدا، و حال آن که حق تعالی می فرماید که: «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئاً ۗ۱۵» آیا نمی بیند آدمی که ما خلق کردیم او را از پیش و نبود هیچ چیز.

و می فرماید: «هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۗ۱۶» اوست که ابتدا کرد خلق را، پس اعاده می فرماید آن را و فرمود که: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ۱۷» * فرمود که: نوپدید آورنده آسمانها و زمین.

و فرمود که: «يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ ۗ۱۸» زیاده می کند در خلق آنچه می خواهد، و فرمود که: «يَبْدَأُ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ۗ۱۹» ابتدا کرد آفریدن آدمی از گل.

و فرمود که: «آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ ۗ۲۰» و دیگران هستند که تأخیر شده است کار ایشان برای امر خدا که یا عذاب کند ایشان را یا قبول کند توبه ایشان را و ببخشد بر ایشان. و فرمود که «وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ

ص: ۳۰

عُمَرُهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ ۲۱» و عمر نمی یابد عمر یابنده، و کم نمی شود از عمر او مگر در کتابی نوشته است.

سلیمان گفت: آیا در بدا چیزی از پدران خود روایت نموده ای؟

حضرت گفت: بلی پدرم مرا خبر داد از حضرت صادق - علیه السلام - که خدا را دو علم است: یکی علم مخزون پنهان، که نمی داند آن را به غیر از خودش، و از آن علم، بدا ناشی می شود. و علمی هست که تعلیم کرده است به ملائکه و رسولان، پس دانایان از اهل بیت پیغمبر تو، آن را می دانند.

سلیمان گفت: می خواهم از کتاب خدا چیزی بیرون آوری که دلالت کند بر بدا.

گفت: خدا به پیغمبرش گفت: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ۲۲» یعنی: اعراض کن از ایشان و بیرون رو از میان ایشان پس تو محل ملامت نیستی، و این را در وقتی فرمود که اراده کرد که ایشان را هلاک کند، پس تغییر داد و فرمود که «وَذَكَرَ فَإِنَّ الذُّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ۲۳». .

سلیمان گفت: زیاده بفرما، فدای تو شوم.

حضرت فرمود که: خبر داد مرا پدرم از پدرانم که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - گفت که: خدا وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبرانش که خبرده فلان پادشاه را که در فلان وقت او را قبض روح خواهم کرد، آن پیغمبر آمد و او را خبر داد، آن پادشاه بر روی تخت به دعا مشغول شد و چندان تضرع کرد که از تخت به زیر افتاد و گفت: پروردگارا مرا آن قدر مهلت بده که کودک من بزرگ شود و امور خود را به او گذارم.

پس خدا وحی کرد بسوی آن پیغمبر که برو به نزد آن پادشاه و او را اعلام کن که من أجل او را به تأخیر انداختم و بر عمرش پانزده سال افزودم.

پیغمبر گفت: پروردگارا تو می دانی که من هرگز دروغ نگفته ام. خدا وحی کرد که تو بنده منی و آنچه فرمایم می باید اطاعت کنی برو و پیام مرا به او برسان و خدا سؤال کرده نمی شود از آنچه کند.

پس حضرت امام رضا - علیه السلام - با سلیمان گفت که: گمان دارم که در باب انکار بدا شبیه یهودان شده [ای].

گفت: پناه به خدا می برم از این که شبیه به ایشان باشم مگر ایشان چه می گویند؟

فرمود: ایشان می گویند که دست خدا بسته است، و مراد ایشان آن است که از امر عالم فارغ شده است و دیگر چیزی احداث نمی کند، پس خدا در رد ایشان گفت:

«غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا ۚ۲۴۱» دست ایشان بسته است، و ملعون شدند به سبب آنچه گفتند.

و شنیدم که گروهی از پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام - سؤال کردند از بدا، فرمود: مردم چرا انکار می کنند بدا را، و آن که خدا امر گروهی را موقوف دارد تا حکم دیگر در حق ایشان بکند.

سلیمان گفت: مرا خبر نمی دهی که سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» در چه چیز نازل شد؟

فرمود: که ای سلیمان خدا مقدر می فرماید در شب قدر و آنچه می باشد از این سال تا سال دیگر از زندگی یا مردن یا خیر و شر یا روزی، پس آنچه خدا در آن شب مقدر نماید محتوم است.

سلیمان گفت: الحال فهمیدم فدای تو شوم، پس زیاده بگو.

فرمود، که: ای سلیمان، از امور، امری چند هست نزد حق تعالی که آنچه را می خواهد پیش می اندازد، و آنچه را می خواهد پس می اندازد، ای سلیمان بدرستی که امیر المؤمنین - علیه السلام - می گفت: علم دو علم است، علمی که خدا تعلیم کرده

است به ملائکه و رسل، پس آن البته می شود، و خدا دروغ خود و ملائکه و پیغمبران خود را ظاهر نمی کند. و علمی هست که نزد او مخزون است و احدی از خلق خود را بر آن مطلع نگردانیده، آنچه را خواهد پیش می اندازد، و آنچه را خواهد پس می اندازد، و آنچه را خواهد محو می کند، و آنچه را خواهد اثبات می کند.

پس سلیمان با مأمون گفت: بعد از امروز انکار بدا و تکذیب به آن نخواهم کرد، انشاء الله تعالی (۱).

پس حضرت در اوّل این حدیث انکار بدا و ابطال قول یهود و بعضی از حکما نمود که می گویند: همه چیز در روز اوّل شده، به یک دفعه شده، و تدریج و تقدیم و تأخیر در ایجاد اشیاء نمی باشد، زیرا که آن قول منشأ انکار بدا شده.

و اما آن که حضرت فرمود که: علمی که به ملائکه و انبیاء و رسل رسیده در آن بدا نیست و البته می شود، شاید مراد آن باشد که آنچه به ایشان خبر داده شده به عنوان حتم و ایشان به حتم خبر دهند در آن تغییر نمی باشد، و تغییر از علم محتوم ناشی می شود که در غیب مکنون است، یعنی آنچه را به غیر حتم به ایشان خبر دهند واقعه از ایشان مستور است تا در وقتی که مصلحت باشد به ایشان وحی نماید.

و تفصیل کلام در این مسأله مستدعی نقل مذاهب و ایراد اخبار بسیار است که این رساله گنجایش ایراد آنها ندارد، و در کتاب بحار الانوار (۲) و شرح صحیفه کامله (۳)، فی الجملة بسطی داده شده.

و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم، و الحمد لله اولاً و آخراً، و صلی الله علی سید المرسلین، و محقق حقائق الاولین و الآخیرین محمد و أهل بیته الطاهیرین المعصومین المقدسین.

ص: ۳۳

۱- (۲۵). بحار الانوار ۹۵/۴-۹۶ از عیون اخبار الرضا. و توحید صدوق ۴۴۳-۴۴۵.

۲- (۲۶). بحار الانوار ۹۲/۴-۱۳۴.

۳- (۲۷). الفرائد الطریقه فی شرح الصحیفه ص ۲۹-۳۳.

جبر و تفویض

تألیف علامه مجلسی تحقیق سید مهدی رجائی

ص: ۳۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى اما بعد: شيخ صدوق محمد بن بابويه قمي - رحمه الله - در كتاب توحيد و كتاب عيون اخبار الرضا - عليه السّلام - به سند صحيح روايت کرده است از «سليمان جعفرى عن أبى الحسن الرضا - عليه السّلام - قال: ذكر عنده الجبر و التفويض، فقال:

ألا أعطيتكم فى هذا أصلا لا تختلفون فيه و لا يخاصمكم (١) عليه أحد ألا كسرتموه؟ قلنا: ان رأيت ذلك».

يعنى: سليمان جعفرى از حضرت امام رضا - عليه السلام - روايت کرد که مذکور شد نزد آن حضرت مذهب جبر و تفويض، پس حضرت فرمود: که آيا ببخشم به شما در اين باب اصلى و قاعده [اى] کلی که در آن باب اختلاف نکنيد، و مخاصمه نکند در آن باب با شما احدی از مخالفان مگر او را در هم شکنند و حجّت او را باطل گردانيد.

گفتيم: اگر مصلحت داني شفقت خواهی کرد.

«فقال: ان الله عزّ و جلّ لم يطع باكراه، و لم يعص بغلبه، و لم يهمل العباد فى ملكه، هو المالك لما ملكهم، و القادر على ما أقدرهم عليه، فان ائتم العباد بطاعته لم يكن الله عنها صادّا و لا منها مانعا، و ان ائتمروا بمعصيته، فشاء أن يحول بينهم و بين ذلك فعل، و ان لم يحل و فعلوه فليس هو الذى أدخلهم فيه. ثم قال - عليه السّلام - : من يضبط حدود هذا الكلام فقد خصم من خالفه (٢)».

ص: ٣٦

١- (١). در توحيد: و لا تخاصمون.

٢- (٢). توحيد صدوق ص ٣٦١، ح ٧. عيون أخبار الرضا ١/١٤٤، ح ٤٨. بحار الأنوار ١٦/٥، ح ٢٢.

یعنی: پس حضرت فرمود: بدرستی که خدای عزوجل اطاعت کرده نمی شود به اکراه، که خدا جبر کند ایشان را بر طاعت، و معصیت کرده نشده است به غلبه، که نتواند ایشان را از معصیت باز داشتن، و ایشان بر خداوند خود غالب شده باشند، و مهمل نگذاشته است بندگان را در ملک خود، او است مالک هر چیز که تملیک ایشان کرده است، و اوست قادر بر آنچه ایشان را بر آن قادر گردانیده است اگر فرمان پذیر شوند بندگان به طاعتی، نیست خدا صرف کننده از آن و نه منع کننده از آن، و اگر اراده معصیتی کنند، پس خواهد که حائل شود میان ایشان و میان آن معصیت [که] می کنند، و اگر حائل نشود و بکنند، پس خدا ایشان را در آن کار داخل نکرده است. پس حضرت فرمود: هر که ضبط کند حدود این کلام را، به تحقیق که در مخاصمه و مباحثه بر مخالفان خود غالب می گردد. این است ترجمه لفظ این حدیث شریف.

و شیخ کراچکی - طاب ثراه - در کتاب کنز الفوائد روایت کرده است که حسن بصری عریضه به خدمت حضرت امام حسن مجتبی - علیه السلام - نوشت که نزد ما اختلاف شده است در تقدیر اعمال و در استطاعت عباد، حضرت نوشتند که آنچه من و پدرانم به آن قائلیم آن است که هر که ایمان ندارد به تقدیر خدا در هر خیر و شر، کافر است، و هر که گناهان را به خدا نسبت دهد فاجر است. پس مضمون حدیث گذشته را نوشتند، و در آخر این را زیاده کردند که بلکه حجت خود را بر ایشان تمام کرد که به ایشان شناسانید آنچه را از ایشان طلبید، و ایشان را راه داد بسوی کردن آنچه از ایشان طلبید، و نکردن آنچه ایشان را از آن نهی کرد، و خدا را است حجت بالغه کامله بر خلق و السلام (۱).

بدان که مسأله جبر و اختیار از امهات مسائل دینی است و مشاجره و منازعه در این مسأله میان فرق اهل اسلام بسیار شده، و در آن اقوال بسیار هست و آنچه مشهور است دو قول است:

در مسأله جبر و اختیار دو قول است

أول: مذهب اشاعره که قائل اند که اعمال عباد به قدرت حق تعالی واقع می شود

ص: ۳۷

۱- (۳). کنز الفوائد ص ۱۷۰-۱۷۱.

، خواه طاعت و خواه معصیت، و می گویند: قدرت و اختیار بنده کاسب است، یعنی: مقارن فعل می باشد و هیچ تأثیر در آن فعل ندارند، و چون به حسن و قبح عقلی قائل نیستند قبیح نمی دانند که خدا ایشان را جبر کند بر کفر و معصیت، و بعد از آن ایشان را عقاب کند.

دوم: مذهب معتزله است که ایشان بنده را در فعل خود مستقل می دانند،

اشاره

و می گویند: فعل به قدرت و اراده بنده واقع می شود، و خدا را در فعل او دخلی نیست به غیر آن که او را آفریده، و اسباب فعل را به او داده، و امر و نهی کرده، و لطفی چند کرده که بنده را به طاعت نزدیک می گرداند، و اکثر علمای امامیه به این مذهب قائل شده اند. و از کلام بعضی از ایشان ظاهر می شود که ایشان محال می دانند تأثیر خدا را در اعمال عباد.

و اشاعره را جبریه می گویند، زیرا که به جبر قائل شده اند، و معتزله را تفویضیه می گویند که قائل اند به آن که خدا اعمال را به عباد تفویض کرده و در آن دخل نمی کنند.

و در احادیث بسیار وارد شده است که جبر و تفویض هر دو باطل است، و امری در میان این دو امر حق است (۱). و در تحقیق امر بین امرین سخن بسیار است.

بعضی گفته اند مراد آن است که در همه احوال عباد جبر نیست و در همه تفویض نیست، بلکه آدمی در صحت و مرض و خواب و بیداری و تذکر و فراموشی و امثال اینها مجبور است و در اعمالی که تکلیف به اینها متعلق است مختار است.

و جمعی گفته اند تفویض بحت نیست که حق تعالی جمیع اسباب فعل را به قدرت عباد گذاشته باشد، و جبر بحت نیست که همه را خود به عمل آورده باشد، بلکه اسباب بعیده و آلات و ادوات فعل را مانند اعضاء و جوارح و آب برای وضو، و جامه برای ستر عورت او آفریده و اسباب قرب را به قدرت او گذاشته. و این دو وجه بسیار بعید است، زیرا که به جبر به یکی از این دو معنی، هیچ یک از مسلمانان قائل نشده اند

ص: ۳۸

که نفی آن باید کرد.

و از احادیث اهل بیت - علیهم السلام - یکی از دو وجه ظاهر می شود

اول: آن که جبر که مذهب اشعریه است باطل است، و تفویض به این معنی

که خدا قادر نیست بر آن که بنده را از اراده خود برگرداند و میان او و فعل او مانع شود

باطل است

بلکه شرک است، چنانچه مذکور شد که از کلام بعضی از معتزله ظاهر می شود. و امر بین امرین آن است که حق تعالی بندگان را قدرت و اختیار داده برای مصلحت تکلیف، و قادر است بر آن که ایشان را از اراده خود برگرداند، و ایشان را از افعال ایشان باز دارد.

دوم: آن که قدرت و اراده عباد و توفیق و خذلان رب العباد هر دو دخیل اند در وجود فعل،

و لیکن توفیق و خذلان هیچ یک، بنده را مضطر در فعل و ترک نمی گرداند.

چنانچه اگر آقایی غلام خود را مأمور گرداند که فردا فلان کار بکن و آن کار را درست به او بفهماند و بگوید که اگر بکنی صد دینار به تو می دهم، و اگر نکنی تو را صد چوب می زنم، اگر آقا به همین اکتفا کند و بنده قادر بر آن فعل باشد و آقا داند که به محض این آن بنده این کار را نخواهد کرد، و بعد از وقت فعل صد چوب بزند، هیچ یک از عقلا، او را ملامت نمی کنند بر آن عقوبت، و نمی گویند که او را مجبور ساخت بر نکردن آن عمل. و اگر آقا اکتفا به آن نکند و بار دیگر او را بطلبد و بگوید مبادا نکنی و ساعت دیگر کسی را بفرستد که او را نصیحت کن که ترک نکند، و چون شب شود او را نوازشی بکند و نویدها بدهد، تا آن که در روز دیگر آن بنده آن عمل را به جا آورد و در وقت عمل کسی او را جبر نکند، هیچ عاقل نمی گوید که او را جبر کرد بر عمل، و او مستحق مزد نیست. بلا تشبیه هدایا و الطاف و توفیقات جناب مقدس الهی نسبت به عباد چنین است. و ایشان نه به فعل آنها مجبور بر فعل می شوند، و نه به ترک آنها مجبور بر ترک.

و اما آن که چرا نسبت به بعضی به عمل می آید و نسبت به دیگران به عمل نمی آید، آن نیز به حسن اختیار و صفای طوئیت و خلوص نیت ایشان بر می گردد. این مضمون و تشبیه در نامه [ای] که حضرت امام علی نقی - علیه السلام در تحقیق این مسأله به سوی اهل

و ایضا کلینی روایت کرده است: که روزی مردی از حضرت صادق علیه السلام - سؤال کرد که آیا جبر کرده است خدا بندگان را بر معاصی؟ فرمود: نه، گفت: پس امر را به ایشان گذاشته است؟ فرمود: نه. گفت: پس چه کرده است؟ فرمود که: لطفی از پروردگار تو در میان هست (۲).

و در حدیث دیگر روایت کرده است که آن حضرت فرمود: نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است میان این دو امر، راوی گفت: آن امر چیست؟ فرمود: مثل این، آن است که مردی را دیدی که معصیتی می کند و او را نهی کردی و ترک نکرد، پس او را گذاشتی و او به جا آورد آن معصیت را، پس چنان نیست که چون تو او را منع نکردی و او آن معصیت را کرد و تو او را امر کرده باشی به آن معصیت (۳).

پس حدود آن کلام که حضرت فرموده این تفصیل است که در آن فقرات شریفه منظوی و مندرج است و در فقره اول که فرمود: اطاعت کرده نشده به اکراه، اشاره بر مذهب جبریّه فرموده، و در آن که معصیت کرده نشده به غلبه، اشاره بر مذهب معتزله نموده، زیرا که اگر خدا قادر نباشد که ایشان را از معصیت صرف نماید، پس مشیت و قدرت ایشان بر مشیت و قدرت خدا غالب شده خواهد بود، و این عین شرک است. لهذا در حدیث وارد شده که قدریّه می گویند که هر چه شیطان می خواهد واقع می شود، و هر چه خدا می خواهد واقع نمی شود و آن که خدا بندگان را مهمل نگذاشته، اشاره است به نفی تفویض، دیگر که از بعضی احادیث ظاهر می شود که خدا مردم را در نصب خلیفه و در احکام شرعیّه برای خود نگذاشته چنانچه مخالفان می گویند، بلکه جمیع احکام را بیان کرده، و امام هر عصر را مبین آن احکام گردانیده، و ممکن است که اشاره به نفی تفویض دیگر باشد که گذشت. یعنی: چنان نیست که بعد از امر و نهی دست از بندگان برداشته باشد، و هدایت و خذلان الهی شامل حال ایشان نشود.

ص: ۴۰

۱- (۵). بحار الانوار ۲۰/۵، از احتجاج.

۲- (۶). اصول کافی ۱۵۹/۱، ح ۸.

۳- (۷). اصول کافی ۱۶۰/۱، ح ۱۳.

و آن که او است مالک آنچه تملیک ایشان کرده، و قادر بر آنچه ایشان را بر آن قادر گردانیده، اشاره است به نفی قول اهل تفویض، که ایشان بنده را مستقل می دانند، یعنی:

قدرتی که به ایشان بخشیده هر وقت که خواهد از ایشان صرف می تواند کرد، و حایل میان ایشان و اعمال و ارادات ایشان می تواند شد.

و در فقرات آخر حدیث توضیح امر بین امرین، به نحوی که مذکور شد فرموده است:

که هرگز ایشان را از طاعت مانع نمی گردد، و گاه حایل می شود میان ایشان و معصیت، اگر مستحق این لطف باشند، و اگر مستحق نباشند و نکند، ایشان به اختیار خود معصیت را می کنند، [و] نمی توان گفت که چون خدا لطف نکرده و مانع ایشان نشده او ایشان را در معصیت افکنده.

و از این کلمات شریفه بعد از تأمّل، جواب اکثر شبهات هر دو طرف ظاهر می شود، مثل آن که جبریه می گویند که اگر ایشان در عمل مستقل باشند شریک خدا خواهند بود در ملک او.

جواب آن است که ما ایشان را مستقل نمی دانیم، بلکه خدا را قادر می دانیم که ایشان را صرف نماید از اعمال ایشان، و هرگاه خدا ایشان را مالک گردانیده باشد و قدرت داده باشد شریک او نخواهند بود.

و تفویضیه می گویند که اگر ایشان مستقل نباشند عقاب ایشان قبیح خواهد بود.

جواب آن است که هدایت و خذلان منافات با اختیار ایشان ندارد، چنانچه در مثال مذکور معلوم شد. و باید که اکثر ناس در فهم این مسأله غامضه به همین اکتفا نمایند، و تفکر بسیار در شبهات این مسأله نمایند که موجب لغزش قدمها است، و عقول علیه را در سلوک این سیل خطرناک است، و ائمه اطهار - صلوات الله علیهم - از تفکر در آن نهی بسیار فرموده اند.

چنانچه خاصه و عامّه از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت کرده اند که مردی از آن حضرت سؤال کرد از قدر، فرمود: دریای عمیقی است در آن فرو مرو، باز پرسید، حضرت فرمود: خانه تاریکی است داخل شو، باز پرسید، حضرت

فرمود که: سرّ خدا است تفحص در آن مکن، باز پرسید فرمود: چون به جدّ داری مجمل بدان که امری است میان دو امر نه جبر است و نه تفویض (۱). و در حدیث دیگر فرمود که: قدر سرّی است از اسرار خدا و پنهان است از خلق خدا و مهر خدا بر آن زده است و در علم خدا گذاشته است، و حق تعالی علم آن را از عباد برداشته است، و از مدارک ایشان برتر گردانیده است، و آن دریایی است ذخّار، مّواج و مخصوص خدا است و عمقش ما بین آسمان و زمین است، و عرضش ما بین مشرق و مغرب است، و سیاه است مانند شب تار، و مار و ماهی بسیار در آن هست و در قعر آن دریا آفتاب روشنی هست که سزاوار نیست که بر آن مطلع گردد مگر خدای یگانه یکتا، پس کسی که اراده کند که اطلاع بر آن به هم رساند با خدا مضادّه کرده است در حکم او، و منازعه کرده است در سلطنت او، و پرده راز او را دریده است و به غضب الهی گرفتار می شود و جای او جهنم است (۲).

به این جا ختم کردیم سخن را، و الحمد لله أولا و آخرا، و صلّی الله علی سید المرسلین محمد و آله الاطهرین

ص: ۴۲

۱- (۸). بحار الانوار ۱۱۰/۵، ح ۳۵.

۲- (۹). بحار الانوار ۹۷/۵، ح ۲۳.

رسالة دفع شبهة حديث جهل و معرفت

اشاره

دفع شبهة حديث جهل و معرفت

تأليف علامه مجلسي تحقيق سيد مهدي رجائي

ص: ۴۳

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى محمد و آله خيره الوري شيخ جليل محمد بن يعقوب كليني از حضرت صادق - عليه السلام - روايت کرده است که «سته أشياء ليس للعباد فيها صنع: المعرفة، و الجهل، و الرضا، و الغضب، و النوم، و اليقظة» (۱).

يعنى: شش چیز است که بندگان را در آن صنعی و کاری نیست: شناختن، و نادانی، و راضی بودن، و خشمناک گردیدن، و خواب و بیداری.

بدان که در معرفت و جهل اشکالی وارد است که موهم آن است که کفار و

اشاره

ارباب مذاهب باطله در کفر خود معذور باشند، و جوابش به چند وجه ممکن است:

اول: آن که گوئیم که جمیع علوم و معارف از جانب حق تعالی افاضه

می شود

، بعضی به استعداد نفوس ایشان و افاضه علم بر آنها به قدر استعداد و قابلیت، و بعضی به توسط انبیاء و اوصیاء - علیهم السلام -، و آنچه بر خلق واجب است آن است که خود را در معرض فیضان علم به در آورند و از اغراض باطله خالی گردانند و طالب حق گردند، و چون حق تعالی بر ایشان افاضه کند باید که اقرار کنند و به ظاهر انکار نکنند، چنانچه حق تعالی در حق جمعی از کفار می فرماید که «جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ»^۲ یعنی: انکار کردند آنها را و یقین داشت به آنها نفسهای ایشان و مؤید این وجه آنچه ابن بابویه - رحمه الله - در کتاب توحید از عبد الرحیم روایت کرده

ص: ۴۴

۱- (۱). اصول کافی ۱/۱۶۴. بحار الانوار ۵/۲۲۱، ح ۲.

است که نوشتیم به خدمت حضرت صادق یا باقر - علیهما السلام - و سؤال کردم از معرفت؟

در جواب نوشتند که: بدان که معرفت از صنع و کار خدا است در دل و آفریده شده است، و انکار صنع خدا است در دل آفریده شده است، و بندگان را در این دو چیز صنعی نیست، و ایشان را در این دو چیز اختیار هست از جهت کسب کردن، پس به سبب خواهش ایشان ایمان را اختیار معرفت کردند، پس بودند به این جهت مؤمنان و عارفان، و به سبب خواهش ایشان کفر را اختیار جحود و انکار کردند، پس بودند به این جهت کافران و انکار کنندگان و گمراهان، و این به سبب توفیق خدا است مر ایشان را و وا گذاشتن آنها که وا گذاشته است ایشان را، پس به اختیار و اکتساب، خدا عقاب می کند ایشان را و ثواب می دهد ایشان را(۱).

مؤلف گوید: پس از این حدیث ظاهر شد که افاضه علم از جانب خدا است و کسب از بنده است که خود را مستعد و قابل افاضه گرداند، پس اگر طالب ایمان شد و خود را از اغراض باطله خالی کرد و در طلب و سعی تقصیر نکرد البته حق تعالی حق را بر او افاضه می کند، چنانچه فرموده است که «وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَاۙ» و اگر طالب باطل است و در مقام شک و شبهه است و طالب حق نیست در جهل می ماند.

و ممکن است که اعتقادات باطله نیز به سوء اختیار او بر او فائض شود، و به سوء اختیار خود معاقب باشد، چنانچه قاتل که ضربت می زند حق تعالی قبض روح مقتول می کند، و قاتل به سبب تحصیل اسباب موت معاقب است، و اول به عقل اقرب و از شبهات ابعث است.

دوم: آن که مراد از معرفت، شناخت خدا و اقرار به وجود خالق باشد،

و این معرفت موافق اخبار بسیار، فطری است و همه کس را در بدو فطرت و ابتدای شعور

ص: ۴۵

۱- (۳). توحید صدوق ص ۲۲۷. بحار الانوار ۲۲۱/۵، ح ۳.

حاصل است، و لهذا هیچ کس را به خاطر نمی آید که اوّل زمان معرفت او، کی بوده، و هر که انکار کند از روی مکابره انکار می کند.

چنانچه حق تعالی می فرماید «وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۵ اگر از ایشان بررسی کی آفریده است آسمانها و زمینها را هر آینه می گویند خدا.

چنانچه زراره روایت کرده است از حضرت صادق - علیه السلام در تفسیر آیه میثاق که حضرت فرمود که: خدا مشافهه ایشان را خطاب کرد روز اول که «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»^۶ و ایشان گفتند: بلی، پس آن حالت را از یاد ایشان برد و اقرار را در سینه ایشان ثابت گردانید، و اگر آن نمی بود هیچ کس نمی دانست که آفریننده و روزی دهنده او کیست و این است معنی قول خدا «وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۷.

و برقی روایت کرده است که صفوان از حضرت امام موسی - علیه السلام - پرسید که آیا مردم را در معرفت استطاعتی هست؟ فرمود: نه، نیست مگر تطوّل و انعام خدا. پرسید که آیا بر معرفت ثواب دارند؟ فرمود: همچنانکه اصل معرفت به تفضل است [ثوابش را نیز به تفضل می دهد]^(۱).

سوّم: آن که جمیع اصول دین مراد باشد،

و غرض آن باشد که کسی در هدایت کسی چندان مدخلیت نمی دارد، چنانچه حق تعالی خطاب به حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - فرمود که «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»^۸ تو هدایت نمی کنی کسی را که دوست داری بلکه خدا عقلی داده و حجتها در آفاق و انفس ظاهر کرده است بر وجود و علم و کمالات خود، و پیغمبرانی فرستاده و ایشان را به معجزات ممتاز

ص: ۴۶

۱- (۸). محاسن برقی ص ۲۸۱. بحار الانوار ۲۲۳/۵، ح ۱۲.

گردانیده، پس هر که هدایت یابد به آنچه خدا به او داده، و برای او از حجت ظاهر گردانیده هدایت می یابد نه به گفته ها و کرده های مردم.

و مراد به آن که جهل از جانب خدا است جهل به بعض امور است، مانند جمعی که در امامت بر ایشان حجتی قائم نشده باشد ایشان مستضعف اند و خدا ایشان را معذور می دارد، بلکه جمعی که از قبیل مجانین باشند و معرفت حق تعالی نیز ایشان را حاصل نباشد معذور خواهند بود.

چهارم: آن که مراد سوای معرفه الله باشد که به گفته انبیاء و رسل معلوم

می شود

و خدا این امور را به مردم نگذاشته، بلکه خود را به ایشان شناسانیده و پیغمبران و اوصیا برای تکمیل ایشان فرستاده که عقاید خود را بر ایشان القا کنند و به عبادات و ریاضات ایشان را به اعلاهی درجات ایمان برسانند.

چنانچه از طریقه انبیا - علیهم السلام - ظاهر می شود که اولاً ایشان را تکلیف تکلم به کلمتین (۱) می کردند و عبادات تعلیم ایشان می نمودند، و به تدریج ایشان را به هر درجه که قابل بودند از درجات ایمان می رسانیدند.

پنجم: آن که مراد از معرفت، کمال معرفت باشد،

و مراد به جهل مقابل آن یعنی: مردم را در تکمیل معارف عباد اختیاری نیست، و کمال معرفت و ایمان و یقین به توفیق و تأیید ربّ العالمین می شود، و این معنی از احادیث بسیار و تجارب بی شمار معلوم است.

ششم: آن که مراد از معرفت دانستن احکام شرعی باشد

و غرض ردّ بر اهل سنّت باشد که ایشان را اعتقاد آن است که احکام دین را به دون اخذ از ائمه هدی به عقل مخلوط به هوی می توان دانست، و این معنی بعید است.

هفتم: آن که این احادیث چون موافقتی با مذهب اشاعره دارد محمول بر تقیه

باشد.

و این از سابق بعیدتر است.

و تفصیل کلام و ایفاء حق مقام در این حدیث شریف که لغزشگاه افهام است

ص: ۴۷

محتاج به بسط طویل الذیلی است که مجال به آن وفا نمی کند، و از ائمه هدی - علیهم السّلام - نهی از تفکر در فروع مسأله قضا و قدر که این از جمله آنها است وارد شده، لهذا به همین قدر اکتفا نمود.

هدانا الله و سائر اخواننا المؤمنین الی الصّراط المستقیم

ص: ۴۸

ترجمه چهارده حدیث راجع به امام زمان علیه السلام و مسأله رجعت

اشاره

چهارده حدیث راجع به امام زمان علیه السلام و مسأله رجعت

تألیف علامه محمد باقر مجلسی تحقیق سید مهدی رجائی

ص: ۴۹

الحمد لله رب العالمين، و الصّلاه على أشرف الانبياء و المرسلين محمّد و عترته الطّاهرين المعصومين اما بعد: چنین گوید فقیر خاکسار، محمد باقر بن محمد تقی - حشرهما الله تعالى مع الائمة الابرار - که چون... این ذره بی مقدار توفیق یافت که اخبار حضرات ائمه اطهار - صلوات الله عليهم اجمعين - را در ضمن بیست و پنج مجلد از کتاب بحار الانوار جمع نموده، و عموم طلبه علوم دینیه را از کتاب مذکور انتفاع عظیم حاصل گردید، و در اثنای جمع احادیث دو حدیث به نظر قاصر رسید که ائمه اهل بیت - عليهم السلام -... شیعیان را بشارت [به فرج] فرموده اند، به خاطر فاطر رسید که ترجمه این دو حدیث صحیح شریف را با دوازده حدیث دیگر که مشتمل است بر احوال شریف حضرت سید الانبیاء خاتم اوصیاء، و نقاوه از کیا، و شفیع روز جزاء، و مخزن اسرار انبیاء، أعنی: صاحب الزمان و خلیفه الرحمن - علیه و علی آبائه الصّلاه و السّلام - بوده باشد...

حدیث اول: خروج قومی در آخر الزمان و طلب نمودن حق را

[خروج قومی در آخر الزمان و طلب نمودن حق را]

شیخ عالی مقدار محمد بن ابراهیم نعمانی، که از اعظم محدّثین است در کتاب غیبت به سند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام محمد بن علی باقر علوم الانبیاء و المرسلین - صلوات الله علیه - فرمود:

كَأَنِّي بَقُومٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ، ثُمَّ يَطْلُبُونَ فَلَا يُعْطُونَهُ، فَاذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سِيوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ، فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوهُ، فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا، وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ، قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءَ (۱)».

یعنی: گویا می بینم گروهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق از مردم نمایند و مردم را به آن دعوت کنند، پس از ایشان قبول نکنند، پس بار دیگر طلب نمایند و قبول نکنند. پس چون این را ببینند شمشیرهای خود را بر دوشهای خود بگذارند و جهاد کنند، پس مردم به دین حق در آیند، پس ایشان به این راضی نشوند تا آن که بر ایشان پادشاه و والی شوند، و پادشاهی در میان ایشان بماند و به کسی ندهند مگر به صاحب شما، یعنی: حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیه -، و هر که با ایشان کشته شود در جنگ شهید شده است و ثواب شهیدان دارد...

حدیث دوم: علائم قبل از ظهور

[علائم قبل از ظهور]

باز شیخ نعمانی در کتاب مذکور به سند معتبر از حضرت امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق - صلوات الله و سلامه علیه - روایت کرده است که آن حضرت فرمود که روزی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب - صلوات الله و سلامه علیه - خبر می دادند از وقایعی که بعد از آن حضرت به ظهور آید تا ظاهر شدن قائم آل محمد - صلوات الله علیه -.

پس حضرت سید الشهداء حسین بن علی - صلوات الله و سلامه علیه - فرمودند که یا امیر المؤمنین چه وقت، حق سبحانه و تعالی زمین را از ظالمان پاک خواهد کرد؟

حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله و سلامه علیه - فرمودند که: خدای تعالی زمین را از لوٹ کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام، بسیار بر زمین ریخته شود، بعد

ص: ۵۱

بسیار است، بدرستی که الله تعالی فرو فرستاد «الم ذلِكَ الْكِتَابُ» را پس حضرت محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - اظهار پیغمبری خود نمود، تا آن که نور حقیقت او هویدا شد، از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس را به تفصیل بیان نمود در حدیث طولانی که راوی اختصار کرده است، پس فرمود که:

«اذا قام القائم بخراسان و غلب على أرض كوفان و ملتان و جاز جزیره بنی کاوان، و قام مَنّا قائم بجیلان و أجابته الأبر و الدّيلم، و ظهرت لولدى رايات التّرك متفرّقات فى الاقطار و الحرّات (۱)، و كانوا بين هنات و هنات اذا خربت البصره و قام أمير الامر. فحكى عليه السلام حكاية طويله، ثم قال: اذا جهّزت الالوف، و صفت الصّيفوف، و قتل الكبش الخروف، هناك يقوم الآخر و يثور الثّائر و يهلك الكافر.

ثمّ يقوم القائم المأمول و الامام المجهول له الشّرف و الفضل، و هو من ولدك يا حسين، لا أين مثله يظهر بين الرّكنين فى ذرّ يسير (۲). يظهر على الثّقلين و لا- يترك فى الارض الا مدنين (۳)، طوبى لمن أدرك زمانه و لحق أوانه و شهد امامه (۴).» يعنى: هر گاه خروج کند پادشاهی از خراسان و غالب شود بر زمین کوفه و ملتان، بگذرد از جزیره بنی کاوان که در حوالی بصره است، و خروج کند از ما پادشاهی در گیلان و او را اجابت کنند و یاری نمایند اهل آبر، که در حوالی استراباد است، و دیلم که قزوین و حوالی آن است، و ظاهر شود از برای فرزند من علمهای ترکان و متفرق شوند در اطراف عالم و در مکانهای شریف، و جنگها و فتنه های عظیم ایشان را روی دهد در وقتی که جنگ کنند در بصره، و برخیزد پادشاه پادشاهان.

پس حکایت طولانی بیان فرمودند که راوی از میان انداخته است. پس فرمودند آنگاه که تهیه شود چندین هزار لشگر، و برکشیده شود صفها، و بکشد قوچ فرزند خود را، در این هنگام دیگری پادشاه شود و طلب خون آن کشته بکند و کافران را هلاک گرداند. پس بعد از زمانی قائم آل محمد - صلوات الله و سلامه علیه - که

ص: ۵۲

۱- (۲). در مصدر: و الجنبات.

۲- (۳). در مصدر: فى دريسين باليين.

۳- (۴). در مصدر: دميين.

۴- (۵). غيبت نعمانى ص ۲۷۵، ح ۵۵.

عالمیان در آرزوی اویند ظاهر شود، امامی که مردم قدرش را ندانند یا پی به مکانش نبرند، او راست شرف و فضیلت بر عالمیان، و او از فرزندان تو است یا حسین، وصف او نمی توان کرد، مثل او کجا به هم می رسد.

ظاهر شود در میان دو رکن کعبه معظمه با جماعتی اندک، و بر جن و انس غالب گردد، و مردم دون، یعنی کافران و ظالمان را از زمین براندازد، و خوشا حال کسی که زمان او را در یابد و به روزگار دولت او برسد و در خدمتش حاضر گردد...

حدیث سوم: تفسیری راجع به حروف مقطعه اول سور قرآن

[تفسیری راجع به حروف مقطعه اول سور قرآن]

شیخ محمد بن مسعود عیاشی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده است از ابی لیبید مخزومی، که حضرت امام محمد باقر - علیه السلام بعد از آن که مدت ملک شقاوت اساس بنی عباس را بیان فرمود گفت:

«یا بالید ان فی حروف القرآن المقطعه لعلمها جمًا، ان الله تعالى أنزل «الم ذلک الکتاب» فقام محمّد صلّی الله علیه و آله حتّی ظهر نوره و ثبتت کلمته، و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السّابع مائه سنه و ثلاث سنین، ثم قال: و تبیانہ فی کتاب اللّٰه فی الحروف المقطعه اذا عددتها من غیر تکرار، و لیس من حروف مقطعه حرف ینقضی الّا و قیام قائم من بنی هاشم عند انقضائه. ثم قال: الالف واحد، و اللّٰم ثلاثون، و المیم أربعون، و الصّاد تسعون، فذلک مائه و أحد و ستّون، ثم کان بدو خروج الحسین بن علیّ علیهما السّلام «الم اللّٰه» فلمّا بلغت مدّته قام قائم ولد العباس عند «المص» و یقوم قائمنا عند انقضائها ب «الر» * فافهم ذلک وعه و اکتمه»^(۱) یعنی: به تحقیق که در حروف مقطعه که در اول سوره های قرآنی است علم

ص: ۵۳

کلمه حق اسلام او، ثابت و محکم شد، و در روزی که متولد شد از هزار هفتم از خلق آدم صد و سه سال گذشته بود. پس گفت که بیان این در کتاب خدا هست در حروفهای مقطعه اول سوره ها، هر گاه بشمارای بی تکرار، و هیچ حرفی از حروف مقطعه نیست مگر آن که نزد منتهی شدن آن، یکی از بنی هاشم خروج می کند. پس فرمود که الف، یکی است و لام، سی است و میم، چهل است و صاد، نود است، پس این، صد و شصت و یک می شود، پس بود ابتدای خروج حضرت امام حسین بن علی - علیهما السلام - در «الم الله». پس چون مدتش تمام شود خروج کند اول پادشاهان بنی عباس نزد «المص» و خروج می کند قائم اهل بیت - علیهم السلام - نزد منقضی شدن این حروف ب «الر» * پس بفهم و نگاه و پنهان دار.

مترجم گوید: که این حدیث از جمله احادیث مشکله است و چندین وجه از اشکال دارد، و تا حال نشنیده ام که کسی حل این حدیث کرده باشد، و این حقیر را وجهی چند به خاطر قاصر رسیده است که در کتاب بحار الانوار (۱) ذکر کرده ام، و یک وجهش را در این رساله ایراد می نمایم.

اول باید دانست که حساب ابجد چنانچه از کتب معتبره حساب معلوم می شود به چندین وجه در زمان سابق مقرر بوده، و بنای این حدیث بر حساب ابجد اهل مغرب است که سابقا در میان عرب شایع بوده است، و ابجد ایشان چنین است: سعفص قرشت ثخذ ظغش (۲). یعنی صاد را شصت می گیرند، و ضاد را نود می گیرند، و سین را سیصد، و ظا را هشتصد، و غین را نهصد، و شین را هزار، و باقی حروف با مشهور موافق اند.

پس بدان که اول تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - از جمیع فواتح بیرون آوردند، به آن که مکررها را بیندازی، یعنی از «الم» * و «الر» * و «لحم» * و غیر اینها که مکرر واقع شده است یکی را حساب کنی و حروف مبسوطه را با زبر و بینات حساب کنی، مثل آن که الف را سه حرف بگیری و لام را سه حرف و همچنین.

ص: ۵۴

۱- (۷). بحار الانوار ۳۸۳/۹۲.

۲- (۸). در نسخه آستانه چنین است: سعفص قرشت ثخذ ضظغ.

پس ألف لام میم، ألف لام میم صاد، ألف لام را، ألف لام میم را، کاف ها یا عین صاد، طا ها، طا سین، یا سین، صاد، حا میم، حا میم عین سین قاف، قاف نون، حرفهای ایشان را که می شماری صد و سه می شود.

و از خلق حضرت آدم - علیه السلام - تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق این حدیث معتبر، شش هزار و صد و سه سال گذشته بود، و اول هر هزار سال مبدأ تاریخ است، و از اول هزار و هفتم، صد و سه سال گذشته بود، و عدد این حروف نیز صد و سه است چنانچه دانستی.

پس فرمود که «الم» * که در اول سوره بقره است اشاره است به بعث سید المرسلین - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -، و چون حضرت فرمود که نزد انقضای هر یک از فواتح سور، خروج یکی از بنی هاشم می شود، و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب بود، پس از اول ظهور دولت عبد المطلب تا ظهور دولت خاتم انبیاء - علیه و آله الصّیّلاه و الثّناء - نزدیک به هفتاد و یک است که عدد الم است به حساب ابجد و به حساب ترتیب قرآن.

و بعد از «الم» * البقره «الم» * آل عمران است، و آن اشاره است به خروج حضرت امام حسین - علیه السّلام - است، زیرا که از ابتدای رواج امر رسالت تا خروج آن حضرت قریب به هفتاد و یک بوده.

و دیگر به حسب ترتیب سور قرآنی «المص» است، و آن اشاره است به خروج بنی عباس که باز از بنی هاشم بودند و هر چند خروجشان باطل بود و به حساب ابجد، مغاربه صد و سی و یک است، و از اول بعثت تا اوائل ظهور دولت ایشان صد و سی و یک بود هر چند تا بیعت ایشان بیشتر بود، و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ از نزول سوره اعراف باشد، پس با بیعت ایشان نیز موافق می آید.

و توضیح این که بنای حساب «المص» بر ابجد مغاربه است [که] در ضمن حدیثی که در بحار الانوار (۱) از معانی الاخبار نقل شده است حاصل می شود.

ص: ۵۵

و اما آن که قیام قائم آل محمد - علیهم السلام - نزد «الر» * است فقیر را چنین به خاطر می رسد که مراد این باشد که پنج «الر» * که در قرآن مجید است همه را حساب باید کرد، به قرینه آن که در «الم» * که یکی مراد بود جزء آیه بعد را ضم فرموده در هر دو موضع، و در «الر» * چون مراد همه بود بیان نفرمود. و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج می شود، که تقریباً از سنهٔ تحریر این رساله که سنهٔ هزار و هفتاد و هشت از هجرت است شصت و پنج سال مانده باشد، چون مبدأ این تاریخ از اوائل بعثت بوده.

امید که حق تعالی در این زودی دیده جمیع مؤمنان را به غبار موکب همایون آن حضرت - صلوات الله و سلامه علیه - منور گرداند، بمحمد و آله الطاهرين.

حدیث چهارم: چگونگی ازدواج نرجس خاتون با امام حسن عسکری - علیه السلام -

[چگونگی ازدواج نرجس خاتون با امام حسن عسکری - علیه السلام -]

دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی - رحمه الله علیهما - در کتابهای غیبت به سند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش، که از فرزندان ابو ایوب انصاری، و از شیعیان امام علی نقی و امام حسن عسکری - صلوات الله علیهما - و همسایه ایشان بوده در شهر سمرن رأی، گفت که روزی کافور، خادم حضرت امام علی نقی - علیه السلام - به نزد من آمد و مرا طلب نمود، چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم، فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - تا حال، و پیوسته محلّ اعتماد ما بوده اید، و من تو را اختیار می کنم و مشرف می گردانم به فضیلتی که به سبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما، و تو را بر رازی پنهان مطلع می گردانم و به خریدن کنیزی می فرستم.

پس نامه پاکیزه نوشتند به خط فرنگی و لغت فرنگی، و مهر شریف خود را بر آن زدند، و کیسه زری بیرون آوردند که در آن دو بیست و بیست اشرفی بود، فرمودند که بگیر این نامه و این زر را و متوجهٔ بغداد شو و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر

شو، پس کشتیهای اسیران به ساحل رسد(۱)، جمعی از کنیزان در آن کشتیها خواهی دید، و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس، و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد، پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمر بن یزید نام دارد، و در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را که فلان و فلان صفت دارد، و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامهٔ حریر کنده پوشیده است، و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن بر آن، و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر می شود پس بدان که به زبان رومی می گوید که وای پرده عفتم دریده شد.

پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی می دهم به قیمت این کنیز و عفت او، مرا در خریدن راغب تر گردانیده، پس آن کنیز به لغت عربی به آن شخص خواهد گفت که اگر مانند حضرت سلیمان بن داوود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی که من رغبت به تو نخواهم کرد، مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده.

پس آن برده فروش گوید: که من برای تو چه چاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمی شوی و آخر از فروختن تو چاره نیست. پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل می کنی، و البته باید که مشتری به هم رسد که دل من به او میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم.

پس در این وقت تو برو به نزدیک صاحب کنیز و بگو که با من نامه هست که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاحظت نوشته است به لغت فرنگی و خط فرنگی، و در آن نامه، کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است، این نامه را به آن کنیز بده که بخواند، اگر به صاحب این راضی شود، من وکیل از جانب آن بزرگوار که این کنیز را از برای او خریداری نمایم.

بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت خبر داده بود همه واقع شد، و آنچه فرمود همه را به عمل آوردم، پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت به

ص: ۵۷

عمر بن یزید، که مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به او نفروشی خود را هلاک می‌کنم، پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آن که به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی - علیه السلام - به من داده بودند، پس زر را دادم و کنیز را گرفتم، و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد به حجره که در بغداد گرفته بودم، و تا به حجره رسید نامه امام علی نقی - علیه السلام را بیرون آورد و می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌چسباند و بر سر و روی می‌گذاشت و بر بدن می‌مالید.

پس من از روی تعجب گفتم که می‌بوسی نامه‌ را که صاحبش را نمی‌شناسی؟ کنیز گفت: که ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان اوصیای پیغمبران گوش خود به من سپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار، تا احوال خود را برای تو شرح کنم.

بدان که من ملیکه، دختر یشوعای فرزند قیصر، پادشاه روم، و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا، وصی حضرت عیسی - علیه السلام - است، تو را خبر دهم به امری عجیب.

بدان که جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم، پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریان عیسی - علیه السلام - از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر، و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد کس، و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبائل چهار هزار نفر، و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصع گردانیده بود، و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند، و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیا قرار دادند، و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد.

پس چون کشیشان انجیل‌ها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون بر زمین افتادند، و پایه‌های تخت خراب شد، و تخت بر زمین افتاد، و پسر برادر ملک از تخت در افتاد و بیهوش شد. در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد، و اعضای ایشان بلرزید، پس بزرگ ایشان به جدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که به سبب آن، نحوستها روی نمود، که دلالت می‌کند بر این که دین مسیحی به

پس جدم این امر را به فال بد دانست، و گفت به علما و کشیشان، که این تخت را بار دیگر بر پا کنید و چلیپاها را جاهای خود قرار دهید، و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بد بخت را که این دختر را به او تزویج نمایم، تا سعادت این برادر دفع نحوست آن برادر بکند. پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند، همین که شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی روی نمود، و نحوست این برادر مثل نحوست آن برادر بود، و سرّ این کار را ندانستند که این از سعادت دیگر است نه از نحوست دو برادر.

پس مردم متفرق شدند، و جدم غمناک به حرمسرا بازگشت، و پرده های خجالت در آویخت. پس چون شب شد و به خواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون، و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند، و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان، سربلندی می نمود، و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود.

پس حضرت رسالت پناه محمّدی - صلی الله علیه و آله - با وصی و دامادش علی بن ابی طالب - علیه السلام - و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار ایشان قصر را به نور قدوم خویش منور ساختند، پس حضرت مسیح به قدم ادب به استقبال حضرت خاتم الانبیاء شتافتند، و دست در گردن مبارک آن حضرت در آورد. پس حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله فرمود که یا روح الله، آمده ام که ملیکه، فرزند وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادت مند خود خواستگاری نمایم، و اشاره فرمود به ماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری - علیه السلام -، فرزند آن کسی که تو نامه اش را به من دادی. پس حضرت عیسی - علیه السلام نظر افکند به سوی شمعون و گفت که شرف دو جهانی به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمّد - صلوات الله علیهم أجمعین - . شمعون گفت: قبول کردم، پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خطبه انشاء فرمود، و با حضرت مسیح - علیه السلام - مرا به امام حسن عسکری - علیه السلام - عقد بستند، و فرزندان حضرت رسالت با

پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن، آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم، و این گنج یگانه را در سینه پنهان داشتم، و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در کانون سینه ام مشتعل می شد، و سرمایه صبر و قرار مرا به باد فنا می داد، تا به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد، و هر روز چهره ام کاهی می شد و بدنم می کاهید، و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر می گردید. پس در شهرهای روم طبیعی نماند مگر آن که جدم برای معالجه من حاضر کرد، و از دوی درد من سؤال نمود و هیچ سود نمی داد. (۱)

پس چون از علاج درد من مأیوس گردید روزی به من گفت: ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزویی در دنیا هست که برای تو به عمل آورم؟ گفتم ای جد من، درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکنجه و آزار از مسلمانان که در قید زندان تواند رفع نماید و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشایی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و مادرش به من عافیتی ببخشد. پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم، و اندک طعامی تناول نمودم، پس جدم خوشحال و شاد شد، و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و گرامی داشت.

پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا - علیها الصیلاه و السیلام - بدیدن من آمده، و حضرت مریم - علیها السلام - با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند، پس مریم - علیها السلام - به من گفت که این خاتون، بهترین زنان و مادر شوهر تو است امام حسن عسکری - علیه السلام -.

پس من به دامن مبارکش در آویختم و گریستم، و شکایت کردم که امام حسن - علیه السلام - به من جفا می کند و از دیدن من ابا می نماید، پس آن حضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آن که به خدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی، و اینک خواهرم مریم، دختر عمران بیزاری می جوید به سوی خدا از دین تو،

اگر میل داری که حق تعالی و حضرت مسیح و مریم - علیها السلام از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن بدیدن تو آید، پس بگو «أشهد أن لا اله الا الله، و أن ابي محمدا رسول الله». پس چون به این دو کلمه طیبیه تلفظ نمودم، حضرت سیده النساء مرا به سینه مبارک خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می فرستم.

پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبیه را بر زبان می راندم و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت را می بردم، چون شب آینده در آمد و خواب رفتم، خورشید جمال آن حضرت طالع گردید، گفتم ای دوست من، بعد از آن که دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی؟

فرمود: که دیر آمدن من به نزد تو نبود مگر برای آن که تو مشرک بودی، اکنون که مسلمان شدی هر شب به نزد تو خواهم بود تا آن زمان که خدا ما و تو را به ظاهر به یکدیگر برساند، و این هجران را به وصال مبدل گرداند. پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا، به شربت وصال دوا نفرماید.

بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی؟

گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد، پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز به هیأتی که تو را نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو، چنان کردم، طلیعه لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند، و آخر کار من آن بود که دیدی، و تا حال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم. و مرد پیری که در غنیمت، من به حصه او افتادم از نام من سؤال کرد، گفتم نرجس نام دارم، گفت این نام کنیزان است.

بشر گفت که این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی نیک می دانی. گفت بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت به من داشت، و می خواست مرا بر یاد گرفتن آداب حسنه بدارد، زن مترجمی را که زبان فرنگی و زبان عربی هر دو

می دانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی به من می آموخت، تا آن که زبانم به این لغت جاری شد.

بشر گوید: که چون او را به سرّمن رای بردم و به خدمت حضرت امام علی نقی - علیه السلام - رسانیدم، حضرت به کنیزک خطاب فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی به تو نمود عزّت دین اسلام را و مذلت دین نصاری و شرف و بزرگواری محمد و اهل بیت او - علیهم السلام - را؟

او گفت: که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر می دانی از من. پس حضرت فرمود: که می خواهم تو را گرامی دارم، کدام یک بهتر است نزد تو این که ده هزار اشرفی به تو بدهم یا تو را بشارتی بدهم به شرف ابدی؟
گفت: بلکه بشارت ابدی را می خواهم و مال را نمی خواهم.

حضرت فرمود که بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود، و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد. گفت که این فرزند از کی به عمل خواهد آمد؟ گفت از آن کسی که حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله تو را برای او خطبه کرد، پس از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او تو را به عقد کی در آوردند؟ گفت به عقد فرزند تو امام حسن - علیه السلام -.

حضرت فرمود که آیا او را می شناسی؟ گفت از آن شبی که به دست بهترین زنان مسلمان شده ام شبی نگذشته است که او به دیدن من نیاید.

پس حضرت، کافور، خادم را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن، چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که این آن کنیزی است که می گفتم، حکیمه خاتون او را در برگرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد.

پس حضرت فرمود: که ای دختر رسول خدا، ببر او را به خانه خود و واجبات و سنّتها را به او بیاموز، که او زن حضرت امام حسن عسکری، و مادر حضرت صاحب الزمان - صلوات الله علیهما - است (۱).

ص: ۶۲

حدیث پنجم: چگونگی ولادت حضرت صاحب الامر - علیه السلام -

[چگونگی ولادت حضرت صاحب الامر - علیه السلام -]

مشایخ عظام ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ أبو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالی شأن به سندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون - رضی الله عنها - که روزی حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - به خانه من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند، پس عرض کردم که اگر شما را خواهش او هست به خدمت شما بفرستم.

فرمود که ای عمّه این نگاه از روی تعجب بود، زیرا که در این زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزندى بزرگوار بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آن که پر از جور و ستم شده باشد. گفتم که پس بفرستم او را به نزد شما. فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب در این باب.

حکیمه گوید که جامه های خود را پوشیدم و به خانه برادرم امام علی نقی - علیه السلام - رفتم، و چون سلام کردم و نشستم بی آن که من سخنی بگویم حضرت از باب اعجاز ابتداء فرمود و گفت ای حکیمه، نرجس را بفرست برای فرزندم. گفتم ای سید من از برای همین مطلب به خدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم، فرمود که ای بزرگوار صاحب، برکت خدا خواست که تو را در چنین ثوابی شریک گرداند، و بهره عظیمی از خیر و سعادت به تو کرامت کند که تو را واسطه چنین امری گردانید.

حکیمه گفت که بزودی به خانه خود برگشتم و زفاف آن معدن فتوت (۱) و عفاف را در خانه خود واقع ساختم، و بعد از چند روز آن سعد اکبر را با آن زهره منظر، به خانه خورشید انور، یعنی والد مطهر بردم، و بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود، و ماه برج خلافت امام حسن عسکری - علیه السلام - در

ص: ۶۳

امامت، جانشین او گردید، و من پیوسته بعبادت زمان پدر، به خدمت آن امام البشر می رسیدم.

پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من، پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم، گفتم تویی خاتون و صاحب من، هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکشی و مرا خدمت کنی، بلکه من تو را خدمت می کنم و منت بر دیده خود می نهم.

چون حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - این سخن از من شنید گفت خدا تو را جزای خیر دهد ای عمّه، پس در خدمت آن حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب، پس صدا زدم به کنیز خود که بیاور جامه های مرا تا بروم. حضرت فرمود که ای عمّه، امشب نزد ما باش، که در این شب متولد می شود فرزند گرامی بر خدا، که حق تعالی به او زنده می گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت، بعد از آنکه مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت. گفتم: از کی به هم می رسد ای سید من، و من در نرجس هیچ اثر حمل نمی یابم. فرمود که از نرجس به هم می رسد نه از دیگری. پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچ گونه اثرحملی نیافتم، برگشتم و عرض کردم.

حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح می شود اثرحمل بر او ظاهر خواهد شد، مثل او مثل مادر موسی - علیه السلام - است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید، زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می شکافت برای طلب حضرت موسی - علیه السلام -، و حال این فرزند نیز در این امر شبیه است به حال موسی - علیه السلام -.

و در روایت دیگر آن است که حضرت فرمود: که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی باشد در پهلو می باشد، و از رحم نمی آییم، بلکه از ران مادران فرود می آییم، زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم، و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده(۱).

حکیمه گفت که به نزد نرجس رفتم و این احوال را به او گفتم، گفت ای خاتون، هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم، پس شب در آن جا ماندم و افطار کردم و

ص: ۶۴

نزد نرجس خوابیدم، و در هر ساعت از او خبر می گرفتم و او به حال خود خوابیده بود، و هر ساعت حیرتم زیاده می شد، و در این شب پیش از شبهای دیگر به نماز تهجد برخاستم و نماز شب ادا کردم، و چون به نماز وتر رسیدم، نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب به جا آورد، چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود، نزدیک شد که در دلم شکی پدید آید از وعده که حضرت فرموده بود، ناگاه حضرت امام حسن - علیه السلام - از حجره خود صدا زدند که شک مکن که وقتش رسیده است.

در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم، او را در بر گرفتم و نام الهی بر او خواندم، حضرت آواز دادند که سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» بر او بخوان، پس از او پرسیدم که چه حال داری؟ گفت: ظاهر شد آنچه مولا-یم فرموده بود. پس من شروع کردم به خواندن سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، شنیدم که آن طفل در شکم با من همراهی می کرد در خواندن، و بر من سلام کرد من ترسیدم، حضرت صدا زدند که تعجب مکن از قدرت الهی، که حق تعالی خود ما را به حکمت گویا می گرداند، و ما را در بزرگی حجت خود ساخته در زمین.

پس چون کلام حضرت امام - علیه السلام - تمام شد نرجس از دیده من غایب شد، گویا پرده ای میان من و او حائل گردید، پس دویدم به سوی حضرت امام حسن - علیه السلام فریاد کنان. فرمود که برگرد ای عمّه که او را در جای خود خواهی دید، چون برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد، و حضرت صاحب الامر - علیه السلام - را دیدم که روی به قبله به سجده افتاده به زانوها، و انگشتان سبابه را به آسمان بلند کرده و می گوید: «أشهد أن لا اله الا الله، و أنّ جدی رسول الله، و أنّ أبی امیر المؤمنین». پس یک یک امامان را شمرد تا به خودش رسید، پس فرمود که: «اللهم انجز لی وعدی، و اتمم لی امری، و ثبت وطأتی، و املا الارض بی عدلا و قسطا» یعنی: خداوند وعده نصرت که به من فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن، و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان، و پر کن زمین را به سبب من از عدل و داد.

و در روایت دیگر چنان است که چون حضرت صاحب - علیه السلام - متولد شد نوری از او ساطع گردید و به آفاق آسمان پهن شد و مرغان سفید دیدم که از آسمان به زیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و روی و بدن آن حضرت می مالیدند و پرواز می کردند(۱). پس حضرت امام حسن - علیه السلام - مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا در بر گیر و به سوی من بیاور، پس چون بر گرفتم، او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم، و بر ذراع راستش نوشته بود که «جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» یعنی: حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید، به درستی که باطل مضمحل شدنی است و ثبات و بقا ندارد.

حکیمه گفت: که چون آن فرزند سعادتمند را به نزد پدر بزرگوارم بردم، همین که نظرش بر پدر افتاد سلام کرد، پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید، و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید، و بر کف دست چپ او را نشانید، و دست مطهر بر سر آن سرور می مالید و گفت: ای فرزند سخن بگو به قدرت الهی.

پس حضرت صاحب الامر - علیه السلام - استعاذه فرمود و گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُتْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ» (۱۶) این آیه کریمه موافق احادیث معتبره(۲) در شأن آن حضرت و آباء بزرگوار او نازل شده است، و ترجمه ظاهر لفظش این است که می خواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را وارثان زمین، و تمکین و استیلا- بخشیم ایشان را در زمین، و بنماییم به فرعون و هامان... و لشگرهای ایشان از آن امامان، آنچه را حذر می کردند.

ص: ۶۶

۱- (۱۵). بحار الانوار ۵/۵۱، ح ۱۰.

۲- (۱۷). بحار الانوار ۵۴/۵۱، ح ۳۵.

برگشتیم به ترجمه حدیث: پس حضرت صاحب الامر - علیه السلام - صلوات فرستاد بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان - علیهم الصلاه و السلام - تا پدر بزرگوار خود. پس در این حال مرغان بسیار نزدیک سر آن حضرت پیدا شدند، پس به یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت کن و هر چهل روز یک مرتبه به نزد ما بیاور، مرغ آن حضرت را گرفت و به سوی آسمان پرواز کرد، و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند، پس حضرت امام حسن - علیه السلام - فرمود که سپردم تو را به آن کسی که مادر موسی به او سپرد موسی را.

پس نرجس خاتون گریان شد، حضرت فرمود: که ساکت باش که شیر از غیر پستان تو نخواهد خورد و به زودی به سوی تو باش بر می گردانند(۱)، چنانچه حضرت موسی - علیه السلام - را به مادرش برگردانیدند، چنانچه حق تعالی فرموده است: که پس برگردانیدیم موسی را به سوی مادرش تا دیده مادرش به او روشن گردد.

حضرت حکیمه فرمود: که این چه مرغ بود که صاحب را به او سپردید؟ فرمود که این روح القدس است که موکل است به ائمه - علیهم السلام - ایشان را موفق می گرداند از جانب خدا و از خطا نگاه می دارد و ایشان را به علم زینت می دهند. حکیمه گفت: که چون چهل روز گذشت به خدمت آن حضرت رفتم دیدم که طفلی در میان خانه راه می رود، گفتم ای سید من این طفل دو ساله است؟ حضرت تبسم نمود و فرمود: که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هر گاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما می کنند، یک ماهه ایشان مانند یک ساله دیگران است، و ایشان در شکم مادر سخن می گویند، و قرآن می خوانند، و عبادت پروردگار می کنند، و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان می برند، و هر صبح و شام بر ایشان نازل می شوند. پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یک مرتبه به خدمت او می رسیدم در زمان حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام -، تا آن که چند روزی قبل از وفات آن حضرت او را ملازمت

ص: ۶۷

کردم به صورت مردی کامل، مشاهده کردم. او را نشناختم به فرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا می فرماید که نزد او بنشینم؟ فرمود که این فرزند نرجس است، و خلیفه من است بعد از من، و عن قریب من از میان شما می روم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمایی.

پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - به عالم قدس ارتحال نمود، و من حضرت صاحب الامر - علیه السلام - را هر صبح و شام ملازمت می نمودم، و از هر چه سؤال می کردم مرا خبر می دهد، و گاه هست که می خواهم سؤالی بکنم هنوز سؤال نکرده جواب می فرمود. (۱)

و در روایت دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب - علیه السلام - مشتاق لقای آن حضرت شدم و رفتم به خدمت حضرت امام حسن - علیه السلام و پرسیدم که مولای من کجاست؟ فرمود که سپردیم او را به آن کس که از ما و تو به او احق و اولی بود، چون روز هفتم شود بیا به نزد ما، چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم، بر سر گهواره دویدم مولای خود را دیدم، چون ماه شب چهارده، و بر روی من می خندید و تبسم می فرمود. پس حضرت آواز دادند که فرزند مرا بیاور، چون به خدمت آن حضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگو ای فرزند، حضرت صاحب - علیه السلام - شهادتین فرمود، و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه - علیهم السلام - فرستاد و بسم الله گفت، و آیه که گذشت تلاوت نمود.

پس حضرت امام حسن - علیه السلام - فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه خدای تعالی بر پیغمبرانش فرستاده است. پس ابتدا کرد و صحف آدم را به زبان سریانی خواند، و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داوود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی - صلوات الله علیه و علیهم أجمعین - همه را خواند، پس قصه های پیغمبران یاد کرد.

ص: ۶۸

پس حضرت امام حسن - علیه السلام - فرمود که چون حق تعالی مهدی این امت را به من عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را به سراپرده های عرش رحمانی بردند. پس حق تعالی به او خطاب فرمود که مرجبا به تو ای بنده من که تو را خلق کرده ام برای یاری دین خود، و اظهار امر شریعت خود و تویی هدایت یافته از بندگان من، قسم به ذات مقدس خود می خورم، که به اطاعت تو ثواب می دهم و به نافرمانی تو عقاب می کنم مردم را، و به سبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم، و به مخالفت تو عذاب می کنم.

ای دو ملک برگردانید او را به سوی پدرش، و از جانب من او را سلام برسانید، و بگویید که او در حفظ و حمایت من است، او را از شر دشمنان حراست و محافظت می نمایم، تا هنگامی که او را ظاهر گردانم، و حق را به او بر پا دارم، و باطل را به او سرنگون سازم، و دین حق برای من خالص باشد(۱).

و از نسیم، خادم امام حسن - علیه السلام - منقول است که در ساعتی که حضرت صاحب الامر - علیه السلام - متولد شد عطسه کرد و گفت: «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله» پس فرمود که ظالمان گمان می کنند که حجت الهی را باطل و ضایع می توانند کرد، وقتی که رخصت فرماید حق تعالی ما را در سخن گفتن، هر آینه شکها بر طرف شود و چون یک شب از ولادت آن حضرت گذشت به خدمت آن حضرت رفتم و عطسه کردم فرمود که یرحمک الله، من خوشحال شدم، پس فرمود که می خواهی تو را در عطسه بشارتی بدهم؟ گفتم: بلی، فرمود: که امان است از مرگ تا سه روز(۲).

حدیث ششم: سؤالات سعد بن عبد الله از امام زمان - علیه السلام - در محضر امام عسکری - علیه السلام -

[سؤالات سعد بن عبد الله از امام زمان - علیه السلام - در محضر امام عسکری - علیه السلام -]

شیخ صدوق محمد بن بابویه و غیر او از اکابر محدثین رضوان الله علیهم - به

ص: ۶۹

۱- (۲۰). بحار الانوار ۲۷/۵۱.

۲- (۲۱). بحار الانوار ۴/۵۱-۵.

سند معتبر از سعد بن عبد الله قمی روایت کرده اند که او گفت: روزی مبتلا شدم به مباحثه بدترین نواصب، و بعد از مناظرات بسیار گفت: وای بر تو و اصحاب تو شما گروه روافض، مهاجران و انصار را طعن می کنید، و انکار محبت پیغمبر نسبت به ایشان می نمایید، اینک ابو بکر به سبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود، و از بس که پیغمبر او را دوست می داشت در شب غار، او را با خود برد، چون که می دانست که او بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از آن حضرت معطل شود، و حضرت علی بن ابی طالب را بر جای خود خوابانید برای آن که می دانست که اگر کشته شود ضرری به امور مسلمانان نمی رسد، و من از این سخن جوابها گفتم و ساکت نشد.

پس گفت: ای گروه روافض، شما می گوید که عمر و ابو بکر منافق بودند، و حکایت شب عقبه و دبهها انداختن را دلیل خود می آورید، بگو که اسلام ایشان، از روی طوع و رغبت بود یا از روی جبر و اکراه؟ با خود فکر کردم که اگر گویم که از طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد، و اگر بگویم که از جبر و اکراه بود خواهد گفت که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند. از جواب او ساکت شدم و دیگر برگشتم، و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سؤال از مسائل مشکله، و این دو مسأله را درج کردم که به خدمت حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - بفرستم با احمد بن اسحاق که وکیل آن حضرت بود در قم.

چون او را طلب کردم گفتند متوجه سرمن رأی شد، من از عقب او روان شدم، چون به او رسیدم و حقیقت حال را گفتم، گفت: خود با من بیا و از حضرت سؤال کن، با او رفیق شدم تا به در دولت سرای آن حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم. رخصت فرمود، داخل شدیم، و احمد بن اسحاق با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود، و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده به خدمت آن حضرت فرستاده بود.

چون نظر بر روی مبارک آن حضرت انداختیم روی آن حضرت مانند ماه شب چهارده بود از حسن و صفا و نور و ضیاء، و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود مانند

مشتری، در کمال حسن و جمال و در سرش دو کاکل بود، و نزد آن حضرت اناری بود از طلا که به جواهر گرانبها و نگینها مرصع کرده بودند، و یکی از بزرگان بصره به هدیه برای آن حضرت فرستاده بود، و در دست حضرت نامه بود و کتابت می فرمودند و آن طفل مانع می شد، آن انار را می انداختند و آن طفل متوجه آن می شد و خود کتابت می فرمودند. پس احمد همیان خود را گشود و نزد آن حضرت گذاشت، حضرت به آن طفل فرمود که اینک هدایا و تحفه های شیعیان تو است بگشا و متصرف شو.

حضرت صاحب الامر - علیه السلام - فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاک است دراز کنم به سوی مالهای حرام و هدیه های رجس و باطل؟ پس حضرت صاحب - علیه السلام فرمود که ای پسر اسحاق بیرون آور آنچه در همیان است تا ما حلال و حرام را از هم جدا کنیم.

پس اسحاق یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب - علیه السلام - فرمود:

که این از فلان است که در فلان محله قم می باشد، و شصت و دو اشرفی در این کیسه است، چهل و پنج دینارش از قیمت ملکی است که از پدر، میراث به او رسیده است و فروخته است، و چهارده دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است، و از کرایه دکان سه دینار است.

حضرت امام حسن - علیه السلام - فرمود که راست گفתי ای فرزند، بگو که چه چیز در میان این حرام است تا بیرون کند؟

فرمود که در این میان یک اشرفی است به سکه ری، که به تاریخ فلان زده اند، و تاریخش بر آن نقش است، و نصف نقشش محو شده است، و یک دینار مقراض شده ناقصی هست که یک دانک و نیم است، و حرام در این کیسه همین دو دینار است. و وجه حرمتش این است که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه او را در نزد جولایی که از همسایگان او بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود، و مدتی بر آن گذشت و دزد آن را ربود، و آن مرد چون گفت که این را دزد برد تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریک تر از آن که دزد برده بود به همان وزن، و داد که

آن را یافتند و فروخت، و این دو دینار قیمت آن جامه (۱) است و حرام است.

چون کیسه را احمد گشود دو دینار به همان علامتها که حضرت صاحب الامر - علیه السلام - فرموده بود پیدا شد، برداشت و باقی را تسلیم نمود.

پس صرّه دیگر بیرون آورد حضرت صاحب - علیه السلام - فرمود که این مال فلان است که در فلان محله قم می باشد و پنجاه اشرفی در این صرّه است و ما دست به این دراز نمی کنیم، پرسید که چرا؟ فرمود: که این اشرفیها قیمت گندمی است که در میان او و برزگرانش مشترک بود، و حصّه خود را زیاده کیل کرد و گرفت، و مال آنها در آن همیان است.

حضرت امام حسن - علیه السلام فرمود که راست گفתי ای فرزند.

پس گفت به احمد که بردار این کیسه ها را و وصیت کن که به صاحبانش برسانند که ما نمی خواهیم، و اینها حرام است. بعد از آن فرمود که آن جامه که آن پیر زن برای ما فرستاده بیاور. احمد گفت: که آن را در میان خورجین پنهان کرده بودم فراموش کردم برخاست که بیاورد، پس حضرت به جانب من التفات نمودند و فرمودند:

که ای سعد به چه مطلب آمده؟ گفتم: شوق ملازمت تو مرا آورده است. فرمود که آن مسائلی که داشتی چه شد؟ گفتم حاضر است، فرمود: که از نور چشم من بپرس آنچه می خواهی، و اشاره به حضرت صاحب الامر - علیه السلام - فرمود. گفتم ای مولای من و فرزند مولای من، روایت به ما رسیده است که حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - طلاق زنان خود را به اختیار حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - گذاشت، حتی آن که در روز جمل حضرت امیر رسولی فرستاد به نزد عایشه، و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی به آن غش و فریبی که از تو صادر شد، و فرزندان خود را به جهالت و ضلالت به هلاکت انداختی، اگر دست از این عمل بر می داری خوب، و الا تو را طلاق می گویم. این چه طلاق بود که بعد از وفات پیغمبر به آن حضرت مفوض بود؟

حضرت صاحب - علیه السلام فرمود که حق سبحانه و تعالی شأن زنان پیغمبر

ص: ۷۲

را عظیم گردانیده بود، و ایشان را به شرف مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود، حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - به حضرت امیر - علیه السلام فرمود که این شرف برای ایشان باقی است تا مطیع خدا باشند، و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را طلاق بگو و از این شرف بینداز.

بعد از آن پرسیدم که یا بن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان به حضرت موسی - علیه السلام - می فرماید که «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۲۳» که ترجمه ظاهر لفظش این است که بکن نعلین خود را به درستی که تو در وادی پاکیزه، که طوی نام دارد. به درستی که اتفاق علما است که نعلین آن حضرت از پوست مرده بود. لهذا خدا امر فرمود که بکنند. حضرت فرمود که هر که این سخن را می گوید بر موسی - علیه السلام - افترا بسته، و او را با رتبه نبوت جاهل دانسته است، زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه؟ اگر نماز جایز بود، پوشیدن در آن بقعه نیز جایز خواهد بود، هر چند که آن مکان، مقدس و مطهر باشد، و اگر نماز در آن جایز نبود، پس موسی - علیه السلام - حلال و حرام را نمی دانست، و جاهل بود به چیزی که در آن نماز نمی توان کرد، و این قول کفر است.

گفتم: پس شما مطلب الهی را بفرمائید.

فرمود که موسی در وادی مقدس بود، گفت: خداوندا من محبت را برای تو خالص گردانیده ام، و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام، و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود، و آمده بود که برای ایشان آتش برسد (۱). حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل به در کن، اگر محبت تو از برای ما خالص است، و دل تو از خیال دیگران مطهر است، و در وادی مقدس ما ثابت قدمی.

پس نعلین کنایه از این محبتها است، چنانچه بعضی مؤید این نقل کرده اند که در عالم خواب چیزها به مثالها به نظر می آید. کفش مثال زن است، و کسی که خواب می بیند که کفش او را دزد برد زنش می میرد یا از او دور می شود.

ص: ۷۳

سعد گفت که دیگر پرسیدم از تأویل «کهیصص»؟

فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا به حضرت زکریّا خبر داده، و بعد از آن به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - اعلام فرموده است، و سببش این بود که حضرت زکریّا از خدا طلب کرد که اسماء مقدّسه آل عبا را به او تعلیم نماید که در شدائد به آنها پناه برد، جبرئیل آمد و اسماء ایشان را تعلیم آن حضرت نمود. پس حضرت زکریّا - علیه السلام - چون نام محمّد و علی و فاطمه و حسن - علیه السلام - را یاد می کرد غم او برطرف می شد، و چون نام مبارک حضرت امام حسین - علیه السلام - را یاد می کرد گریه (۱) بر او مستولی می شد و ضبط خود نمی توانست کرد.

روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را بر زبان می رانم غمهای من زایل می شود و مسرور می گردم، و نام آن عالی مقدار را که ذکر می کنم غمهای من به هیجان می آید، و مرا از گریه طاقت نمی ماند.

پس خداوند عالم قصّه شهادت و مظلومیّت آن جناب را به زکریّا وحی فرمود، و گفت «کهیصص» پس «کاف» اشاره به کربلا است، و «ها» هلاک عترت طاهره، سید انبیاء است، و «یا» یزید است که کشنده و ظالم ایشان است، و «عین» عطش و تشنگی ایشان است در آن صحرا، و «صاد» صبر ایشان است.

چون زکریّا این قصّه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد، و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله و بی قراری شد، و مرثیه بر مصیبت آن حضرت می خواند و می گفت: الهی آیا دل بهترین خلقت را به مصیبت فرزندش به درد خواهی آورد، آیا بلای چنین مصیبتی را به ساحت عزّت او راه خواهی داد؟ آیا به علی و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید؟ آیا چنین درد و المی را به منزل رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد. بعد از این سخنان می گفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیده من به او روشن شود، و چون چنین فرزندی کرامت فرمایی مرا فریفته محبت او گردان، پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان به درد

ص: ۷۴

آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش به درد خواهد آمد.

پس حق تعالی یحیی را به او کرامت فرمود، و مانند حضرت امام حسین - علیه السلام - به شهادت فایز گردید، و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود، و حمل حضرت امام حسین علیه السلام نیز شش ماه بود.

پس عرض کردم که بفرما دلیل چیست بر این که اُمت برای خود امام اختیار نمی توانند کرد؟ فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد؟ گفتم: امامی که موجب صلاح ایشان باشد. فرمود که چه می دانند که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال این که از ضمیر او خبر ندارند، گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر، مفسد ظاهر شود، و از همین علت است که مردم نمی توانند برای خود امام تعیین نمایند. پس فرمود که به جهت تأیید این مطلب، برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آن را قبول کند، بگو که پیغمبرانی که خدا به خلق فرستاده، و ایشان را مؤید از میان خلق برگزیده، و کتابها بر ایشان فرو فرستاده و ایشان را مؤید به وحی و عصمت گردانیده، و علم های هدایت اُمت اند، و اختیار ایشان از جمیع اُمت بهتر است (۱) و موسی و عیسی از جمله ایشانند، آیا جایز است که با وفور عقل و کمال علم ایشان یک کسی را از میان اُمت اختیار کنند به خوبی (۲) عقل خود، و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود، و ایشان گمان برند که او مؤمن است؟ گفتم: نه.

فرمود: که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود به طور برد، که همه را مؤمن می دانست و مخلص و معتقد می شمرد ایشان را، و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند، چنانچه خدا حال ایشان را بیان فرموده. پس هر گاه برگزیده خدا، کسی را اختیار کند به گمان اینکه اصلح اُمت است، و افسد اُمت ظاهر شود، پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام الناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارد، و مهاجران و انصار که بر سرایر مردم اطلاع ندارند، پس می باید که امام از جانب کسی منصوب شود که عالم به ضمائر

ص: ۷۵

۱- (۲۶). در نسخه آستانه: اختیار جمیع اُمت را از ایشان بهتر می دانند.

۲- (۲۷). در نسخه گوهرشاد: بحولی.

بعد از آن به اعجاز فرمود: که ای سعد خصم تو می گفت که حضرت رسول ابو بکر را برای شفقت به غار برد، چون که می دانست که او خلیفه است مبادا کشته شود، چرا نگفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر - صلی الله علیه و آله - فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود، و این سی سال را به عمر چهار خلیفه قسمت کرده اید، پس به گمان فاسد شما این هر چهار خلیفه به حق اند؟ پس اگر این معنی باعث بردن به غار بوده، بایست که همه را با خود ببرد، و بنابر آن که تو می گویی، آن حضرت در باب آن سه خلیفه دیگر تقصیر کرده، و شفقت بر ایشان را ترک کرده، و حق ایشان را سبک شمرده.

و آنچه خصم تو از تو پرسید که اسلام ابو بکر و عمر از روی طوع بود یا کراهت؟، چرا نگفتی که از روی طوع بود، از برای طمع دنیا، زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط بودند، و ایشان از روی تورات و کتابهای خود احوال محمّد را برایشان می خواندند، و می گفتند که او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد، و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت النصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری خواهد کرد، و از کفر و عناد می گفتند که پیغمبر نیست اما به دروغ دعوی خواهد کرد. چون حضرت دعوی رسالت فرمود، ایشان از روی گفته یهود، به ظاهر کلمتین گفتند از برای طمع این که شاید ولایتی و حکومتی حضرت به ایشان بدهد و در باطن کافر بودند، و چون در آخر مایوس شدند با منافقان بر بالای عقبه رفتند، و دهانهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد، و دَبها را انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند.

پس خدا جبرئیل را فرستاد، و پیغمبر خود را از شرّ ایشان حفظ کرد، و ضرری نتوانستند رسانید، و حال ایشان، مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - از روی طمع به ظاهر بیعت کردند که حضرت به هر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد، و چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و به جزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند.

سعد گفت: که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن - علیه السلام - برای

نماز برخاستند، و حضرت صاحب الامر - علیه السلام - با ایشان برخاستند، و من برگشتم احمد بن اسحاق را در راه دیدم که گریان می آید. گفتم: چرا دیر آمدی؟ و سبب گریه چیست؟ گفت: آن جامه که حضرت فرموده، پیدا نشد. گفتم: با کی نیست برو به حضرت عرض کن. پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد می فرستاد، گفت: همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و بر رویش نماز می کرد.

سعد گفت: که حمد الهی کردیم، و چند روز که در آنجا بودیم هر روز به خدمت حضرت می رفتیم، و حضرت صاحب الامر - علیه السلام - را نزد حضرت ملازمت می کردیم. پس چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم به خدمت آن حضرت رفتیم، احمد در خدمت ایستاد و گفت: یا بن رسول الله رفتن نزدیک شده، و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است، از خدا سؤال می کنم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی، و بر پدرت مرتضی، و بر مادرت سیده النساء، و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت، و بر ائمه طاهرین پدران، و بر تو صلوات فرستد و بر فرزندت، و از خدا طلب می نمایم که شأن تو را رفیع گرداند، و دشمن تو را منکوب گرداند، و این آخر دیدن ما نباشد جمال تو را.

چون این را گفت حضرت گریست چندان که قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت و فرمود: ای پسر اسحاق در دعا زیاده مطلب که در این برگشتن، به جوار رحمت الهی خواهی رفت. احمد چون این را شنید، بی هوش شد، و چون به هوش آمد و گفت: از تو سؤال می نمایم به خدا و به حرمت جدت که مرا مشرف سازی به جامه که کفن خود کنم. حضرت دست به زیر بساط کردند سیزده درهم به در آوردند، و فرمودند:

که این را بگیر و از غیر این زر خرج خود مکن، و کفن که طلبیدی به تو خواهد رسید، و مزد نیکوکاران را خدا ضایع نمی کند.

سعد گفت: که چون برگشتیم و به سه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد، و بیماری صعبی او را عارض شد که از خود مأیوس شد، و چون به حلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم، احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان می بود، و بعد

از زمانی گفت که همه بروید و مرا تنها بگذارید، ما هر یک به جای خود برگشتیم، چون صبح شد چشم گشودم. کافور، خادم حضرت امام حسن - علیه السلام را دیدم که می گوید خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحاق، و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند، از غسل و کفن احمد فارغ شدیم، برخیزید و او را دفن کنید که او از همه شما گرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما، این را گفت و از نظر ما غایب شد، پس برخاستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمه الله تعالی. (۱)

حدیث هفتم: وقایع بعد از وفات امام حسن عسکری - علیه السلام - و مورد نظر قرار گرفتن امام زمان - علیه السلام از طرف خلفای جور

[وقایع بعد از وفات امام حسن عسکری - علیه السلام - و مورد نظر قرار گرفتن امام زمان - علیه السلام از طرف خلفای جور]

محمد بن بابویه قمی - رحمه الله علیه - روایت کرده است از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - می کردم، و نامه های آن حضرت را به شهرها می بردم. پس روزی در کوفتی که در آن مرض به عالم بقا ارتحال فرمودند به خدمت آن جناب رفتم. نامه چند نوشتند به مدائن، و فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد، و صدای شیون از خانه من خواهی شنید، و مرا در آن وقت غسل دهند. ابو الادیان گفت که ای سید، هر گاه که این واقعه هائله روی دهد امر امامت با کیست؟ فرمود که هر که جواب نامه های مرا از تو طلب کند او امام بعد از من است. گفتم دیگر علامتی بفرما. گفت هر که بر من نماز کند او جانشین من است.

گفتم دیگر بفرما. فرمود که هر که بگوید که در همیان چه چیز است او امام شما است، مهابت حضرت مانع شد که کدام همیان است.

پس بیرون آمدم و نامه ها را به اهل مدائن رسانیدم، و جوابها گرفته برگشتم، و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم، و صدای نوحه و شیون شنیدم که از منزل منور آن امام مطهر بلند شده بود.

ص: ۷۸

چون به در خانه آمدم، جعفر را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان برگرد او برآمده اند و او را تعزیت به وفات برادر و تهنیت به امامت می گویند. من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امام نوع دیگر شده است، این فاسق کی اهلیت امامت دارد، زیرا که بیشتر او را می شناختم که شراب می خورد و قمار می باخت و طنبور می نواخت. پیش رفتم و سلام کردم و تعزیت و تهنیت گفتم، و هیچ سؤال از من نکرد.

در این حال عقید، خادم، بیرون آمد و به جعفر خطاب کرد که ای سید برادر تو را کفن کرده اند بیا و بر او نماز کن، جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند، و چون به صحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام - را کفن کرده اند و بر روی نعش گذاشته اند.

پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر اطهر خود نماز کند، چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندمگون پیچیده موی، گشاده دندان مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو پس بایست که من سزاوارترم به نماز بر پدر خود از تو.

جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد، و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد، و آن حضرت را در پهلوئی حضرت امام علی نقی - علیه السلام - دفن کردند. و متوجه من شد و فرمود که ای بصری، بده جواب نامه ها که با تو است، پس نامه ها را تسلیم کردم، و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن - علیه السلام - فرموده بود ظاهر شد، و یک علامت مانده است. پس بیرون آمدم.

حاجز و شاء به جعفر گفت - برای آن که حجت بر او تمام کند که او امام نیست - کی بود این طفل؟ گفت و الله که من او را هرگز ندیده بودم و نمی شناختم.

در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن - علیه السلام -، چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست؟ مردم اشاره کردند به سوی جعفر. پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند: با ما نامه و مالی چند هست بگو که نامه ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا ما تسلیم نمائیم، جعفر برخاست و گفت: که مردم از ما علم غیب می خواهند. در آن حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر - علیه السلام - و

گفت: با شما نامه فلان شخص و فلان و فلان هست، و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست، و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را روکش کرده اند. آن جماعت نامه ها و مالها را تسلیم خادم کردند و گفتند هر که تو را فرستاده است که نامه ها و مالها را بگیری او امام زمان است، و مراد حضرت امام حسن عسکری - صلوات الله و سلامه علیه - همین همیان بود.

پس جعفر کذاب رفت به نزد معتمد که خلیفه جور آن زمان بود، و این وقایع را نقل کرد، معتمد خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل، کنیز حضرت امام حسن - علیه السلام را گرفتند که آن طفل را به ما نشان ده و انکار کرد، از برای دفع مظنه ایشان گفت: حملی دارم از آن حضرت، به این سبب او را به ابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند، به ناگاه عیید الله بن یحیی وزیر، مرد، و صاحب الزنج در بصره خروج کرد، و ایشان به حال خود در ماندند، و کنیزک از خانه قاضی به خانه خود باز گشت (۱).

و شیخ طوسی - رحمه الله علیه - به روایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتمد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود، و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را بکشیم، و سبک بار به تعجیل برویم به سامره، و خانه حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام را به ما نشان داد و گفت:

چون به در خانه می رسید، غلام سیاهی بر آن در نشسته است، پس داخل خانه شوید و هر که را در آن خانه بیاید سرش را برای من بیاورید.

پس چون به خانه حضرت رسیدیم، در دهلیز غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت و می بافت، پرسیدیم، که در خانه کسی هست؟ گفت:

صاحبش، و هیچ گونه ملتفت نشد به جانب ما، و از ما پروایی نکرد.

پس داخل خانه شدیم، خانه پاکیزه دیدیم، در مقابل پرده ای مشاهده کردیم که هرگز از آن پاکیزه تر ندیده بودیم که گویی الحال از دست کارگر به در آمده، و در خانه

ص: ۸۰

هیچ کس نبود. چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی به نظر در آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده، و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است، و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده، نیکوترین مردم به حسب هیأت و مشغول نماز است، و هیچ گونه به سوی ما التفات نمود.

أحمد بن عبد الله پا در حجره گذاشت که داخل شود در آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بی هوش شد، و بعد از ساعتی به هوش باز آمد، پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز به دین منوال گذشت.

من متحیر شدم، و زبان به عذر خواهی گشودم و گفتم: معذرت می خواهم (۱) از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا، و الله که ندانستم که نزد کی می آیم، و از حقیقت حال مطلع نبودم و اکنون توبه می کنم به سوی خدا از این کردار. پس به هیچ وجه متوجه گفتار من نشد، و مشغول نماز بود، ما را هیبتی عظیم در دل به هم رسید، و برگشتیم و معتضد انتظار ما می کشید و به دربانان سفارش کرده بود که هر وقت که برگردیم ما را به نزد او ببرند.

در میان شب رسیدیم و داخل شدیم، و تمام قصه را حکایت کردیم، پرسید که پیش از من با دیگری ملاقات کردید و با کسی حرفی گفتید؟ گفتیم: نه.

پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه به دیگری نقل کرده اید هر آینه همه را گردن بزنم، و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او (۲).

و محمد بن یعقوب کلینی روایت کرده است از یکی از لشگریان خلیفه عباسی که گفت: من همراه بودم که سیماء، غلام خلیفه بسرمن رأی آمد، و در خانه حضرت امام حسن عسکری - علیه السلام را شکست بعد از فوت آن حضرت.

پس حضرت صاحب الامر - صلوات الله و سلامه علیه - از خانه بیرون آمد و تبرزین در

ص: ۸۱

۱- (۳۰). در نسخه آستانه: می طلبم.

۲- (۳۱). بحار الانوار ۵۱/۵۲-۵۲ از کتاب غیبت نعمانی.

دست داشت و به سیما گفت: که چه می کنی در خانه من؟ سیما بر خود بلرزید و گفت: جعفر کذاب می گفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تو است ما بر می گردیم، پس از خانه بیرون آمد.

علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد، من پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست است؟ گفت: که تو را خبر داد؟ گفتم: یکی از لشگریان خلیفه، گفت: هیچ خبر در عالم مخفی نمی ماند(۱).

حدیث هشتم: وقایع بعد از ظهور حضرت حجت علیه السلام

[وقایع بعد از ظهور حضرت حجت علیه السلام]

شیخ معتمد، حسن بن سلمیان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است به سند معتبر از مفضل بن عمر که گفت: سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور آن می کشند و امیدوار فرج او هستند - یعنی: مهدی صاحب الزمان - علیه السلام - وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست؟ فرمود که حق تعالی ابا نموده از این که برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند. پس فرمود: که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آن حضرت نازل شده است، و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است، و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است.

مفضل گفت: ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آن حضرت؟

فرمود: که بی خبر ظاهر گردد، و نامش بلند شود، و امرش هویدا گردد، و از آسمان منادی به اسم و کنیه و نسبش ندا کند، تا آن که حجّت شناخت او بر خلق تمام شود، با آن حجّتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصّه ها و احوالش را بیان کرده ایم، و نام و نسب و کنیتش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیه جدّ

ص: ۸۲

۱- (۳۲). بحار الانوار ۱۳/۵۲ از غیبت شیخ طوسی، و مراجعه شود به اصول کافی ۳۳۱/۱.

اوست، تا آن که مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمی دانستیم. پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند، چنانچه حق تعالی به پیغمبرش وعده داده است که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» ۳۳ یعنی: حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق، تا او را غالب گرداند بر همه دینها، و هر چند کراهت داشته باشند آنها که به خدا شرک می آورند. و در آیه دیگر فرموده است که «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» ۳۴ یعنی: قتال کنید با کافران تا آن که در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا. پس فرمود: که و الله ای مفضل بر دارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین به یک دین حق برگردد، و از هیچ کس به غیر دین حق قبول نکند، چنانچه حق تعالی فرموده است که «وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» ۳۵ یعنی: هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند، و او در آخرت از زیان کاران باشد.

مفضل پرسید که آیا در ایام غیبت، آن حضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود؟ و کی با او سخن خواهد گفت؟ فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن، و امر و نهی بیرون خواهد آمد به سوی معتمدان و نایبان آن حضرت که به شیعانیش برسانند. و الله ای مفضل، گویا می بینم آن حضرت را که داخل مکه شود، و بُرد حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - را در بر، و عمّامه زردی بر سر داشته باشد، و در پاهایش دو نعلین حضرت رسول - صلی الله علیه و آله -، و در دستش عصای آن حضرت بوده باشد، و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد، و به این هیئت بیاید به نزد خانه کعبه، تنها و بی رفیق. پس چون شب در آید و دیده ها به خواب رود جبرئیل و میکائیل و صفّ صفّ از ملائکه بر او نازل شوند.

پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است، و امر تو جاری است، پس حضرت صاحب الامر - علیه السلام - دست بر روی مبارک کشد و گوید:

حمد و سپاس خداوندی را سزااست که وعده ما را راست گردانید، و زمین بهشت را به ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم، پس نیکو مزدی است مزد کارکنان برای خدا. پس بایستد میان رکن حجرالاسود و مقام ابراهیم، و به صدای بلند آواز کند که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من، و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین بیایید به سوی من.

پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند به ایشان، در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم، و بر هر حالی که بوده باشند، پس بشنوند همه به یک آواز، پس همگی متوجه به خدمت آن حضرت شوند، و به یک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آن حضرت در ما بین رکن و مقام. پس عمودی از نور بلند شود از زمین به سوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابند، و آن نور در میان خانه های مؤمنان در آید و جانهای ایشان به او فرح یابد، اما ندانند که قائم آل محمد - علیه السلام ظاهر گردیده است.

پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که به طی الارض از اطراف عالم به خدمت آن حضرت ظاهر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند، پس پشت به کعبه دهد، و دست خود را بگشاید مانند دست موسی - علیه السلام از نور عالم را روشن کند، پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کرده است.

پس اول کسی که دستش را ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد، پس سایر ملائکه بیعت نمایند، پس نجیبان جن به شرف بیعت برسند، پس سیصد و سیزده تن نقبا به مبیعت سرافراز گردند. آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است؟ و چه جماعت اند اینها که با اویند؟ پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شد. گویند که هیچ یک از اصحابش را می شناسید؟ گویند که نمی شناسیم هیچ یک را مگر چهار کس از اهل مکه، و چهار کس از اهل مدینه که اینها را به نام و نسب می شناسیم، و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد، پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی به آواز بلند ندا کند که اهل

آسمانها و زمینها، بشنوند که ای گروه خلائق این مهدی آل محمد است و به نام و کنیه جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را به امام حسن پدرش امام یازدهم، و دیگر پدران بزرگوارش را بشمارد تا حسین بن علی - علیهم السّلام -، با او بیعت نماید تا هدایت یابید، و مخالفت امر او ننمایید که گمراه می شوید پس اول کسی که آن ندا را لیک می گوید و اجابت می کند ملائکه اند، پس مؤمنان جن، پس سیصد و سیزده نفر نقبا می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم، و هیچ صاحب گوشه از خلائق نمی ماند مگر آن که آن صدا را می شنود، و متوجه می شوند خلائق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها.

پس چون نزدیک غروب آفتاب شود از مغرب آفتاب طلوع کند شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیاس ظاهر شده است، و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان یزید بن معاویه، با او بیعت نمایید تا هدایت یابید، و مخالفت مکنید که گمراه شوید، پس ملائکه و جن و نقبا، همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطان است.

گویند که شنیدیم اما باور نکردیم، پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد به ندای آخر از راه برود، و در تمام آن روز حضرت صاحب - علیه السلام - پشت به کعبه داده گوید که هر که خواهد که نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسماعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون، پس نظر کند به من که علم و کمال همه، با من است، و هر که خواهد که نظر کند به محمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین - علیهم السلام - پس نظر کند به من، و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه، نزد من است، و آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر می دهم، و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران می خواهد بیاید و از من بشنود.

پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند، امت آدم و شیث گویند این است و الله صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است، و خواندند بر ما از آن صحف آنچه نمی دانستیم. پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود - علیهم السلام - را، پس علمای آن ملتها همه شهادت دهند که این است آن کتابها به نحوی که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته، و آنچه از

ما فوت شده بود و به ما نرسیده بود همه را بر ما خواند، پس بخواند قرآن را به نحوی که حق تعالی بر حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - نازل ساخته بی آن که تغییر و تبدیل شده باشد، چنانچه در قرآنهاى دیگر شده.

پس در این حال شخصى بیاید به خدمت آن حضرت که رویش به جانب پشت برگشته باشد و بگوید که ای سید منم بشیر، امر کرد مرا ملکی از ملائکه که به خدمت تو بیایم و تو را بشارت دهم به هلاک شدن لشگر سفیانی. پس حضرت فرماید که قصه خود و برادرت را از برای مردم نقل کن.

بشیر گوید: که من و برادرم در میان لشگر سفیانی بودیم، مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما، در میان مسجد مدینه سرگین انداختند، پس بیرون آمدیم و مجموع لشگر ما سیصد هزار کس بودند متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم، و اهلش را به قتل رسانیم. چون به صحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است، آخر شب فرود آمدیم، پس صدایی از آسمان آمد که بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران را، پس زمین شکافته شد و تمام لشگر را با چهار پایان و اموال و اسباب فرو برد، و کسی و چیزی بر روی زمین نماند به غیر از من و برادرم. ناگاه ملکی به نزد ما آمد و روهای ما را به پشت برگردانید چنانچه می بینی. پس با برادرم گفت که ای نذیر برو به سوی سفیانی ملعون در دمشق، و او را بترسان به ظاهر شدن مهدی آل محمد - علیه السلام -، و خبر ده او را که لشگر تو را حق تعالی در بیدا هلاک گردانید، و با من گفت که برو ای بشیر و ملحق شو به حضرت مهدی - علیه السلام - که در مکه است و او را بشارت ده به هلاک شدن ظالمان و توبه کن، پس حضرت دست بر روی بشیر بمالد و به حالت اول برگردد، و با حضرت بیعت کند، و در لشگر آن سرور بماند.

مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد؟

فرمود که بلی و الله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد، چنان که مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد.

مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود؟

فرمود: که بلی و الله ای مفضل، و آن حضرت با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت، ما بین نجف و کوفه، و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن، و به روایت دیگر چهل و شش هزار از جن، و خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد.

مفضل پرسید: که آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد؟ فرمود که اول ایشان را به حکمت و موعظه نیکو به حق دعوت نماید، پس اطاعتش نمایند، و شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود.

مفضل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد؟

فرمود: که خراب می کند و از بنایی که حضرت ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - گذاشته بودند بنا می کند و از نو می سازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب می کند، و مسجد کوفه را خراب می کند و از اساس اولش بنا می کند، و قصر کوفه را خراب می کند که هر که آن را بنا نهاده، ملعون است.

مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود؟

فرمود که نه ای مفضل، بلکه شخصی را از اهل بیت خود در آن جا جانشین خواهد کرد، و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آن حضرت را به قتل رسانند، پس حضرت باز به سوی ایشان معاودت نماید. پس بیایند به خدمت آن حضرت، سر در زیر افکنده و گریان تضرع کنند و گویند که ای مهدی آل محمد توبه می کنیم، توبه ما را قبول فرما، پس ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت ترساند، و از اهل مکه شخصی را بر ایشان و الی کند و بیرون آید، باز آن و الی را بکشند. آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا به سوی ایشان برگرداند که به ایشان بگویند که برگردند به حق، هر که ایمان بیاورد او را ببخشید، و هر که ایمان نیاورد به قتل رسانید، پس چون عسکر فیروز اثر به سوی مکه باز گردند از صد کس یک کس ایمان بیاورد، بلکه از هزار کس یک کس ایمان بیاورد.

مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟ فرمود: که پایتخت آن حضرت شهر کوفه خواهد بود، و مجلس دیوان و

حکمش مسجد کوفه خواهد بود، و محلّ جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود، و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود.

مفضّل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود؟ فرمود: بلی و الله هیچ مؤمنی نباشد مگر آن که در کوفه یا در حوالی کوفه باشد، یا دلش مایل به سوی کوفه باشد، و در آن زمان جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد، و در آن زمان شهر کوفه وسعتش به قدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد، و قصرهای کوفه به کربلای معلی متصل گردد، و حق تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محلّ آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد، و حق تعالی آن زمین مقدّس را بسیار بلند مرتبه گرداند، و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی بایستد و بخواند خدای را هر آینه به یک دعا، مثل هزار مرتبه ملک دنیا به او عطا کند.

پس حضرت صادق - علیه السلام - آهی کشیدند و فرمودند که ای مفضّل به درستی که بقعه های زمین با یکدیگر تفاخر کردند، پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد، حق تعالی وحی فرمود که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا به درستی که آن بقعه مبارکه ای است که در آن جا ندای «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» از شجره مبارکه به موسی رسید، و آن همان مکان بلندی است که مریم و عیسی را در آن جای دادم، و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین - علیه السلام - را بعد از شهادت شستند. در همان موضع حضرت عیسی روح الله، بعد از ولادت غسل دادند و خود در آن جا غسل کرد، و آن بهترین بقعه ای است که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - از آن جا عروج نمود، و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آن جا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قائم - علیه السلام -.

مفضّل پرسید که ای سید، پس مهدی دیگر به کجا متوجّه خواهد شد؟ فرمود:

که به سوی مدینه جدّم رسول خدا - صلی الله علیه و آله -، و چون وارد مدینه شود امر عجیب از او به ظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران شود. پس از آن جا حضرت مهدی - علیه السلام - متوجه کوفه شود، و در ما بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار از جن، و سیصد و سیزده تن از نقبا.

مفضّل پرسید که زورا که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود؟ فرمود که محلّ لعنت و غضب الهی خواهد بود، وای بر کسی که در آن جا ساکن باشد، از علمهای زرد و علمهای مغرب، و از علمهایی که از نزدیک و دور متوجه آن می گردد، و الله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر امتهای گذشته نازل شده است، و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده و گوشها نشنیده باشد، و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود. و الله که یک وقتی چنان آباد شود بغداد که گویند دنیا همین است، و گویند که خانه ها و قصرهایش بهشت است، و دخترانش حور العین است، و پسرانش ولدان بهشتند، و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر، و ظاهر شود در آن شهر از افترا بر خدا و رسول، و حکم به ناحق، و گواهی ناحق، و شراب خوردن، و زنا کردن، و مال حرام خوردن، و خون ناحق ریختن آن قدر که در تمام دنیا آن قدر نباشد، پس خدا خراب کند آن را به این فتنه ها و لشگرها به مرتبه ای که اگر کسی گذرد نشان دهد که این جا، زمین آن شهر است.

پس خروج کند جوان خوشرویی حسینی(۱) به جانب دیلم و قزوین، و به آواز فصیح ندا کند که به فریاد رسید این آل محمّد مضطرّ بیچاره را که از شما یاری می طلبد، پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا از طالقان، چه گنجها؟ نه از نقره و نه از طلا، بلکه مردی چند مانند پاره های آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار، همه مکمل و مسلح، و پیوسته بکشند ظالمان را تا به کوفه در آید در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد. پس در کوفه ساکن می شود و به او خبر می رسد که حضرت مهدی - علیه السلام - و اصحابش به نزدیک کوفه رسیده اند، به اصحاب خود می گوید که بیاییم برویم و ببینیم که این مرد کیست؟ و چه می خواهد؟

و الله که خود می داند که مهدی آل محمّد است، اما مطلبش آن است که به اصحابش ظاهر سازد حقیقت آن حضرت را.

ص: ۸۹

پس حسینی در برابر حضرت مهدی - علیه السلام - می ایستد و می گوید که اگر راست می گویی که تویی مهدی آل محمّد، کجاست عصای جدّت رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و انگشتر او و بُرد و زره او که فاضل می نامیدند، و عمامه اش که سحاب می گفتند، و اسبش که یربوع نام داشت، و ناقه اش که غضبا می گفتند، و استرش که دلدل می گفتند، و حمارش که یعفور می نامیدند و براق، و کو مصحف امیر المؤمنین - علیه السلام - که بی تغییر و تبدیل جمع کرد؟

پس همه را حضرت مهدی - علیه السلام حاضر گرداند حتی عصای آدم و نوح، و ترکه هود و صالح، و مجموعه ابراهیم، و صاع یوسف، و کیل و ترازوی شعیب، و عصای موسی، و تابوت موسی، و زره داوود، و انگشتر سلیمان و تاج او، و اسباب عیسی، و میراث جمیع پیغمبران. پس حضرت مهدی - علیه السلام - عصای حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - را بر سنگ صلبی نصب کند، در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه او باشند.

پس حسینی گوید: که الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا، پس حضرت مهدی - علیه السلام - دست دراز کند که سید حسینی و جمیع لشکرش بیعت نمایند، به غیر از چهل هزار نفر از زیدیه، که با لشکر او باشند و مصحف ها در گردن حمایل کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود، پس حضرت مهدی - علیه السلام هر چند ایشان را پند دهد و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز، پس فرماید که همه را به قتل رسانند.

مفضّل پرسید که دیگر چه کار خواهد کرد؟ فرمود که لشکرها بر سفیانی خواهد فرستاد، تا آن که او را بگیرند، و در دمشق بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند.

پس حضرت امام حسین - علیه السلام - ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا، و هیچ رجعتی از این خوش تر نیست. پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - علیه السلام - و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف اشرف باشد و یک

رکنش در بحرین و یک رکنش در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه، و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشنی می دهد زیاده از آفتاب و ماه. پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله - صلی الله علیه و آله - با هر که ایمان آورده است به آن حضرت از مهاجران و انصار و غیر ایشان، و هر که در جنگهای آن حضرت شهید شده باشد. پس زنده می کنند جمعی را که تکذیب آن حضرت کرده بودند و شک می کردند در حقیقت او یا رد گفته او می نمودند و می گفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و به خواهش خود سخن می گوید، و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد، و همه را به جزای خود می رساند. و همچنین بر می گردانند یک یک از ائمه را تا صاحب الامر - علیه السلام - و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند، و هر که آزار ایشان کرده تا آن که پیش از آخرت به عذاب و خواری دنیا مبتلا گردند، و در آن وقت ظاهر می شود تأویل آن آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که «و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ» تا آخر آیه.

مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست؟ حضرت فرمود که مراد اول و دومی است.

مفضل پرسید که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و امیر المؤمنین - علیه السلام - با حضرت صاحب الامر - علیه السلام - خواهند بود؟ فرمود: که بلی ناچار است که ایشان جمیع روی زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف را، و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها، تا آن که هیچ موضعی از زمین نماند مگر ایشان طی نمایند و دین خدا را در آن جا بر پا دارند. پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را، که ما گروه امامان نزد جد خود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - ایستاده باشیم و به آن حضرت شکایت نماییم آنچه بر ما واقع شد از این امت جفا کار بعد از وفات آن حضرت، و آنچه به ما رسانیدند از تکذیب و رد گفته ها و دشنام دادن و لعن کردن ما، و ترسانیدن ما را به کشتن و به در بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول به شهرهای ملک خود و شهید کردن ما به زهر، و محبوس گردانیدن ما.

پس حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - گریان شود و فرماید که ای

فرزندان، نازل شده است به شما آنچه به جدّ شما بیش از شما واقع شده.

پس ابتدا کند حضرت فاطمه - علیها السلام - و شکایت کند از ابو بکر و عمر که فدک را از من گرفتند و چندان که حجتها برایشان اقامه کردم سود نداد، و نامه‌ که تو برای من نوشته بودی برای فدک، عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار، و آب دهان خود را بر آن انداخت و پاره کرد، و من به سوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان به تو کردم، و ابو بکر و عمر به سقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند، خلافت را از شوهر من امیر المؤمنین - علیه السلام - غصب کردند. پس آمدند که او را به بیعت ببرند، او ابا کرد، هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند. من صدا زدم که ای عمر، این چه جرأتست که بر خدا و رسول می نمایی، می خواهی که نسل پیغمبر را از زمین بر اندازی؟ عمر گفت: که بس کن ای فاطمه که محمد - صلی الله علیه و آله حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند. علی را بگو که بیاید و بیعت کند، و اگر نه آتش می اندازیم در خانه و همه را می سوزانیم.

پس من گفتم: خداوندا به تو شکایت می کنم این که پیغمبر تو از میان رفته، و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب می کنند، پس عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار، خدا، پیغمبری و امامت هر دو را به شما نداده است، پس عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در، بر شکم من زد و فرزند محسن نام شش ماهه، از من سقط شد و من فریاد می کردم که وا ابتاه، و رسول الله، دختر تو فاطمه را دروغگو می نامند و تازیانه بر او می زنند و فرزندش را شهید می کنند، و خواستم که گیسو بگشایم امیر المؤمنین - علیه السلام - دوید و مرا به سینه خود چسبانید و گفت: ای دختر رسول خدا، پدرت رحمت عالمیان بود، به خدا قسم می دهم تو را که مقنعه از سر نگشایی و سر به آسمان بلند نکنی، و الله که اگر بکنی خدا یک جنبنده بر زمین و یک پرنده در هوا زنده نگذارد، پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم.

پس حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - شکایت کند که چندین شب با حسنین به خانه مهاجر و انصار رفتم از آنهایی که مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان

گرفته بودی، و از ایشان طلب یاری کردم، همه وعده یاری کردند، و چون صبح شد هیچ یک به نصرت من نیامدند، بسی محنتها از ایشان کشیدم و قصیه من مثل قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت: که به درستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند، پس صبر کردم از برای خدا، و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده، تا آن که مرا شهید کردند به ضربت عبد الرحمن بن ملجم.

پس حضرت امام حسن - علیه السلام - برخیزد و شکایت کند که ای جد بزرگوار چون خبر شهادت پدرم به معاویه رسید، زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس به جانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه، و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را برای معاویه بفرستد.

پس به مسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم، و ایشان را به جنگ معاویه خواندم به غیر از بیست کس کسی جواب نگفت، پس رو به آسمان کردم و گفتم:

خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمانبرداری من مقصّر شدند، خداوندا، تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را، پس از منبر فرود آمدم، و ایشان را گذاشتم و به جانب مدینه روان شدم. پس آمدند به نزد من و گفتند: اینک معاویه لشکرها را به انبار و کوفه فرستاده و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال بی گناه را کشته اند، بیا تا با ایشان جهاد کنیم. پس گفتم به ایشان، که شما را وفایی نیست، و جمعی با ایشان فرستادم و گفتم: که به نزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد که با معاویه صلح کنم، آخر نشد به غیر آنچه من ایشان را خبر داده بودم.

پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی - علیهما السلام - با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدایی که با او شهید شدند، پس چون حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - نظرش بر او افتد بگیرد و جمیع اهل آسمانها و زمینها به گریه آن حضرت گریان شوند، و حضرت فاطمه نعره ای بزنند که زمین بلرزد، و حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - و امام حسن - علیه السلام - از جانب راست حضرت

رسول بایستند و حضرت فاطمه - علیها السلام از جانب چپ آن حضرت. پس حضرت امام شهید نزدیک آید، حضرت رسول او را به سینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین، دیده تو روشن باد و دیده من درباره تو روشن باد، و از جانب راست امام حسین - علیه السلام - حمزه سید الشهداء باشد، و از جانب چپ او جعفر طیار، و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد، مادر امیر المؤمنین - علیه السلام - برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه - علیها السلام - آیه تلاوت کند که ترجمه ظاهر لفظش این است که آن روز که به شما وعده می دادند، امروز می یابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده، و هر آنچه کرده است از کار بد، آرزو می کند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد.

پس حضرت صادق - علیه السلام بسیار گریست و فرمود: که روشن مباد دیده ای که نزد ذکر این قصه گریان نگردد. مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان؟ فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه ما باشند.

مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد؟ فرمود که حضرت فاطمه - علیها السلام - برخیزد و بگوید که خداوندا، وفا کن به وعده ای که با من کرده ای در باب آنها که بر من ظلم کردند، و حق مرا غصب کردند، و مرا زدند و به جزع آوردند به ستمهایی که بر جمیع فرزندان من کردند. پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی، و هر که در دنیا است و هر که در تحت الثری است همگی خروش برآورند، پس نماند احدی از کشندگان و ستمکاران بر ما، و آنها که راضی بودند به ستمهای ما مگر آن که هزار مرتبه آن روز کشته شوند.

مفضل گوید گفتم ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما در آن روز زنده خواهید شد. فرمود که مگر نشنیده اند سخن جدّ ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت، مگر نشنیده اند این آیه را «وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ» ۳۷ یعنی البته بچشانیم

به ایشان از عذاب پست تر بیش از عذاب بزرگ تر. و فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت است و عذاب بزرگ تر عذاب قیامت است.

پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناخت ما تقصیر کرده اند می گویند که معنی رجعت آن است که پادشاهی به ما برگردد و مهدی ما پادشاه شود، وای بر ایشان کی پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا به ما برگردد. پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است. ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن، هر آینه در فضیلت ما شک نکنند، مگر نشنیده اند این آیه کریمه را که «وَأَنْتُمْ عَلَىٰ الذِّينِ اسْتَضَعْتُمْ فِي الْأَرْضِ» ۳۸ تا آخر که ترجمه اش گذشت، و الله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است، و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است، و فرعون و هامان اوّل و دوّمی است.

پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدّم علی بن الحسین علیهما السلام و پدرم امام محمّد باقر - علیه السلام - پس شکایت کنند به جدّ خود رسول خدا - صلی الله علیه و آله - آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است.

پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی به من رسیده است.

پس برخیزد فرزندم امام موسی - علیه السلام - و شکایت کند به جدّش از هارون الرشید.

پس برخیزد علی بن موسی الرضا علیهما السلام - و شکایت کند از مأمون.

پس برخیزد امام محمد تقی - علیه السلام و شکایت کند از مأمون و غیر او.

پس برخیزد امام علی النقی - علیه السلام - و شکایت کند از متوکل.

پس برخیزد امام حسن عسکری - علیه السلام - و شکایت کند از معتزل.

پس برخیزد مهدی آخر الزمان، همانم جدّش حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - با جامه خون آلود حضرت رسالت پناه، در روزی که پیشانی نورانیش در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند، و ملائکه در دور و کنار او باشند تا

بایستند نزد جدّ امجدش و بگویند که مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی، و نام و نسب و کنیه مرا از برای ایشان بیان کردی، پس امت انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند، و گفتند که متولّد نشده است و نیست و نخواهد بود، یا گفتند که مرده است و اگر می بود این قدر غایب نمی ماند، پس صبر کردم از برای خدا تا حال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم.

پس حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرماید که «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْزَنَا الْأَرْضَ تَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» (۱) و گویند که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» ۴۰ پس بخواند. «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يُنصِرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا» ۴۱ .

مفّصل پرسید: که چه گناه داشت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - که حق تعالی می فرماید که تا پیامرزد از برای تو الله - تعالی - آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است، و بعد از این چه خواهد شد؟

حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که ای مفّصل رسول خدا دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادر من، علی بن ابی طالب و شیعیان فرزندان من که اوصیای من اند، گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران به سبب گناه شیعیان رسوا مکن، پس حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد، و همه را از برای آن حضرت آمرزید.

پس مفّصل بسیار گریست و گفت: ای سید من اینها فضل خدا است بر ما به برکت شما امامان ما حضرت فرمود: که ای مفّصل این مخصوص تو و امثال تو است از شیعیان

ص: ۹۶

خالص، و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت می طلبند و بهانه می جویند، پس اعتماد بر این فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند، پس ما هیچ فایده به حال ایشان نمی توانیم رسانیم، زیرا که حق تعالی می فرماید که شفاعت نمی کنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی ترسانند.

مفضّل پرسید که آن آیه که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خواهند خواند که «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» * مگر آن حضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند؟

فرمود که ای مفضّل اگر بر همه غالب شده بودند مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند، بلکه این در زمان مهدی - علیه السلام - و رجعت حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خواهد بود، و آن آیه نیز در آن زمان به عمل خواهد آمد که «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» ۴۲.

پس حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که پس برگردد حضرت مهدی - علیه السلام - به سوی کوفه و حق تعالی از آسمان به شکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند، چنانچه بر حضرت ایوب بارید، و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر.

مفضّل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن بر ذمه او باشد چگونه خواهد شد؟

حضرت فرمود: که اول مرتبه حضرت مهدی - علیه السلام - ندا کند در تمام عالم که هر که قرضی به یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید، پس همه را ادا فرماید حتی یک کله سیر و یک دانه خردل. (۱)

ص: ۹۷

حدیث نهم: خبر دادن پیغمبر اکرم به ظهور ائمه معصومین و دعای آنها

[خبر دادن پیغمبر اکرم به ظهور ائمه معصومین و دعای آنها]

شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی به سند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد تقی - علیه السلام - که آن حضرت روایت نمود از آباء طاهرین خود از حضرت امام حسین - صلوات الله علیهم اجمعین - که آن حضرت فرمود که روزی رفتم به خدمت جدّم سید انبیاء - صلی الله علیه و آله و ابی بن کعب در خدمت آن حضرت بود، چون داخل شدم فرمود که مرحبا به تو ای زینت آسمانها و زمینها.

ابی گفت که: چگونه غیر از تو یا رسول الله زینت آسمانها و زمینها تواند بود؟

حضرت فرمود که: ای ابی، به حق آن خداوندی که مرا به راستی به خلق فرستاده است که رتبه حسین - علیه السلام - در آسمان بزرگتر است از زمین، و در جانب راست عرش نوشته است که او چراغ راه هدایت است، و کشتی نجات امت است، و پیشوای خلق است، و در او سستی و ضعف نیست، فخر است، و علم است، و ذخیره نجات عالمیان است.

و به درستی که حق سبحانه و تعالی در صلب او نطفه ای طیب و مبارک پاکیزه ترکیب داده، و او را دعایی تلقین فرموده است، که هیچ مخلوقی خدا را به آن دعاها نخواند مگر آن که الله - تعالی - او را در قیامت با آن حضرت محشور گرداند، و در آخرت شفاعت خواه او باشد، و حق تعالی غمهای او را زایل گرداند، و راه دین و دنیا را بر او واضح گرداند، و قرضش را ادا کند، و کارش را آسان کند، و او را بر دشمن غالب گرداند، و پرده عیبهای او را ندرد.

ابی گفت که آن دعا کدام است یا رسول الله؟

فرمود: که می گویی هر گاه که از نماز فارغ شوی در حالتی که نشسته باشی «اللهم انی أسألك بکلماتک و معاهد عرشک و سگان سماواتک و أرضک و أنبیائک و رسلک أن تستجیب لی فقد رهقنی من أمری عسر فأسألك أن تصلی علی محمد و آل محمد و أن تجعل لی من عسری یسرا».

چون این دعا را بخوانی خدا کارهای تو را آسان گرداند، و سینه‌تو را به علم و معرفت بگشاید، و تو را شهادت لا اله الا الله در وقت مردن تلقین کند.

ابی گفت: یا رسول الله آن چه نطفه است؟

فرمود: که آن نطفه ای است که در صلب حبیب من حسین است. فرمود که مثل آن نطفه، مثل ماه است که به آن نطفه علوم و معارف الهی ظاهر گردد، و هر که تابع او شود به صلاح آید، و هر که او را گم کند و پیروی او ننماید در کوی ضلالت فرو رود.

پرسید که اسمش چیست؟ و دعایش کدام است؟ فرمود: که نامش علی است، و دعایش اینست «یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغمّ و یا فارح الهمّ و یا باعث الرّسل و یا صادق الوعد» هر که این دعا بخواند حق تعالی او را با حضرت علی بن الحسین علیهما السلام - محشور گرداند، و آن حضرت قائد او باشد به سوی بهشت.

ابی پرسید که یا رسول الله آیا او را خلفی و وصیی هست؟ فرمود: که بلی از برای او است میراثهای آسمانها و زمین. پرسید که چه معنی دارد میراثهای آسمانها و زمین؟

فرمود: که حکم به حق کردن در میان مردم، و تأویل و تفسیر احکام الهی، و بیان آنچه خواهد شد بعد از او تا روز قیامت. ابی پرسید که چه نام دارد؟ فرمود که نامش محمّد است، و به درستی که ملائکه انس می یابند به او در آسمانها، و در دعاهای خود می گوید که «اللّهم ان کان لی عندک رضوان و ودّ فاغفر لی و لمن تبعنی من اخوانی و شیعتی - و اگر دیگری بخواند به جای شیعتی و شیعه آل محمد بخواند - و طیب ما فی صلی» پس حق تعالی مرتب ساخته است در صلب او نطفه مبارک پاکی از جمیع بدیها، و خبر داد مرا جبرئیل که خدای عزّ و جلّ این نطفه را طیب و نیکو گردانیده و نزد خود او را جعفر نامیده و او را هدایت کننده و هدایت یافته، و راضی به قضای الهی و پسندیده جناب خود گردانیده و خدا را به این دعا می خواند.

«یا دئیان غیر مُتوان یا أرحم الرّاحمین اجعل لشیعتی لشیعه علی بن ابی طالب علیه السلام بخواند - من النّار وقاء و لهم عندک رضا، و اغفر ذنوبهم، و یسّر أمورهم، و اقض دیونهم، و استر عوراتهم، و هب لهم الكبائر التّی

بینک و بینهم یا من لا یخاف الضّیم و لا تأخذه سنه و لا نوم اجعل لی من کلّ غمّ فرجا».

هر که این دعا را بخواند خدای عزّ و جل او را حشر کند در قیامت رو سفید با جعفر بن محمد علیهما السلام - به سوی بهشت، ای ابی به درستی که خدا به وجود آورده است از او نطفه پاک و مبارک نیکویی که حق تعالی رحمت خود را بر او نازل ساخته، و او را نزد خود موسی نام کرده.

ابی گفت یا رسول الله گویا که ایشان همه یکدیگر را وصف می کنند و هر یک از دیگری متولد می شوند، و میراث علم از یکدیگر می برند، و هر یک فضیلت دیگری را بیان می کنند، فرمود که وصف کرده است ایشان را برای من جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان. ابی پرسید که او را دعایی هست به غیر از دعای پدرانش؟ فرمود که بلی می گوید در دعایش «یا خالق الخلق، و یا باسط الرزق، و یا فالق الحبّ و التّوی و باری النّسم و محیی الموتی و ممیت الاحیاء و دائم الثّبات افعل بی ما أنت أهله» هر که این دعا را بخواند خدا حاجاتش را برآورد، و در قیامت او را با موسی بن جعفر - علیهما السلام - محشور گرداند.

و به درستی که حق تعالی در صلب او ترکیب کرده است نطفه مبارک پاکیزه و پسندیده، و نزد خود او را علی نام کرده، و پسندیده خدا است در علم او و حکم او، و او را حجتی برای شیعیانش گردانیده که در قیامت به او حجّت خود را تمام کند و در دعایش اینست:

«اللّهمّ أعطني الهدی و ثبّنی علیه و احشرنی علیه آمن من لا - خوف علیه و لا - حزن و لا - جزع أنّک أهل التّقوی و أهل المغفره».

و به درستی که خدای عز و جل در صلب او ترکیب داده است نطفه مبارک طیب پاکیزه پسندیده، و نام کرده او را محمد بن علی، و او شفاعت کننده شیعیان است، و وارث علم جلال الهی است، و علامت یننه راه هدایت است، و حجت ظاهره پروردگار است، و در حین ولادت خواهد گفت «لا اله الا الله محمّد رسول الله» و می گوید در دعای خود «یا من لا شبهه له و لا - مثال أنت الله لا اله الا أنت و لا خالق الا أنت تفنی المخلوقین و تبقی أنت حلمت عمّن عصاک و فی المغفره رضاك» هر که این دعا را

بخواند حضرت امام محمد تقی - علیه السلام - شفاعت او کند در روز قیامت.

و الله - تعالی - در صلب او نطفه قرار داده است که ظلم کننده و فساد کننده نیست، و نیکوکار و مبارک و طیب و طاهر است، و او را نزد خود علی بن محمد نام کرده است، و خلعت سکینه و وقار بر او پوشانیده، و علوم خود را به او سپرده، و هر راز پنهانی را بر او آشکار گردانیده، و هر که او را ملاقات کند و رازی در سینه اش باشد از آن راز خبر می دهد و دشمنش را به او می شناساند و در دعایش می گوید: «یا نور یا برهان یا منیر یا مبین یا ربّ اکفنی شرّ الشرور و آفات الدّهور، و أسألک النّجاه یوم ینفخ فی الصّور» هر که این دعا را بخواند حضرت امام علی النقی - علیه السلام در قیامت شفیع و کشاننده او باشد به سوی بهشت.

و به تحقیق که حق تعالی در پشت او نطفه ای قرار داده و او را نزد خود حسن نام کرده، و او را نوری گردانیده در شهرها، و جانشین خود گردانیده در زمین و موجب عزّت گردانیده برای امت جدّش، و راهنمایی گردانیده برای شیعیانش، و شفاعت خواهی گردانیده برای ایشان نزد پروردگارش، و عذابی گردانیده برای هر که مخالفت او کند، و حاجتی گردانیده برای هر که ولایت و محبتش را به جان قبول کند، و برهانی گردانیده برای هر کس که او را امام خود داند و در دعای خود می گوید: «یا عزیز العزّ فی عزّه یا عزیز أعزّنی بعزّک، و أیدنی بنصرک و ابعد عنی همزات الشیاطین و ادفع عنی بدفعک، و اجعلنی من خیار خلقک، یا واحد یا أحد یا فرد یا صمد» هر که این دعا را بخواند خدا او را با آن حضرت محشور گرداند، و از آتش جهنم او را نجات دهد هر چند مستحق جهنم شده باشد.

و الله - تعالی - در پشت او قرار داده است نطفه پاکیزه طیب طاهر مطهّری که راضی باشد به او هر مؤمنی که خدا در روز اّلت پیمان ولایت آن حضرت را از او گرفته است، و کافر شود به او هر منکری که در آن روز قبول پیمان نکرده، پس او است امام پرهیزکار و پاکیزه کردار، خوشنود کننده ابرار و پسندیده پروردگار، و هدایت کننده و هدایت یافته، حکم می فرماید به عدالت، و امر می نماید به حق، و خدا را تصدیق می نماید و خدا تصدیق او می نماید در هر چه گوید.

و خروج - می کند از مکه در وقتی که دلالتها و علامتهای او ظاهر شده باشد، او را گنجها هست نه از طلا و نه از نقره، بلکه اسبان نفیس فربه، و مردان شجاع صاحب علامت، که خدا بگرد آورد ایشان را از برای او از شهرهای دور به عدد اهل بدر سیصد و سیزده کس، و با او صحیفه ای به مهری سر بسته، که در آن صحیفه عدد اصحابش و نامهای ایشان، و نسبهای ایشان، و شهرهای ایشان، و طبیعتهای ایشان، و صفتهای ایشان و کنیتهای ایشان نوشته است، ایشان جمعی باشند که چه بسیار حد و اهتمام در طاعت آن حضرت داشته باشند.

ابی پرسید که دلالتها و علامتهای آن حضرت کدام است یا رسول الله؟

فرمود که او را علمی هست که چون هنگام خروج آن حضرت شود آن علم بی سبب گشوده شود و بلند گردد، و خدا آن علم را گویا گرداند، پس ندا کند آن حضرت را که بیرون بیا ای دوست خدا، پس بکش دشمنان خدا را، و او را دو رایت و علامت هست، و او را شمشیری هست در غلاف که چون وقت خروجش می شود شمشیر خود، از غلاف کنده می شود و ندا می کند آن حضرت را که بیرون بیا ای ولی خدا، پس جایز نیست تو را که بنشینی از جهاد دشمنان خدا. پس خروج کند و بکشد دشمنان خدا را هر جا که بیاید ایشان را، و حدود الهی را بر پا دارد و به حکم خدا حکم کند. و چون بیرون آید، جبرئیل از جانب راست او باشد و میکائیل از جانب چپ او باشد، و در روزی بر شما ظاهر شود آنچه من خبر داده ام اگر چه بعد از مدتی باشد و امور خود را به خدا می گذارم.

یا ابی خوشا حال کسی که او را ملاقات نماید، و بهشت از برای کسی است که او را دوست دارد، و سعادت مند کسی که به امامت او قائل باشد، و خدا شیعیان را از هلاکت نجات بخشد، و به اقرار به خدا و رسول و جمیع ائمه - علیهم السلام - خدا درهای بهشت از برای ایشان بگشاید. صفت این امامان در زمین مانند صفت مشکی است که بوی خوشش همیشه ساطع باشد و هرگز متغیر نشود، و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نور بخشنده ای است که هرگز نورش زایل نگردد.

ابی گفت یا رسول الله چگونه است حال و صف کردن ایشان از جانب خدا؟

فرمود که حق سبحانه و تعالی دوازده صحیفه مهر کرده از آسمان فرستاد، و نام هر امامی بر مهرش نقش است و وصفش و احکامش در صحیفه اش نوشته است. (۱)

حدیث دهم: علائم ظهور آن حضرت

[علائم ظهور آن حضرت]

محمد بن بابویه و شیخ طوسی - رحمه الله علیهما - به سندهای معتبر از علی ابن موسی الرضا - علیهما السلام - روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که ناچار است شیعیان را از فتنه عظیمی که در آن فتنه بسیاری از شیعیان خاص از دین بدر روند، و آن در وقتی است که سومین از فرزندان من وفات یابد، و بعد از او امام ایشان غایب باشد، و اهل آسمان و زمین بر او بگریند، و چه بسیار از مؤمنان بر او دل سوخته و محزون باشند، و چشمه زلال امامت منبعش از ایشان مخفی باشد و چون نزدیک ظهور او شود در ماه رجب، سه آواز از آسمان به ایشان برسد که نزدیک و دور بشنوند، یک صدا آن که «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» یعنی: البته لعنت الهی ثابت است بر ستمکاران.

صدای دوم «أَزِفَتِ الْمَآزِفَةُ» یعنی: نزدیک شد آن امری که به نزدیکی وصف می کردند یا نزدیک شدنی بود. صدای سوم بدنی ظاهر شود در پیش قرص آفتاب و صدا رسد که «هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ كَرَّ فِي هَلَاكِ الظَّالِمِينَ» یعنی این امیر المؤمنین است که برگشته است به دنیا که هلاک کند ظالمان را پس در آن وقت فرج مؤمنان برسد، و مرده ها آرزو کنند که کاش زنده می بودیم، و خدا سینه های مؤمنان را از کینه های منافقان و غمهای ایشان نجات دهد. (۲)

و در روایات معتبره بسیار وارد شده است که در روز خروج حضرت قائم آل محمد - علیه السلام - در اول روز ملکی ندا کند که بدرستی که حق با علی بن ابی طالب و شیعیان او است، و در آخر روز شیطان ندا کند که حق با فلان و شیعه او است.

پس آنها که صاحب یقین نباشند و دلهایشان به مرض شک و شبهه مبتلی باشد به

ص: ۱۰۳

۱- (۴۴). بحار الانوار ۲۰۴/۳۶-۲۰۹ از اکمال الدین و عیون اخبار الرضا صدوق.

۲- (۴۵). بحار الانوار ۲۸۹/۵۲-۲۹۰ از کتاب. غیبت شیخ و امالی شیخ صدوق.

صدای دوّم گمراه شوند، و آنها که صاحب یقین باشند و احادیث اهل بیت - علیهم السلام - را شنیده باشند که ندای دوّم از شیطان است و اعتقاد به گفته ایشان داشته باشند بر ایمان ثابت بمانند(۱).

و در احادیث معتبره وارد شده است که آن حضرت در روز شنبه، عاشورای محرم ظاهر شود و پشت بر حجرالاسود اندازد، و اوّل کسی که با او بیعت کند جبرئیل باشد که به صورت مرغی سفید نازل شود و بیعت کند، پس جبرئیل یک پای خود را بر کعبه گذارد و پای دیگر بر بیت المقدس و به آواز فصیح ندایی کند که همه خلاّیق بشنوند و بگویند «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ» یعنی: آمد امر الهی پس طلب زود آمدن آن مکنید(۲).

و به روایت دیگر آن که بنام و نسب حضرت قائم - علیه السلام - ندا کند جبرئیل ندایی که هر که خواب باشد بیدار شود و هر که نشسته باشد برخیزد و هر که ایستاده است از دهشت بنشیند(۳).

و از جمله علامات آن حضرت آن است که به صورت جوانان ظاهر شود که هر ببیند گمان کند که چهل سال از عمر مبارکش گذشته باشد یا کمتر، و همیشه بر یک قرار باشد تا هنگام وفات و پیری بر آن حضرت ظاهر نشود.

و در احادیث بسیار وارد شده است که پنج علامت پیش از خروج مهدی - علیه السلام - هست: صدای آسمانی، و خروج سفیانی، و فرو رفتن لشکر او بر زمین، و کشتن نفس زکیه از سادات حسینی در پیش کعبه یا در پشت کوفه، و خروج کردن یمانی از جانب یمن. و در ساعتی که خروج نماید سیصد و سیزده کس از نیکان شیعیان از شهرهای مختلف از اطراف عالم نزد آن حضرت حاضر باشند، بعضی شب از میان رختخواب خود ناپیدا شوند و صبح در مکه حاضر باشند، و بعضی علانیه برابر سوار شوند و در همان صبح نزد آن حضرت حاضر شوند، و حضرت سیصد و سیزده شمشیر آسمانی

ص: ۱۰۴

۱- (۴۶). بحار الانوار ۲۹۲/۵۲ از کتاب غیبت نعمانی.

۲- (۴۷). بحار الانوار ۲۹۰/۵۲ از کتاب غیبت شیخ و ص ۲۸۵ از کمال الدین شیخ صدوق.

۳- (۴۸). بحار الانوار ۲۹۰/۵۲ از کتاب غیبت شیخ.

بر ایشان قسمت نماید که بر هر شمشیری نام آن شخص و نام پدرش و کنیه و نسبش نوشته باشد.

و از جمله علامات ظهور آن حضرت که از اخبار معتبره ظاهر می شود گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک رمضان، و گرفتن ماه در آخرش، هر دو بر خلاف عادت و قواعد منجمین، و فرو رفتن مردم بر زمین در پیدا چنانچه گذشت، و یکی در مغرب و یکی در مشرق، و ایستادن آفتاب در میان آسمان از اول روز تا اواسط وقت عصر، و طلوع کردن آفتاب از مغرب، و ظاهر شدن ستاره دم دارد در طرف مشرق که روشنی دهد مانند ماه، پس خم شود به حدی که نزدیک باشد که هر دو طرفش به یکدیگر برسد، و سرخی که در آسمان ظاهر شود و به اطراف آسمان منتشر گردد، و آتش طولانی که در طرف مشرق ظاهر شود سه روز یا هفت روز بماند، و عربان بر شهرهایی مستولی شوند، و اهل مصر پادشاه خود را بکشند، و شام خراب شود، و سه علم خلافت و پادشاهی در شام بلند شود، و علمهای بنی قیس و عرب داخل مصر شوند، و علمهای قبيله كنده از عرب متوجه خراسان شوند، و شصت دروغگو به هم رسند، و باد سیاهی در بغداد در اول روز بلند شود، و زلزله شود که اکثر شهر بر زمین فرو رود، و خوف و قتل و طاعون و کمی اموال و زراعات و میوه ها بر عراق مستولی شود، و ملخی در وقتش و غیر وقتش نازل شود، و دو طایفه از عجم با هم جنگ کنند و خون بسیار در میان ایشان ریخته شود، و جماعتی از اهل بدعت به صورت میمون و خوک مسخ شوند.

و علامات بسیار است که در کتاب بحار الانوار استیفای ذکر آنها کردیم (۱).

حدیث یازدهم: وقایع بعد از ظهور

[وقایع بعد از ظهور]

شیخ محمد بن بابویه و جعفر بن قولویه و محمد بن ابراهیم نعمانی - رضی الله عنهم - روایت کرده اند از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق - علیه السلام -

ص: ۱۰۵

که آن حضرت فرمود که گویا می بینم حضرت قائم - علیه السلام - را در نجف کوفه که زره حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - را ببوشد، و بر اسب سیاهی سوار شود که میان پیشانی آن اسب سفید باشد، پس اسب را به حرکت در آورد، به نحوی که به اعجاز آن حضرت مردم هر شهر چنان بینند که حضرت با ایشان و در میان شهر ایشان است.

پس علم رسول خدا را بگشاید و بر پا کند، چوبش از عمود عرش باشد، و بر سایر اجزایش تمام نصرت و یاری حق تعالی نوشته باشد آن علم را به سوی هیچ جماعت متوجه نسازد مگر آن که خدا ایشان را هلاک گرداند، پس چون آن علم را حرکت دهد هیچ مؤمنی نماند مگر آن که دلش در شجاعت مانند قطعه آهن شود، و به هر مؤمن، خدا قوت چهل مرد را کرامت فرماید، و هیچ مؤمنی در قبرها نماند مگر آن که حق تعالی این فرج را در قبر او بر او داخل گرداند، و مؤمنان در قبرها به زیارت یکدیگر روند و یکدیگر را به ظهور قائم آل محمد - علیه السلام - بشارت دهند. پس بر آن حضرت نازل شوند سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک از آن ملکی چند که با حضرت نوح - علیه السلام - در کشتی بودند، و از آنها که با حضرت ابراهیم - علیه السلام - بودند در هنگامی که نمرود او را به آتش انداخت، و آنها که با حضرت موسی - علیه السلام - بودند در وقتی که دریا برای او شکافته شد، و آنها که با حضرت عیسی - علیه السلام - بودند در وقتی که خدا او را به آسمان برد، و چهار هزار ملک علامت دار و هزار ملک دیگر که به ردیف یکدیگر نازل شدند و سیصد و سیزده ملک که در جنگ بدر و غیر آن بر حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - نازل شدند، و چهار هزار ملک که به یاری حضرت امام حسین - علیه السلام - نازل شدند.

پس حضرت رخصت فرمودند که ایشان قتال کنند و الحال ژولیده مو و گرد آلوده نزد قبر آن حضرت اند و گریه می کنند بر آن حضرت تا روز قیامت، و سر کرده ایشان ملکی است که او را منصور می گویند هر که به زیارت آن حضرت می رود آن ملائکه او را استقبال می کنند، و هر که وداع می کند او را مشایعت می نماید، و هر که بیمار می شود از زائران، او را عیادت می کنند، و هر که می میرد از ایشان، بر جنازه اش نماز می کنند و برای او استغفار می کنند، و اینها همه در زمین اند و انتظار می کشند که حضرت

اما آنچه از روایات معتبره بسیار که به طرق متعدده، مشایخ عظام روایت نموده اند که معلوم می شود از سیرت و اوصاف آن حضرت - علیه السلام - بعضی را بر سبیل اختصار به حذف اسناد در این رساله مختصر ایراد می نمایم.

به اسانید بسیار منقول است که حق تعالی ذوالقرنین را مخیر گردانید میان ابر ذلول، یعنی بی صوت و صدا، و ابر صعب یعنی با صاعقه و رعد و برق، ذوالقرنین ابر ذلول را اختیار نمود، و ابر با رعد و برق و صاعقه را برای قائم آل محمد - علیه السلام - ذخیره کرد، و حضرت بر آن ابرها سوار خواهد شد و به هفت آسمان و هفت زمین خواهند گردید، و انواع بادها مسخر او خواهند بود، و در سن پیران و هیئت پیران و هیئت جوانان ظاهر خواهد شد، و قوت بدنش به مرتبه باشد که اگر دست بیندازد به بزرگترین درختان زمین، از ریشه بر کند، و اگر در میان کوهها صدایی بزند همه سنگها از هم بریزد، و به مشرق و مغرب عالم بگردد، و هیچ کوه و صحرا و دریا نماند مگر آن که آن حضرت از آنجا عبور نماید و دین حق را در آن جا بر پا دارد، و گنجها و معدنهای زمین همه برای او ظاهر گردد، و به هر طرف که متوجه شود یک ماهه راه رعب و ترسش در دلها بیفتد، و هر که را بیند به صورت بشناسد که مؤمن است یا منافق، نیکوکار است یا بد کردار، و به طریق حکم حضرت داوود و سلیمان - علیهما السلام - به علم واقع در میان مردم حکم کند و گواه از مردم نطلبد، و به هر جا که رود ابری بر سر آن حضرت سایه کند و صدایی از ابر آید که به زبان فصیح که همه خلق بشنوند که این مهدی آل محمد است، زمین را پر از عدل می کند بعد از آن که پر از جور شده باشد. و زمین در زیر پای او و لشکر او پیچیده می شود که مسافتهای بسیار به اندک زمانی طی نمایند، و آن حضرت را سایه نباشد، و چون از مکه بیرون آیند منادی از جانب حضرت ندا کند که هیچ کس آب و توشه با خود بر ندارد، و سنگ حضرت موسی را که بار یک شتر است با خود داشته باشد، و به هر منزل که فرود آیند آن سنگ را نصب کند، دوازده چشمه از

ص: ۱۰۷

آن جاری شود که هر تشنه ای که از آن بخورد سیراب شود و هر گرسنه که بخورد سیر شود، و چون به نجف اشرف برسند و در آنجا ساکن شوند، پیوسته آب و شیر از آن جا جاری باشد و هر گرسنه از آن بخورد سیر شود و هر تشنه سیراب گردد.

و در روایت دیگر آن است که آب و طعام و علف از سنگ بیرون آید که خود و چهار پایان ایشان بخورند، و عصای حضرت موسی - علیه السلام - با آن حضرت باشد که هر وقت که بیندازد به شکل ازدهایی شود که چون دهان بگشاید، از کام بالا تا کام پایین او، چهل ذراع باشد و هر چه را فرماید فرو برد، و پیراهنی که جبرئیل برای حضرت ابراهیم از بهشت آورد در وقتی که او را به آتش انداختند و چون پوشید آن را آتش در او تأثیر نکرد، و همان پیراهن بود که حضرت یوسف - علیه السلام - در مصر که آن را گشود حضرت یعقوب - علیه السلام - در شام بویش را شنید، و چون بر رویش انداختند دیده هایش روشن شد، وقتی که حضرت صاحب الامر - علیه السلام - ظاهر شود آن را پوشیده باشد، و انگشتر سلیمان را در دست داشته باشد، و تابوت بنی اسرائیل را با جمیع اسباب و آثار و انبیاء همراه داشته باشد، و هیچ کافری را بر روی زمین نگذارد، و اگر پناه به درختی یا سنگی ببرد و پنهان شود آن درخت و سنگ بگوید که کافر نزد ما است بیا و او را بکش، و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مؤمنان بکشد پس عقلهای ایشان کامل گردد.

و در آن زمان هر شیعه را قوت چهل مرد باشد، و دلهاشان از آهن محکم تر باشد، و اگر همت بندند کوههای آهن را از جا برکنند و همه چیز اطاعت ایشان کنند حتی درندگان زمین و پرندگان هوا. و اگر یکی از اصحاب آن حضرت بر زمین پا بگذارد آن زمین فخر کند بر زمینهای دیگر که یکی از اصحاب قائم آل محمد - علیه السلام - بر روی من پا گذاشته است، و حق تعالی ترس و بیم را از دلهای ایشان بردارد و در دلهای دشمنان ایشان اندازد، و هر یک از ایشان از نیزه گذاراتر و از شیر با جرأت تر باشند، و دشمن را در زیر پا بمالند و خرد کنند، و خدا گوشها و دیده های ایشان را نوری دهد که در هر جا که باشند به جمال شریف آن حضرت نظر کنند و با او سخن گویند و جواب شنوند و جمیع دردها و بلاها و ضعف و سستی به

برکت آن حضرت از ایشان بر طرف شود، و برکات آسمان و زمین زیاد شود و باران آسمانی که از روزی که غصب خلافت امیر المؤمنین - علیه السلام - کردند قطع شد، نازل گردد. و کینه ها از دل‌های مردم بر طرف شود، و درندگان و حیوانات با یکدیگر آشتی کنند و ضرر به یکدیگر نرسانند حتی آن که یک زن تنها از عراق به شام برود و همه جا پا بر سبزه و گیاه گذارد و زینتهای او بر سرش باشد، و هیچ دزدی و درنده‌ای او را ضرر نرساند.

و اول که آن حضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای بنی شیبه که کلید داران کعبه اند ببرند و بر کعبه بیاویزد، و ندا کنند که ایشان دزدان خانه خدایند، و فرزندان قاتلان امام حسین - علیه السلام - را بکشند برای آن که به کرده پدران خود راضی بوده اند، و هر که به کار زشتی راضی باشد چنان است که آن کار را خود کرده است، و.... را زنده گرداند و انتقام فاطمه زهرا - سلام الله علیها - و ماریه مادر ابراهیم را از او بکشد، و کسی که زکاه ندهد او را گردن بزند، و زمین به نور آن حضرت روشن گردد و تاریکی بر طرف شود، و مردم را احتیاج به آفتاب و ماه نباشد، و هر یک از شیعیان آنقدر عمر کنند که هزار پسر از هر یک به وجود آید، و در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد، و از پشت قبر حضرت امام حسین - علیه السلام - نهری به سوی نجف اشرف جاری سازد که آبش در دریای نجف ریزد و در میانش پلها و آسیاها بسته شود.

و حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که گویا می بینم پیر زالی زنبیلی از گندم در سر دارد و می برد به نهر کربلا که آسیا کند بی آن که کرایه بدهد.

و آن حضرت و عیال آن حضرت در مسجد سهله قرار گیرند، و عمارتهای مسجدها را خراب کند، و چوب بستی راست کند مانند چوب بستی که در زمان حضرت موسی - علیه السلام - بود، و کنگره های مسجدها را خراب کند، و منارها را خراب کند، و شاهراه مسلمانان را شصت ذراع گرداند، و هر مسجدی که در میان راه ساخته باشند بر طرف، و هر پنجره و روزنه و ناودان بیت الخلا، که بر شارع گشاده باشند خراب کند، و فلک را خدا امر فرماید که حرکت کند که هر روز برابر ده روز

باشد، و خانه کعبه را خراب کند و بر اساس حضرت ابراهیم - علیه السلام - بنا کند، و مسجد الحرام و مسجد رسول را خراب کند و به طریقی که در زمان حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - بوده بنا کند، و مقام حضرت ابراهیم - علیه السلام - را به آن جایی که حضرت گذاشته بود و عمر به تعصب جاهلیت تغییر داد برگرداند و جمیع بدعتها را زایل گرداند و جمیع سنتها را بر پا دارد. و شیعیان در آن زمان چندان مستغنی شوند که هر چند گردند فقیری بیابند برای زکات و تصدق نیابند، و جزیه از اهل کتاب قبول نفرماید، و از هیچ کس به غیر از اسلام راضی نشود.

و بسا باشد که شخصی بر بالای سر آن حضرت ایستاده و او امر و نهی فرماید، ناگاه بفرماید که بگردانیدش و پیش آورید، پس بفرماید که او را گردن بزنند به سبب امری که در ضمیر او بر آن حضرت ظاهر شود. و قرآنی که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - جمع فرمود و آن اشقیاء قبول نکردند ظاهر سازد.

و حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام فرمود که گویا می بینم که شیعیان ما در میان مسجد کوفه خیمه ها بر پا کرده اند و مردم را تعلیم قرآن تازه می نمایند. و چون حضرت و الی و حاکمی به شهری از شهرها فرستد می فرماید که کتاب تو کف دست تو است هر امری که تو را روی دهد و بر تو مشتبه شود و حکم الهی را در آن ندانی نظر کن بر کف دست خود که در آن جا به قدرت الهی آنچه خواهی، نوشته است.

و حضرت لشکری به استانبول فرستد، پس چون به خلیج استانبول برسند چیزی بر قدمهای خود بنویسند و بر روی آبراه روند، چون مردم روم آن حال را مشاهده نمایند گویند که هرگاه لشکرش بر روی آب راه روند خودش چون خواهد بود، پس دوازده شهر را بکشایند و ایشان داخل شوند، و آنچه حضرت امر فرموده باشد به عمل آورند. و چون مردم به خدمت حضرت روند چنین سلام کنند که «السَّلامُ عَلَیکَ یا بَقِیَّةَ اللهِ».

و در زمان آن حضرت در مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از شیر و چشمه ای از آب طهور و چشمه ای از آب خوردن جاری باشد. و چون قائم - علیه السلام - در کوفه قرار گیرد لشکری به جانب شام فرستد که بنی امیه را بکشند، ایشان بگریزند به جانب فرنگ، اهل فرنگ به ایشان گویند که ما شما را به شهر خود

نمی گذاریم تا نصرانی نشوید و به دین ما در نیایید، ایشان به دین نصاری در آیند و چلیپاها به گردن اندازند و داخل شهر فرنگ شوند، چون لشکر قائم آل محمد - علیه السلام - وارد فرنگ شود، نصاری طلب امان و صلح کنند و اصحاب قائم آل محمد - علیه السلام - فرمایند که شما را امان ندهیم تا گریخته های ما را ندهید، پس بنی امیه را بگیرند و همه را گردن بزنند.

و چنانچه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - بعد از نبوت آنچه مردم در جاهلیت کرده بودند عفو فرمود و کسی را بر امور گذشته عقاب نمود و احکام تازه بر ایشان جاری ساخت، حضرت صاحب الامر - علیه السلام - نیز چنین خواهد کرد و آنچه پیش از ظهور آن حضرت واقع شده است متعرض نخواهد شد.

این مختصری بود از احوال خیر مآل آن معدن رفعت و جلال، و هر که بسط این کلام را در این باب خواهد رجوع نماید به کتاب بحار الانوار (۱).

حدیث دوازدهم: رجعت پیغمبر اکرم و ائمه معصومین - علیهم السلام -

[رجعت پیغمبر اکرم و ائمه معصومین - علیهم السلام -]

شیخ قطب الدین راوندی و غیر او از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - روایت کرده اند که حضرت امام حسین - علیه السلام - پیش از شهادت، اصحاب خود را خطبه فرمودند که جدّم رسول خدا - صلی الله علیه و آله - روزی به من گفت که ای فرزند زود باشد که تو را ببرند بسوی عراق به زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آن جا ملاقات کرده اند و آنرا عمورا می نامند، و تو در آن زمین شهید شوی، و جماعتی از اصحاب تو، با تو شهید شوند که درد آهن به ایشان نرسد، پس حضرت این آیه را خواندند که «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ» (۲) و فرمودند که: چنان که آتش به امر الهی بر ابراهیم سرد شد آتش جنگ بر تو و اصحاب تو سرد شود.

پس حضرت امام حسین - علیه السلام - فرمود که بشارت باد شما را، و الله که

ص: ۱۱۱

۱- (۵۱). تمام فقرات احادیث این باب مراجعه شود به بحار الانوار ۳۰۹/۵۲-۳۹۱.

۲- (۵۲). سورة انبياء: ۶۹.

اگر ایشان ما را بکشند به نزد پیغمبر خود می رویم، پس می مانم در آن عالم آنچه خدا خواهد، پس اول کسی که زمین شکافته شود و او بیرون آید پیش از قیامت من باشم، بیرون آیم بیرون آمدنی که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - و ظاهر شدن قائم أهل البیت - علیه السلام - . پس فرود آیند بر من گروهی از آسمان از جانب خداوند عالمیان که هرگز به زمین نیامده باشند پیش از آن، و نازل شوند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل - علیهم السلام و لشکری چند از ملائکه، و نازل شوند محمّد و علی و من و برادرم - علیهم السّلام - و جمیع آنها که خدا به امامت بر ایشان منت گذاشته است سوار شده بر اسبان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده است.

پس حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - علم خود را بجناباند و با شمشیر خود به دست قائم آل محمد - علیه السلام - بدهد، پس ما بعد از آن در زمین آنقدر بمانیم که خدا خواهد، پس حق تعالی بیرون آورد از مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از شیر. پس حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - به من دهد شمشیر حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - را، و بفرستد مرا به مشرق و مغرب عالم، و به هیچ دشمنی از دشمنان خدا نرسم مگر آن که به امر الهی خون او را بریزم، و هر بتی که بر روی زمین باشد بسوزانم تا برسم به هند، و جمیع شهرهای هند را فتح کنم. و حضرت دانیال و حضرت یوشع - علیهما السلام - هر دو زنده شوند و به نزد حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - بیایند و بگویند که راست گفتند خدا و رسول در آنچه به شما وعده دادند پس حضرت امیر - علیه السلام - هفتاد کس با ایشان همراه کند و به سوی بصره فرستد که لشکریان بصره را بکشند، پس لشکری به جانب شهرهای فرنگ بفرستد که همه را فتح کنند، پس بکشم من هر جانور حرام گوشتی را تا آن که بر روی زمین به غیر از طیب و حلال گوشتی نباشد، و بر یهود و نصاری و سایر ملتها عرض کنم اسلام را، و مخیر گردانم ایشان را میان مسلمان شدن و کشته شدن، هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و ببخشم، و هر که از اسلام کراهت داشته باشد به حکم خدا خونس را

بریزم، و هیچ یک از ایشان نباشد مگر آن که حق تعالی ملکی بر او نازل گرداند که دست بر رویش بمالد و غبار از رویش پاک کند و زنان و منزلش را در بهشت به او بنماید، و بر روی زمین هیچ کوری و زمین گیری و مبتلایی نماند مگر آن که خدای تعالی دردهاشان را به برکت ما اهل بیت زایل گرداند، و خدای عز و جل برکت خود را از آسمان به زمین فرستد تا آن که هر درختی آنقدر بار بردارد که شاخهایش بشکند، و شما شیعیان میوه زمستان در تابستان و میوه تابستان در زمستان بخورید، چنانچه حق تعالی می فرماید که «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» ۵۳ یعنی: اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند هر آینه بگشاییم برایشان برکتها از آسمان و زمین، و لکن تکذیب پیغمبران کردند، پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم به کرده های بد ایشان.

پس فرمود: که بدرستی که الله - تعالی - ببخشد در آن زمان به شیعیان کرامتی که بر ایشان در زمین هیچ چیز مخفی نماند تا آن که هر شخصی خبر دهد اهل خانه خود را به هر چه از ایشان صادر شود (۱).

و در احادیث معتبره وارد شده است که اول کسی که در رجعت زنده شود و برگردد حضرت امام حسین - علیه السلام - باشد، و آنقدر در زمین پادشاهی کند که موی ابروهایش بر روی چشم مبارکش بیفتد (۲).

و در روایات دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه کریمه «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» ۵۶ که حضرت امام حسین - علیه السلام - بیرون آید با هفتاد کس از اصحابش که با او شهید شده اند و همگی خودهای طلاکار بر سر داشته باشند (۳).

و در روایات دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون آیند، چنانچه با حضرت موسی - علیه السلام - بودند و همه ایشان به مردم برسانند که این حسین بن علی

ص: ۱۱۳

۱- (۵۴). بحار الانوار ۶۱/۵۳-۶۳ از کتاب خرابج راوندی.

۲- (۵۵). بحار الانوار ۴۶/۵۳ از کتاب اختصاص.

۳- (۵۷). بحار الانوار ۸۹/۵۳ از تفسیر عیاشی.

- علیهما السّلام - است که خروج کرده است تا آن که مردم به او شک نیاورند و بدانند که دجال و شیطان نیست، و در آن وقت حضرت صاحب الامر - علیه السلام - در میان ایشان باشد. پس چون معرفت حضرت امام حسین - علیه السلام در دل‌های مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم - علیه السلام از دنیا رحلت نماید و حضرت امام حسین - علیه السلام - او را غسل دهد و کفن کند و حنوط نماید و نماز کند و در لحد گذارد، زیرا که امام را به غیر از امام دیگری غسل نمی دهد و نماز نمی کند بر او(۱).

و به روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین - علیه السلام - بعد از حضرت صاحب الامر - علیه السلام - سیصد و نه سال پادشاهی جمیع روی زمین خواهد کرد، پس چون مدّت آن حضرت تمام شود حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - ظاهر شود و نوبت پادشاهی آن حضرت باشد.

و در اخبار بسیار از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق - علیهما السلام - منقول است که برید عجلی از آن حضرت پرسید که اسماعیل که خدا در قرآن مجید او را به صادق الوعد وصف نموده، آیا اسماعیل پسر ابراهیم است؟

حضرت فرمود که نه، بلکه اسماعیل فرزند حزقیل است. حق تعالی او را بر جماعتی مبعوث گردانید، پس او را تکذیب کردند پوست سر و رویش را کنندند، آنگاه خدا بر ایشان غضب کرد و سطاظایل ملک عذاب را فرستاد تا به نزد آن پیغمبر عالی مقدار آمد و گفت خدا مرا فرستاده است که اگر خواهی قوم تو را عذاب کنم به انواع عذابها.

اسماعیل گفت که مرا به عذاب ایشان حاجت نیست. خدا وحی کرد به او که چه حاجت داری؟ حاجت خود را عرض کن. حضرت اسماعیل گفت پروردگارا، تو پیمان از ما پیغمبران گرفتی برای خود به پروردگاری و برای محمّد - صلی الله علیه و آله - به پیغمبری و برای اوصیای او به ولایت و امامت، و خبر دادی خلقت را به آنچه ستمکاران آن امت با حسین بن علی - علیهما السّلام جگر گوشه آن پیغمبر - صلی الله علیه و آله - بعد از او خواهند کرد و وعده داده ای حسین - علیه السلام - را که او را به

ص: ۱۱۴

دنیا برگردانی تا خود انتقام کشد از هر که بر او ستم کرده و او را شهید کرده، پس حاجت من در درگاه تو آن است که ای پروردگار من، مرا برگردانی به دنیا تا خود انتقام از قوم خود بکشم، پس خدا حاجت او را برآورد و حضرت اسماعیل با حضرت امام حسین - علیه السلام در رجعت به دنیا برخواهد گشت (۱).

و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین - علیه السلام - با هفتاد و پنج هزار کس از مردگان در رجعت برخواهد گشت (۲).

حدیث سیزدهم: رجعت تمام انبیاء و اوصیاء و خوبان و بدان

[رجعت تمام انبیاء و اوصیاء و خوبان و بدان]

شیخ حسن بن محمد بن جمهور عمی در کتاب واحده روایت کرده اند از عاصم بن حمید که حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - روزی در خطبه خود فرمود که بدرستی که حق تعالی یگانه و فرد و بی همتا است، و در یگانگی خود منفرد است، و در اول آفرینش به کلمه ای تکلم نمود، پس آن کلمه نوری شد و از آن نور جناب مقدس نبوی - صلی الله علیه و آله - و ذریّه مرا خلق فرمود. پس تکلم به کلمه ای دیگر نمود و او را روحی گردانید، و در آن نور ساکن کرد، و آن نور را با آن روح در بدنهای ما اهل بیت جا داد، پس ما یم روح برگزیده خدا و ما یم کلمات تأمّیات الهی، و خدا به ما حجت خود را بر خلق تمام کرده است. پس ما همیشه در نور سبزی بودیم در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و هیچ صاحب حیاتی در عالم نبود، ما خدا را عبادت می کردیم و تقدیس او می گفتیم، و این حال پیش از آن بود که خدا خلاق را بیافریند. پس خدا عهد و پیمان گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که ایمان به ما بیاورند و ما را یاری کنند، و این است معنی آیه کریمه.

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ

ص: ۱۱۵

۱- (۵۹). بحار الانوار ۱۰۵/۵۳.

۲- (۶۰). بحار الانوار ۱۰۶/۵۳.

مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» ۶۱ و مفاد ظاهر لفظش آن است که یادآور آن وقتی را که گرفت خدا عهد و پیمان از پیغمبرانش که هرگاه به شما بدهم از کتاب و حکمت، پس بیاید به سوی شما پیغمبری که تصدیق نماید آنچه را با شما است از دین و کتاب، هر آینه همه ایمان آورید به او، و هر آینه البته او را یاری کنید.

حضرت فرمود که یعنی ایمان به محمد - صلی الله علیه و آله - بیاورید و وصی او را یاری کنید، و زود باشد که همگی وصی پیغمبر را یاری نمایند، و بدرستی که خدا پیمان مرا با پیمان پیغمبر گرفت که یکدیگر را یاری کنیم، و به تحقیق که من یاری آن حضرت کردم و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم به عهدی که خدا از من گرفته بود به یاری پیغمبرش، و احدی از پیغمبران و رسولان خدا هنوز مرا یاری نکرده اند، زیرا که پیش از امامت من از دنیا رفته بودند و بعد از این مرا یاری و نصرت خواهند داد، و در آن وقت ما بین مشرق تا مغرب عالم همه از من خواهد بود، و خدا همه پیغمبران را از آدم تا محمد - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - زنده خواهد کرد، و در پیش روی من جهاد خواهند کرد، و شمشیر بر سر کافران زنده و کافران مرده که خدا ایشان را زنده گردانیده خواهند زد در برابر من.

زهی عجب و چگونه تعجب نکنم از مرده هایی که خدا ایشان را زنده و همه صدا به تلبیه بلند کرده باشند، و فوج فوج آیند و گویند: لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ.

یعنی اجابت کردیم و به خدمت تو ایستاده ایم ای خواننده مردم از جانب خدا، و در میان کوچه ها و بازارهای کوفه در آیند و شمشیرها بر دوش گذارند و بزنند بر سر کافران و ظالمان اولین و آخرین تا خدا به عمل آورد آن وعده ای را که به اهل بیت رسالت داده در این آیه کریمه که «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّيَّرَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» ۶۲ یعنی: وعده داده است

خدا آن جماعتی را که ایمان آورده اند از شما و اعمال شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه و جانشین خود گرداند در زمین، چنانچه خلیفه کرد جمعی از نیکان را که پیش از ایشان بودند، و ممکن و ثابت گرداند برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است برای ایشان، و خوف و ترس ایشان را بدل کند به ایمنی که عبادت من بکنند و هیچ گونه شرک به من نیاورند.

حضرت فرمود که یعنی عبادت من کنند با ایمنی، و از احدی از بندگان من نترسند و تقیه نزد ایشان نباشد، بدرستی که مرا است برگشتنی بعد از برگشتن و زنده شدن بعد از زنده شدن، و من صاحب رجعتها و برگشتنیهای بسیارم و صاحب صولتها و انتقامهای بی شمارم و صاحب دولتهای عجیبم. منم حصار آهن، منم بنده خدا و برادر رسول خدا، منم امین خدا و خزینه دار علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و صراط خدا و میزان خدا، منم کلمه خدا، و منم اسماء حسناى الهی، و منم امثال علیا، و منم آیات کبری، و منم صاحب بهشت و دوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن گردانم و اهل جهنم را به جهنم رسانم، با من است تزویج اهل بهشت، به سوی من است بازگشت خلق در قیامت و حساب ایشان با من است، و منم مؤذن در اعراف، و منم که در پیش چشمه آفتاب ظاهر شوم در آخر الزمان، و دابه الارض که خدا در قرآن فرموده منم و در آخر الزمان ظاهر شوم، و عصای موسی و انگشتر سلیمان نزد من است، و انگشتر سلیمان بر پیشانی مؤمن و کافر گذارم که نقش بندد مؤمن حقا و کافر حقا، منم پادشاه مؤمنان و پیشوای متقیان و زبان سخن گویان و خاتم اوصیای پیغمبران و وارث ایشان و خلیفه پروردگار، و منم آن کسی که خدا به او داده است علم مرگهای مردم و بلاهای ایشان را و علم حکم میان خلائق را، و منم آن که خدا مسخر من گردانیده است ابر و رعد و برق و تاریکی و روشنایی بادهای و کوهها و دریاها و آفتاب و ماه و ستارگان را، ای گروه مردم بپرسید از من از آنچه خواهید (۱).

و به روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - منقول است که

ص: ۱۱۷

چون شیطان گفت که مرا مهلت ده تا روزی که مردم مبعوث شوند حق تعالی اجابت او نمود و فرمود که تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم، و چون آن روز شود شیطان ظاهر شود با جمیع لشکرش و متابعانش از آن روز که خدا آدم را خلق کرده است تا روز وقت معلوم، و این آخر رجعت‌های حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - است.

راوی گفت که مگر آن حضرت را چندین رجعت هست؟

فرمود که بلی آن حضرت را برگشتنهاست و هر امامی که در هر قرنی و زمانی بوده است بر می‌گردد و با او بر می‌گردند نیکوکاران و بدکارانی که در زمان او بوده است تا خدا مؤمنان را بر کافران استیلا دهد که انتقام خود بکشند، و چون روز وقت معلوم شود حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - بر می‌گردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و با یکدیگر ملاقات کنند در کنار شط فرات در محلی که آن را روحا می‌گویند نزدیک به کوفه، پس جنگی بکنند که هرگز چنین جنگی نشده باشد از اول تا آخر دنیا. و گویا می‌بینم اصحاب امیر المؤمنین - علیه السلام - را که شکست خورند و صد قدم از پس پشت برگردند، و گویا می‌بینم که پاهای بعضی داخل فرات شود، پس در آن حال، خداوند جبار ابری بفرستد که میان او پر از ملائکه باشد و حضرت رسالت پناه محمد - صلی الله علیه و آله در پیش ابر آید و حربه ای از نور در دست داشته باشد، و چون شیطان نظرش بر آن حضرت افتد از عقب برگردد، پس اصحابش به او گویند که کجا می‌روی الحال که ظفر بر ایشان یافته ای؟ شیطان گوید که من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید من می‌ترسم از عقاب الهی. پس حضرت رسول - صلی الله علیه و آله در رسد و نیزه در میان دو کتفش بزند که او و جمیع اصحابش همه به آن یک ضربهت هلاک شوند. پس بعد از آن عبادت خالص در زمین کرده شود، و شرک و کفر از زمین بر طرف شود، و حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - چهل و چهار هزار سال در زمین پادشاهی کند، و از هر شیعه هزار پسر از صلب او به هم رسد و هر سال یک پسر، و در آن وقت باغ سبزی که خدا در سوره رحمن فرموده است که «مُدْهَامَّتَانِ» نزد مسجد کوفه و حوالی کوفه به هم رسد، و چندان وسعت داشته باشند که

خدا خواهد (۱).

و احادیث معتبره بسیار وارد شده است در تفسیر آیه کریمه «يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا» ۶۵ یعنی روزی که محشور گردانیم از هر امّتی گروهی از آنها که تکذیب می کنند به آیات ما، که این آیه در باب رجعت است زیرا که در قیامت همه را محشور می گردانند، چنان که در جای دیگر فرموده محشور می گردانیم ایشان را و احدی از ایشان را ترک نمی کنیم (۲).

و در حدیث دیگر منقول است در تفسیر آیه کریمه «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» (۳) که حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که این آیه در باب ناصبیان است که در رجعت، فضله بنی آدم خوراک ایشان خواهد بود (۴).

و احادیث در باب آن که دابه الارض حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - است که نزدیک به قیام قیامت ظاهر خواهد شد از طرف عامه و خاصه مستفیض است.

و در بعضی احادیث معراج منقول است که خداوند عالمیان به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - خطاب فرمود که یا محمد! علی آخر کسی است که قبض روح او خواهم کرد از امامان، و اوست دابه الارض که با مردم سخن خواهد گفت (۵).

و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که هر که در رجعت زنده شود عمرش دو برابر عمری خواهد بود که پیش از رجعت زندگانی کرده است.

و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - مروی است که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - با حضرت امام حسین - علیه السلام - رجعت خواهد کرد، و از جمیع بنی امیه و معاویه و آل معاویه و هر که با او جنگ کرده انتقام خواهد کشید. پس خدا زنده کند سی هزار کس را از یاوران او از اهل کوفه، و از سایر

ص: ۱۱۹

۱- (۶۴). بحار الانوار ۴۲/۵۳-۴۳ از کتاب اختصاص.

۲- (۶۶). بحار الانوار ۵۱/۵۳، از تفسیر قمی.

۳- (۶۷). سوره طه: ۱۲۴.

۴- (۶۸). بحار الانوار ۵۱/۵۳ از تفسیر قمی.

۵- (۶۹). راجع به احادیث دابه الارض مراجعه شود بحار الانوار ۵۲/۵۳ و ۶۸ و ۱۰۰ و ۱۱۷.

مردم هفتاد هزار کس و در صفین با معاویه و اصحابش که زنده شده اند ملاقات کنند در همان موضعی که در اوّل ملاقات واقع شده بود و معاویه و اصحابش را همگی به قتل رساند، پس دیگر زنده شوند و ایشان را با فرعون و آل فرعون به بدترین عذابها معذب گرداند.

پس بار دیگر حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - با حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - برگردد و جمیع پیغمبران ظاهر شوند و حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - علم خود را به آن حضرت بدهد و انبیاء همه در زیر علم او باشند و او را خلیفه گرداند در زمین، و سایر امامان عاملان و نمایان آن حضرت باشند در اطراف عالم.

و خدا را مردم در زمین بدون تقیه و علانیه عبادت کنند، و حق تعالی به پیغمبرش عطا فرماید چند برابر پادشاهی جمیع اهل دنیا از اوّل دنیا تا آخر دنیا تا آن که به عمل آید آن وعده ای که در قرآن مجید به آن حضرت فرموده که او را بر جمیع آنها غالب گرداند(۱).

و در روایت دیگر منقول است که چون نزدیک قیام قائم آل محمد - علیه السلام - بشود در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب بارانی بیارد که خلائق مثل آن ندیده باشند، پس به آن باران گوشتهای مؤمنان و بدنهای ایشان در قبرهاشان بروید، و گویا می بینم ایشان را که از جانب جهنمه آیند و خاک از سرهایشان ریزد(۲).

و در حدیث دیگر مروی است که چون حضرت قائم - علیه السلام - بیرون آید از پشت کوفه با او بیست و هفت کس از مردگان که زنده شده باشند همراه باشند، پانزده نفر از قوم موسی - علیه السلام - که مردم را هدایت به حق می کردند و به حق عدالت می کردند، و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون وصی موسی و سلمان فارسی و ابو دجانة انصاری و مقداد و مالک اشتر، پس ایشان یاوران و حاکمان او باشند در شهرها(۳).

ص: ۱۲۰

۱- (۷۰). بحار الانوار ۷۴/۵۳-۷۵ از کتاب اختصاص.

۲- (۷۱). بحار الانوار ۹۰/۵۳ از کتاب ارشاد.

۳- (۷۲). بحار الانوار ۹۰/۵۳-۹۱ از کتاب اعلام الوری و ارشاد.

و ایضا منقول است که چون آن حضرت ظاهر شود به قبر هر مؤمنی، ملکی بیاید و بگوید که امام تو ظاهر شده است اگر می خواهی تو را زنده گردانیم که به او ملحق شوی، و اگر خواهی در نعیم پروردگار خود بمان تا روز قیامت (۱).

و از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - منقول است که چون حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - رجعت نماید پنجاه هزار سال در رجعت پادشاهی کند، و حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - چهل و چهار هزار سال (۲).

و در احادیث معتبره وارد شده است که سؤال کردند از آن حضرت از تفسیر این آیه «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» یعنی آن کسی که قرآن را بر تو واجب کرده است تو را بر می گرداند به محل بازگشت. حضرت فرمود که و الله که دنیا منقضی نشود تا آن که حضرت رسول و امیر المؤمنین - علیهما السلام - هر دو به دنیا برگردند و در نجف اشرف یکدیگر را ملاقات کنند و در همان جا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشند (۳).

و ابن طاووس - علیه الرحمه - از بعضی کتب معتبره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار سال است، بیست هزار سال از سایر مردم است و هشتاد هزار سال مدت ملک آل محمد - علیهم السلام - است و پادشاهی ایشان (۴).

و از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - منقول است که فرمود که گویا می بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبۀ از یاقوت سرخ بر آن زده باشند مزین به انواع جواهر دیگر و حضرت امام حسین - علیه السلام - بر آن نشسته باشد و در دور و کنار آن نود هزار قتیۀ سبز باشد و مؤمنان فوج فوج به دیدن آن حضرت آیند و سلام کنند و ندا از جانب حق تعالی به ایشان رسد که ای دوستان من هر چه خواهید از من سؤال کنید که بسیار آزار کشیدید و خواری دیدید و مظلوم شدید، امروز روزی است که هیچ حاجت از

ص: ۱۲۱

۱- (۷۳). بحار الانوار ۹۱/۵۳ از کتاب غیبت شیخ طوسی.

۲- (۷۴). بحار الانوار ۱۰۴/۵۳.

۳- (۷۵). بحار الانوار ۱۱۳/۵۳-۱۱۴.

۴- (۷۶). بحار الانوار ۱۱۶/۵۳.

حاجات دنیا و آخرت سؤال نکنید مگر آن که برآورم و طعام و آب ایشان از بهشت برای ایشان آید(۱).

بدان که از جمله اجماعیات شیعه است که پیش از قیامت در زمان حضرت قائم - علیه السلام - جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد، به دنیا بر می گردند، نیکان برای آن که به دیدار ائمه خود، دیده های ایشان روشن شود و بعضی از جزای نیکبختی ایشان در دنیا به ایشان برسد، و بدان از برای آن که آزار بکشند و آن دولتی که نمی خواستند به اهل بیت رسالت برسد اضعاف آن را در دست ایشان ببینند و نیکان از ایشان انتقام بکشند.

و اما سایر مردم در قبرها می مانند تا روز قیامت که محشور گردند، زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمی کند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر. و اما سایر خلق پس ایشان را به حال خود می گذارند، و آیه کریمه نیز دلالت به رجعت دارد چنانچه دانستی. و اکثر علمای ما دعوی اجماع بر حقیقت رجعت کرده اند، مثل ابن بابویه در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه، و همیشه میان شیعه و مخالفین در این مسأله نزاع بوده است، و سنّیان در این باب بر ایشان طعن می زده اند و ایشان جوابهای شافی می گفته اند، و کتابهای بسیار در این باب تصنیف کرده اند.

و شیخ نجاشی - علیه الرحمه - در کتاب رجال نقل کرده است که ابو حنیفه به نزد مؤمن الطاق که از اکابر محدثین شیعه است آمد و بر سبیل سخریه گفت که تو چون به رجعت اعتقاد داری پانصد درهم به من قرض بده تا در رجعت به تو پس دهم، او در جواب گفت که تو ضامنی بده که به صورت آدم بر خواهی گشت بلکه به صورت میمون یا خوک بر گردی.

و شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت صادق - علیه السلام - که از ما نیست کسی که ایمان به رجعت ما نداشته باشد و

ص: ۱۲۲

متعته را حلال نداند(۱).

و این حقیر در کتاب بحار الانوار(۲) قریب به دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبره ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد به آن کتاب رجوع نماید.

و احادیث در باب رجعت امیر المؤمنین - علیه السلام - و حضرت امام حسین - علیه السلام - به اعتقاد فقیر متواتر است، و در باب سایر ائمه نزدیک به تواتر، و آنچه در این رساله ایراد نمودیم برای مصنف کافی است، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

حدیث چهاردهم: وظیفه مردم در زمان غیبت

[وظیفه مردم در زمان غیبت]

شیخ صدوق محمد بن بابویه به سند معتبر از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق - علیه الصلوة و السلام - روایت کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب گردد از ایشان امام ایشان، پس خوشا حال جمعی که در آن زمان بر اعتقاد حق ولایت اهل بیت - علیهم السلام - باقی بمانند. بدرستی که کمتر ثوابی که ایشان را باشد آن است که خداوند عالم ایشان را ندا کند که ای بندگان من که ایمان آوردید به راز پنهان من و تصدیق نمودید به غیب من. پس بشارت باد شما را به ثواب نیکو از جانب من، بدرستی که شما بندگان و کنیزان منید به حق و راستی، از شما عبادت قبول می نمایم و بس، و از شما عفو می کنم و بس، و شما را می آمرزم و بس، و به سبب شما باران می فرستم بر بندگان و دفع می کنم بلاها را از ایشان، و اگر نه شما می بودید، هر آینه عذاب خود را بر ایشان می فرستادم.

راوی گوید که عرض کردم که یا بن رسول الله، کدام عمل است که در آن زمان بهترین اعمال است؟ فرمود: زبان را نگاه داشتن و ملازم خانه ها بودن(۳).

ص: ۱۲۳

۱- (۷۸). من لا یحضره الفقیه ۱۴۸/۲. و بحار الانوار ۹۲/۵۳ از کتاب مزبور.

۲- (۷۹). بحار الانوار ۳۹/۵۳-۱۴۴.

۳- (۸۰). بحار الانوار ۱۴۵/۵۲ از کمال الدین شیخ صدوق.

و به روایت دیگر نقل کرده است از زراره بن اعین که گفت: شنیدم از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - که بدرستی که قائم آل محمد - علیه السلام - را غیبتی خواهد بود پیش از قیام به امر قتال و جهاد.

گفتم: چرا؟ فرمود از ترس کشتن، پس فرمود: ای زراره او است که مؤمنان انتظار ظهور او می کشند و او است که مردم شک در ولادت او خواهند کرد. بعضی خواهند گفت که هنوز در شکم مادر است و متولد نشده است، و بعضی گویند که او غایب است و بعضی گویند که پیش از وفات پدرش به دو سال متولد شده است. و حق تعالی به غیبت آن حضرت شیعیان را امتحان فرموده است، و در آن وقت شک خواهند کرد اصحاب بطالت و ضلالت.

زراره گفت که فدای تو شوم اگر آن زمان را دریابم در آن زمان چه کار بکنم؟

فرمود که اگر آن زمان را دریابی بر این دعا مداومت نما:

«اللهم عرّفني نفسك فانك ان لم تعرّفني نفسك لم أعرف نبيك، اللهم عرّفني رسولك فانك ان لم تعرّفني رسولك لم أعرف حجّتك اللهم عرّفني حجّتك فانك ان لم تعرّفني حجّتك ضللت عن ديني»^(۱).

و در حدیث معتبر دیگر از علی بن الحسین - علیهما السلام - منقول است که آن حضرت فرمود ممتد و دراز خواهد شد غیبت امام دوازدهم از اوصیای رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به درستی که اهل زمان غیبت آن حضرت که قائل به امامت او باشند و انتظار ظهور او کشند بهترین اهل هر زمانی خواهند بود، زیرا که حق تعالی به ایشان عطا فرموده است از عقول و افهام و معرفت و شناسایی آن قدر که غیبت نزد ایشان به منزله مشاهده گردیده است و ایشان را در آن زمان ثواب جماعتی باشد که در زمان رسول خدا - صلی الله علیه و آله در پیش روی آن حضرت با دشمنان او جهاد می کردند به شمشیر، و ایشانند صاحبان اخلاص به حقیقت، و ایشانند شیعیان ما براستی، و ایشانند خوانندگان مردم به دین خدا در پنهان و آشکارا، و فرمود انتظار فرج کشیدن بهترین فرجها

ص: ۱۲۴

و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که اعتقاد به امامت صاحب الامر - علیه السلام - داشته باشد و انتظار فرج آن حضرت کشد به منزله کسی است که در زیر علم آن حضرت باشد، بلکه به منزله کسی است که در خون خود دست و پا زند در جهاد فی سبیل الله (۲).

و در روایت معتبر از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که زود باشد که شما را شبیه پیش آید و امام شما غایب شود، و نجات نیابد در آن زمان مگر کسی که دعای غریق را بخواند و آن دعا اینست «یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک».

و سید بزرگوار علی بن طاووس در کتاب مصباح الزائر روایت کرده است از حضرت صادق - علیه السلام - که هر که این دعا را چهل صباح بخواند از یاوران و انصار قائم آل محمد - علیهم السلام - باشد، و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد خدا او را در زمان آن حضرت زنده گرداند و از قبر بیرون آورد که یاری آن حضرت بکند، و حق تعالی به عدد هر کلمه از این دعا هزار حسنه به او عطا فرماید و هزار گناه از نامه عمل او محو نماید و دعا این است:

«اللَّهُمَّ رَبَّ التَّوْرِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَ رَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَ مَنْزِلَ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ رَبَّ الظُّلِّ وَ الْحَرُورِ وَ مَنْزِلَ الْفُرْقَانِ [القرآن - خ ل] الْعَظِيمِ وَ رَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْإِنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ.

اللَّهُمَّ أَنْتَ اسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَ مَلِكِكَ الْقَدِيمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ اسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أُشْرِقَتْ بِهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ وَ بِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلُحُ بِهِ الْأَوْلَادُ وَ الْآخِرُونَ، يَا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَ يَا حَيُّ بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ يَا مُحْيِيَ الْمَوْتَى وَ مُمِيتَ الْأَحْيَاءِ وَ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ بِأَمْرِكَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ آبَائِهِ

۱- (۸۲). بحار الانوار ۱۲۲/۵۲ از کتاب احتجاج.

۲- (۸۳). بحار الانوار ۱۲۶/۵۲.

الطاهرين عن جميع المؤمنين و المؤمنات فى مشارق الارض و مغاربها و سهلها و جبلها و برّها و بحرّها و عنى و عن و الدى من الصلوات زنه عرش الله و مداد كلماته و ما أحصاه علمه و أحاط به كتابه.

اللهم انى أجدد له فى صبيحه يومى هذا و ما عشت من أيامى عهدا و عقدا و بيعه له فى عنقى لا أحول عنها و لا أزول أبدا.

اللهم اجعلنى من أنصاره و أعوانه و الدائين عنه و المسارعين اليه فى قضاء حوائجه و المتمثلين لاوامره و المحامين عنا و السابقين الى ارادته و المستشهدين بين يديه.

اللهم ان حال بينى و بينه الموت الذى جعلته على عبادك حتما، فاخرجنى من قبرى مؤتزرا كفى شاهرا سيفى مجردا قناتى مليا دعوه الداعى فى الحاضر و البادى.

اللهم ارنى الطلعه الرشيد، و الغره الحميده و اكحل ناظرى بنظره منى اليه و عجل فرجه و سهل مخرجه و أوسع منهجه و اسلك بى محبته و انفذ أمره و اشدد أزره.

و اعمر اللهم به بلادك و أحي به عبادك، فانك قلت و قولك الحق ظهر الفساد فى البرّ و البحر بما كسبت أيدى الناس، فأظهر اللهم لنا وليك و ابن بنت نبيك المسمى باسم رسولك حتى لا يظفر بشيء من الباطل الا مزقه و يحقّ الحقّ و يحقّقه.

و اجعله اللهم مفزعا لمظلوم عبادك و ناصرا لمن لا يجد له ناصرا غيرك و مجددا لما عطل من أحكام كتابك و مشيدا لما ورد من أعلام دينك و سنن نبيك، و اجعله اللهم ممن حصنته من بأس المعتدين.

اللهم و سرّ نبيك محمّدا صلى الله عليه و آله برويته و من تبعه على دعوته و ارحم استكانتنا بعده، اللهم اكشف هذه الغمه عن الامة بحضوره و عجل لنا ظهوره انهم يرونه بعيدا و نراه قريبا برحمتك يا أرحم الراحمين».

پس دست راست را بران راست خود سه مرتبه مى زنى و سه مرتبه مى گویى:

«العجل العجل يا مولاي يا صاحب الزمان»(۱).

ص: ۱۲۶

رساله بهشت و دوزخ

اشاره

بهشت و دوزخ

تأليف علامه مجلسي تحقيق سيد مهدي رجائي

ص: ۱۲۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعَدَّ لِأَوْلِيَائِهِ جَنَّاتِ النَّعِيمِ، وَ لِأَعْدَائِهِ نَزْلًا مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصْلِيَةً جَحِيمٍ، وَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ، وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَكْرَمِينَ الَّذِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ تَرْجَى النَّجَاهَ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ.

أما بعد: خامه تقصیر آثار مجرم خطاکار محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع الائمة الابرار، بر الواح عالیہ ضمائر صافیہ برادران ایمانی و خلان روحانی می نگارد که چون توسن سرکش نفس انسانی به شهوات نفسانی و وساوس شیطانی، پیوسته از صراط مستقیم طاعت جناب یزدانی منحرف می گردد، و بدون بشارت به نعیم و تازیانه و عید به عذاب جحیم، عود او به طریق مستقیم شرع قویم میسر نمی شود، لا جرم قرآن و حدیث از این دو نوع مشحون، و آیات متضافره و اخبار متواتره در این دو باب از حدّ عدّ و احصاء بیرون است.

و چون ایراد جمیع آنها در این رساله، عجاله مقدور نیست، به ایراد ترجمه چند حدیث در وصف هر یک از جنّت و نار که در کتب معتبره از حضرت رسالت پناه و ائمه اطهار - صلوات الله علیه و علیهم اجمعین - منقول گردیده، و برای تنبیه غافلان کافی و امراض مزمنه دواطلبان دارالشفاى علوم ربّانی را شافی است اکتفا می نماید، و این رساله را مرتب گردانیده بر مقدمه و دو فصل:

أما مقدمه

: بدان که اعتقاد به معاد جسمانی از ضروریات دین اسلام است، و

ص: ۱۲۸

منکر آن کافر است و مخلّد در جهنّم. و حشر جسمانی آن است که حق تعالی اجزای بدنهای مکلفین را بعد از مردن در قیامت جمع می کند و ارواح ایشان را به آن بدنها بر می گرداند و ایشان را بار دیگر حیات می بخشد و روحهای ایشان بعد از مفارقت از بدنها باقی می ماند و در قیامت ایشان را به جزای عقاید و اعمال نیک و بد ایشان می رساند و اکثر آیات کریمه قرآن صریح اند در این معانی و قابل تأویل نیستند. و آنچه در آیات و اخبار متواتره از احوال قیامت، مثل حساب و میزان و صراط و حوض کوثر و شفاعت، و دادن نامه های اعمال به دست راست و چپ، و بر طرف شدن نور کواکب و ریختن آنها از آسمانها، و شق شدن و پیچیدن سماوات به همه آنها اعتقاد باید کرد، چنان که در عین الحیات و حق الیقین بیان آنها کرده ام.

و ایضا اعتقاد به بهشت و دوزخ جسمانی واجب است و از ضروریات دین اسلام است و انکار آنها یا تأویل کردن به بهشت و دوزخ روحانی کفر است و کسی از فرق مسلمانان انکار این امور نکرده است مگر قلبی از ملاحده فلاسفه و حکما که ایشان حشر جسمانی را انکار کرده اند و بهشت را تأویل کرده اند به التذاذ روح از عقاید و اخلاق حسنه و معلوماتی که در دنیا تحصیل کرده است، و جهنّم را به تکرّر از جهالتها و ضلالتها و صفات ذمیمه ای که در نشأه دنیا به آنها ملوّث و مبتلا بوده است، و کفر ایشان از جهت انکار عود بدنها است در قیامت، و انکار دخول جنّت جسمانی است که موافق آیات متکثره و اخبار متواتره مشتمل است بر ثمار و اشجار و انهار و حور و قصور و امثال آنها و انکار دخول جهنّم جسمانی است که به دلالت صریح آیات و اخبار مشتمل است بر زقوم و ضریع و حمیم و غسلین و عقارب و حیّات و سایر عقوبات، و اگر اینها را انکار نکنند مضایقه نداریم از آن که بعضی از مؤمنان را با لذّات جسمانی، لذّات روحانی بوده باشد که از آن اعظم باشد، و بعضی از کافران را با عقابهای جسمانی عقوبات روحانی باشد که از آنها اشد باشد.

و أيضا باید اعتقاد کرد که بهشت و دوزخ در این وقت موجودند، و اگر چه نادری از مسلمانان قائل شده اند به آن که الحال موجود نیستند و در قیامت موجود خواهند شد، اما قولی است بسیار ضعیف، و آیات و اخبار بسیار بر خلاف آن دلالت کرده است.

و مشهور میان علمای خاصه و عامه آن است که بهشت در بالای آسمان هفتم و در زیر عرش است، و جهنم در طبقه هفتم زمین است، و بعضی از آیات و اخبار بر این دلالت کرده است اما به حدّ ضرورت نرسیده است، که البته باید به آن اعتقاد کرد.

و تفصل عقاید حقه در کتاب حق الیقین بیان نموده ام، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول: در بیان اوصاف بهشت است

در بیان اوصاف بهشت است

رزقنا الله و سایر المؤمنین الوصول الیها

در حدیث معتبر از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - منقول است که به ابو ذر غفاری - رضی الله عنه - فرمود: که ای ابو ذر اگر زنی از زنان اهل بهشت از آسمان مشرف شود و در دنیا نظر کند در شب تاری، هر آینه زمین از نور جمال او روشن شود بهتر از آن که روشن می شود از ماه شب چهارده، و هر آینه بوی خوش او برسد به مشام جمیع اهل زمین. و اگر جامه ای از جامه های اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند هر آینه هر که به سوی آن نظر نماید مدهوش شود و دیده او تاب دیدن آن نیاورد.

ص: ۱۳۰

و به سند صحیح از ابو بصیر منقول است که به حضرت صادق - علیه السلام - عرض نمود که یا بن رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق تر گردانی.

فرمود: که ای ابو محمّد به درستی که بوی بهشت را از هزار ساله راه می شنوند، و پست ترین اهل بهشت را آن قدر می دهند که اگر جمیع انس و جن در منزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند همه را کافی باشد و از او چیزی کم نشود، و سهل ترین اهل بهشت چون داخل بهشت می شود سه باغ به نظر او می آید، چون داخل باغ پست تر می شود در آن مشاهده می نماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه ها آن قدر که خدا خواهد، پس چون حمد و شکر الهی به جا می آورد می گویند به او: که به جانب بالا نظر کن، چون نظر می کند در آنجا نعمت و کرامتی چند مشاهده می نماید که در باغ اول ندیده است. پس گوید: که پروردگارا این را نیز به من کرامت فرما، خطاب رسد که اگر بدهیم شاید که باز دیگری را بطلبی، او گوید که نه همین مرا کافی است و از این بهتر نمی باشد.

پس چون به آن حدیقه در آید و مسرت و شادی او عظیم شود سپاس و شکر الهی به جا آورد، پس خطاب رسد که در جنت الخلد را بر روی او بگشایید، چون در را بگشایند اضعاف آنچه در بهشت دوّم دیده بود در آن جا مشاهده نماید و فرح و سرورش مضاعف گردد، و بگوید: پروردگارا، مر تو راست حمدی که احصای آن نتوان کرد که منت نهادی بر من به بهشتها و نجات بخشیدی مرا از آتش.

أبو بصیر گفت: که چون این بشارتها شنیدم گریستم و گفتم: فدای تو شوم بفرما و شوق مرا زیاده گردان.

فرمود: که ای ابو محمّد در بهشت نهری هست که در دو طرف آن کنیزان از زمین روییده است، چون مؤمن به یکی از آن کنیزان بگذرد و او را خوش آید او را از

زمین می کند، و حق تعالی به جای او دیگری می رویاند.

ابو بصیر گفت: فدای تو کردم دیگر بفرما.

فرمود: که مؤمن را در بهشت هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو زن از حور العین کرامت می فرمایند.

ابو بصیر گفت: فدای تو کردم هشتصد دختر باکره به او می دهند؟

فرمود: که بلی، هر گاه که با هر یک از آنها مقاربت می نماید باکره اند.

گفت: فدای تو کردم حور العین را از چه چیز خلق کرده اند؟

فرمود: که از تربت نورانی بهشت مخلوق شده اند، که مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد حله نمایان است، و جگر مؤمن آینه حور العین است، و جگر حور العین آینه مؤمن است، که از غایت لطافت و صفا خود را در آن مشاهده می نماید.

گفت: فدای تو کردم آیا حور العین را سخنی هست که به آن تکلم نمایند؟

فرمود: که بلی سخنی می گوید که هرگز خلایق به آن خوشی سخنی نشنیده اند.

گفت: سخن ایشان چیست؟

گفت: می گویند که ماییم خالدهات که پیوسته خواهیم بود و مردن ما را نمی شاید، و ماییم تنعم کنندگان و شادمانان، که هرگز ما را اندوه و بد حالی نمی باشد، و ماییم که در سرای خلد پیوسته راضی و خوشنودیم و در هیچ حال به غضب و خشم نمی آییم، خوشا حال کسی که از برای او ما خلق شده ایم، ماییم آنان که اگر یک تار زلف ما را در میان آسمان بیاویزند نور آن دیده ها را خیره کند(۱).

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - منقول است که فرمود

ص: ۱۳۲

بهشت را هشت در است، از یک در پیغمبران و صدیقان داخل می شوند، و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل می شوند، و از پنج در، شیعیان و دوستان ما داخل می شوند، و من می ایستم بر صراط و دعا می کنم و می گویم که خداوندا به سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا، و هر که مرا یاری کرده و به امامت من اعتقاد داشته است در دار دنیا. در آن حال ندا از منتهای عرش الهی در رسد که دعای تو را مستجاب کردیم و تو را اذن شفاعت دادیم برای شیعیان تو.

پس هر یک از شیعیان و دوستان من و آنان که یابوری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند به کردار یا به گفتار، شفاعت کنند هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان و دوستان خود را، و از در هشتم، سایر مسلمانان داخل می شوند از آن جماعتی که اقرار به شهادتین داشته باشند، و در دل ایشان به قدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد (۱).

و به سند صحیح از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که فرمود که به درستی که حق سبحانه و تعالی، در بهشت برای بندگان مؤمن خود در هر جمعه کرامتی مقرر فرموده، پس چون روز جمعه می شود حق تعالی، ملکی را نزد بنده مؤمن می فرستد با دو حله، چون آن ملک به در بهشت آن مؤمن می رسد، به دربان می گوید که از مؤمن رخصت بگیرد تا من نزد او آیم، پس دربانان به نزد مؤمن می آیند و می گویند که فرستاده پروردگارت بر در ایستاده و رخصت می طلبد، پس او به زنان خود می گوید که مرا چه باید کرد؟ ایشان می گویند که ای سید و بزرگ ما، به حق آن خداوندی که بهشت را به تصرف تو داده کرامتی برای تو از این بهتر نیست که پروردگار تو پیک و رسول به نزد تو فرستاده.

ص: ۱۳۳

پس ملک در آید و آن دو حله را بیاورد، مؤمن یکی را بر کمر بندد و یکی را بر دوش افکند، و با پیک حق تعالی روان شود، و بر هر چیز که گذرد از نور او روشن شود و بیاید تا وعده گاه رحمت و کرامت.

پس چون در آنجا مؤمنان همگی مجتمع گردند حق تعالی نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی فرماید، پس ایشان به سجده در آیند خطاب رسد که ای بندگان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و تکلیف از شما برداشته ام.

پس ایشان گویند که ای پروردگار من چه چیز از این بهتر می باشد که به ما کرامت کرده ای، بهشت را به ما عطا فرموده ای.

جواب فرماید که به شما عطا کردم هفتاد برابر آنچه اکنون دارید از جمیع نعمتها و کرامتها، پس در هر جمعه مؤمن بر می گردد با هفتاد برابر آنچه داشته است پیش از آن جمعه، و این است که حق تعالی می فرماید که نزد ما زیادهای رحمت و کرامت هست، و روز مزید روز جمعه است، و شبش بسیار سفید و پر نور است، و روزش بسیار نورانی است.

پس بسیار خدا را در این شب و روز تنزیه کنید مانند گفتن «سبحان الله» و به بزرگی یاد کنید به مثل گفتن «الله اکبر و لا اله الا الله»، و حمد و ثنای الهی بسیار بکنید به گفتن «الحمد لله» و غیر آن از ثناهای خدا، و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید.

پس چون بنده مؤمن از وعده گاه بر می گردد به هر چیز که می گذرد آن را از نور خود روشن می کند، تا آن که به نزد زنان خود می آید، زنانش می گویند که به حق آن خداوندی که بهشت را بر ما مباح گردانیده است، ای سید ما هرگز تو را به حسن امروز ندیده ایم. او در جواب گوید که از تجلی نور جلال پروردگار خود نور و بها و حسن یافته ام.

بعد از آن حضرت فرمود که زنان بهشت رشک نمی دارند و حائض نمی شوند و

راوی گفت که فدای تو گردم می خواهم از چیزی سؤال کنم و شرم می کنم از آن؛ آیا در بهشت غنا می باشد؟

حضرت فرمود که به درستی که در بهشت درختی هست که حق تعالی امر می فرماید باها که بر آن درخت می وزند و آن را به حرکت می آورند و از آن نغمه چند صادر می شود که خلاق هرگز به خوبی آن نشنیده اند. حضرت فرمود که آن جزای کسی است که در دنیا ترک شنیدن غنا از ترس الهی کرده باشد.

راوی می گوید که گفتم فدای تو گردم دیگر بفرما از اوصاف بهشت.

فرمود که حق تعالی بهشتی به ید قدرت خود خلق فرموده است که هیچ چشمی آن را ندیده و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده، پروردگار عالم هر صبح آن را می گشاید و می فرماید که شمیم و بوی خوش خود را بر اهل بهشت زیاده بفرست، این است که حق تعالی می فرماید که پس نمی داند نفسی آنچه مخفی شده است برای ایشان از چیزهایی که موجب روشنی چشم و سرور ایشان است به جزای کارهای چیزی (خیری) که در دنیا می کردند^(۱).

و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - منقول است که طوبی درختی است در بهشت که اصلش در خانه پیغمبر است، و هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آن که در خانه او شاخی از آن درخت هست که خواهش هر چیز که در خاطرش آید آن شاخ برای او حاضر می سازد، و اگر سوار تند روی، در سایه آن درخت صد سال بتازد، بدر نمی تواند رفت، و اگر کلاغی از اصل آن درخت پرواز کند آن قدر که پیر شود و از پیری بیفتد به بالای آن درخت نرسد پس سعی نماید در تحصیل چنین کرامتی^(۲).

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که در بهشت درختی هست که بالا-یش حله ها می روید و از پائینش اسبان ابلق زین و لجام کرده بیرون می آید که بالها دارند و سرگین و بول ندارند، پس دوستان خدا بر آن اسبان سوار می شوند و آنها پرواز می کنند به هر

ص: ۱۳۵

۱- (۳) . بحار الانوار ۱۲۶/۸-۱۲۷، ح ۲۷.

۲- (۴) . بحار الانوار ۱۳۱/۸، ح ۳۳.

جایی که ایشان خواهند.

پس می گویند جماعتی که در مرتبه از ایشان پست ترند که پروردگارا، چه عمل این بندگان تو را به چنین کرامتی رسانیده است؟ خداوند جلیل فرماید که ایشان شبها به عبادت بر می خاستند و خواب بسیار نمی کردند، و روز را روزه می داشتند، و چیزی نمی خوردند، و با دشمنان من جهاد می کردند و نمی ترسیدند، و تصدق می نمودند و بخل نمی ورزیدند.

و به سند صحیح از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که طوبی درختی است در بهشت در خانه حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - و در خانه هر شیعه شاخی از آن درخت هست و یک برگ آن یک امت را سایه می افکند(۱).

و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - حضرت فاطمه صلوات الله علیها را بسیار می بوسیدند و این امر بر طبع عایشه گران بود. روزی در این باب اعتراض کرد، حضرت فرمودند که ای عایشه، شبی که مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی برد و میوه ای از آن درخت به من داد و تناول نمودم، پس حق تعالی آن میوه را نطفه ای کرد در صلب من و چون به زمین آمدم با خدیجه مقاربت نمودم و او به فاطمه حامله شد، پس هر مرتبه که فاطمه را می بوسم بوی درخت طوبی از او می شنوم(۲).

و در حدیث دیگر فرمود که فاطمه حوری طینت، انسی صورت است و هر گاه که مشتاق بوی بهشت می شوم فاطمه را می بویم که از او بوی بهشت بشنوم.

و از عبد الله بن عباس منقول است که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود که حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است و بر روی صحیفه طلا آویخته، پس هر گاه که آن حلقه را بر صحیفه می کوبند صدا می کند که یا علی(۳) - علیه السلام -.

و به سند معتبر از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که حضرت رسول - صلی

ص: ۱۳۶

۱- (۵). بحار الانوار ۱۲۰/۸، ح ۹.

۲- (۶). بحار الانوار ۱۲۰/۸، ح ۱۰.

۳- (۷). بحار الانوار ۱۲۲/۸، ح ۱۳.

الله علیه و آله فرمود که بر در بهشت نوشته است که «لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله» یعنی علی برادر رسول خداست، و این را بر در بهشت نوشته اند پیش از آن که آسمان و زمین را بیافرینند به دو هزار سال.

و از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود که حق تعالی در بهشت عمودی از یاقوت سرخ خلق فرموده و بر سر آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است، آن را برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا با یکدیگر دوستی کنند و به زیارت یکدیگر روند (۱) و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - منقول است که حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - از حضرت رسالت پناه - صلی الله علیه و آله - سؤال نمود از تفسیر این آیه کریمه که حق تعالی می فرماید که «لِکِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِیَّةٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَغِیْدَ اللّٰهِ لَا یُخْلِِفُ اللّٰهُ الْمِیْعَادَ» (۲) که ترجمه ظاهرش این است که لیکن آنان که پرهیزند از مناهی پروردگار خود و از عذاب او حذر نمایند، برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفه ها که از بالای آن غرفه ها منزلها و غرفه هایی از آنها رفیع تر هست که بر غایت استحکام بنا شده، جاری می شود از زیر آن غرفه ها نهرهای بهشت، حق تعالی این منازل و درجات را به متقیان وعده فرموده و خلاف نمی کند خدا وعده خود را.

و سؤال نمود که برای کی این غرفه ها را بنا کرده اند یا به چه چیز بنا کرده اند؟

رسول - صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی این غرفه ها را حق تعالی بنا کرده است برای دوستانش به مروارید و یاقوت و زبرجد، و سقفهای آنها از طلا است و به نقره منقش و مزین ساخته اند و هر غرفه هزار در دارد و بر هر دری ملکی دربان است و در آن غرفه ها فرشهای عالی بر روی یکدیگر گسترده اند که بسیار بلند شده است از حریر و دیا به رنگهای مختلف، و در میان آن فرشها مشک و عنبر و کافور بهشت پر کرده اند.

ص: ۱۳۷

۱- (۸). بحار الانوار ۸/۱۳۲، ح ۳۵.

۲- (۹). سوره الزمر: ۲۰.

پس چون مؤمن را در بهشت به این منازل در آورند تاج پادشاهی و کرامت بر سرش گذارند و حله‌ها مطرز از طلا و نقره در او پوشانند، و در زیر تاج اکلیل مکمل به یاقوت و مروارید بيفکنند، و هفتاد حله به رنگهای مختلف مطرز به طلا و نقره و مکمل به مروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند، پس چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت از شادی به حرکت آید و بر خود بیابد. پس چون مؤمن در منازل خود قرار گیرد رخصت طلبد ملکی که موکل است به باغهای او که در آید و او را تهنیت گوید به کرامتهای الهی.

پس گویند به آن ملک خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که در این جا زمانی باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجه حور العین او مهیای ملاقات او شده، صبر کن تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود.

پس حوریّه که برای او در این منزل مهیا کرده اند از خیمه خود بیرون آید و روی به تخت مؤمن بخرامد و کنیزانش بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد بافته به یاقوت و مروارید و زبرجد، و حله‌هایش را به مشک و عنبر رنگین کرده باشند و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکمل به یاقوت و مروارید در پا کشیده و بند نعلین از یاقوت سرخ آراسته.

پس چون به نزدیک دوست خدا رسد و اراده نماید که از شوق برای او برخیزد گوید که ای دوست خدا، امروز روز تعب و مشقت تو نیست بر مخیز که من از برای توام و تو از برای منی.

و چون به نزد او آید با یکدیگر معانقه نمایند پانصد سال از سالهای دنیا که هیچ یک را ملال حاصل نشود، پس نظر به گردن حوریّه افکنند در گردنش طوقی مشاهده نماید از یاقوت سرخ و در وسطش لوحی باشد که بر آن لوح نوشته باشد که تو ای دوست خدا، محبوب من و من محبوب توام، شوق من برای تو به نهایت رسیده، و شوق تو برای من به نهایت رسیده.

پس حق تعالی هزار ملک بفرستد که او را تهنیت بگویند و حوریّه را به تزویج او در آورند، پس چون به در اول از درهای بهشت آن مؤمن رسند گویند به ملکی که به

آن در موکل است که برو و از آن دوست خدا رخصت طلب نما که خداوند عالمیان ما را فرستاده است که او را تهنیت و مبارک باد بهشت بگوییم. آن ملک گوید که باشید که تا من به حاجب بگویم تا به مؤمن عرض کند که شما آمده اید.

پس آن ملک بیاید به نزد حاجب و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و بگوید که بر در سرا، هزار ملک ایستاده اند که پروردگار عالمیان ایشان را تهنیت دوست خدا فرستاده و ایشان رخصت دخول می طلبند.

حاجب گوید که بر من بسیار دشوار است که در این حال رخصت دخول کسی بر دوست خدا بطلبم و او با زوجه حوریّه خود خلوت کرده است، و میان حاجب و مؤمن دو باغ فاصله است.

پس حاجب آید به نزد قیم و گوید که بر در سرا هزار ملک ایستاده اند که جناب ربّ العزّه ایشان را برای تهنیت فرستاده، به ولی خدا عرض کنید رخصت فرمایند که داخل شوند.

پس ایشان بیایند به نزد غرفه، و آن غرفه را هزار در باشد، و بر هر دری ملکی موکل باشد، پس چون آن ملک را رخصت دخول غرفه بدهد هر ملکی آن دری را که به آن موکل است بگشاید.

پس قیم هر ملکی را از دری از درهای، به غرفه در آورد، و هر یک از ایشان رسالت پروردگار خود را برسانند، و اشاره به این حالت است آنچه حق تعالی می فرماید که «وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» ۱۰ این است که ملائکه داخل شوند بر ایشان از هر دری از درهای منازل ایشان و گویند که سلام الهی بر شما باد به سبب آنچه بر مشقتهای طاعات و ترک معاصی و بلاها و محتتها صبر کردند در دار دنیا، پس چه نیکو است عاقبت این سرای شما.

و اشارت به این کرامت است آنچه حق تعالی در سوره هل اتی فرموده است که: «وَ إِذَا رَأَيْتَ نَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا» ۱۱ و چون نظر نمایی در بهشت خواهی دید نعمتهای

عظیم که در وصف نگنجد و ملکی بزرگ و متسع با پادشاهی عظیم.

حضرت فرمود: که مراد این نعیم و پادشاهی است که حق تعالی به دوست خود کرامت می فرماید که ملائکه از جانب حق تعالی شأنه به رسالت به نزد او می آیند و با رخصت بر او داخل می شوند. پس فرمود: که نهرها از زیر مساکن ایشان جاری است، چنانچه حق تعالی می فرماید که «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ» ۱۲ و میوه ها به ایشان نزدیک است به حیثیتی که هر میوه را که مؤمن طبعش به آن مایل شود به دهان خود آن را می تواند گرفت، چنانچه تکیه کرده است بی آن که حرکت کند، و به درستی که انواع میوه ها به سخن می آیند و به دوست خدا می گویند هر یک از ایشان که اوّل مرا تناول نما پیش از آن که دیگری را تناول نمایی.

و فرمود: که هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آن که او را باغهای بسیار هست، بعضی دار بست کرده، و بعضی درختانش بر زمین خوابیده، و نهرها به او کرامت کرده اند از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل.

و چون دوست خدا غذایی را میل نماید بی آن که بگوید آنچه خواهش کرده نزد او می آورند، و گاهی با برادران مؤمن خود می خورند و صحبت می دارند، و گاهی به دیدن هم دیگر می روند و در باغهای خود تنعم می کنند و سیر می نمایند، و هوای بهشت پیوسته مانند هوای ما بین طلوع صبح است تا طلوع آفتاب و از آن بسیار نیکوتر و خوشایند تر است.

و هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حوران می دهند و چهار زن از آدمیان و ساعتی با حوریّه صحبت می دارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی خلوت می کند با خود و بر کرسیها تکیه زده اند و با یکدیگر صحبت می دارند، و گاه هست که مؤمنی بر تخت خود تکیه داده، ناگاه شعاع نوری او را فرا می گیرد در آن حال به خدمتکاران خود می گوید: که این شعاع تابان از کجا بود، ایشان می گویند: که این نور حوریّه ایست که هنوز تو او را ملاقات نکرده ای از خیمه خود سر بیرون کرد و به تو نظر کرد، از شوق لقای تو و خواهان

تو شده است، و محبت تو بر او غالب گردیده، و چون تو را دید که بر تخت تکیه داده ای از کثرت شوق و فرح متبسم شد، و آن شعاعی که مشاهده نمودی و نوری که تو را گرفت از سفیدی و صفا و پاکیزگی و نزاکت دندانهای او بود.

پس دوست خدا گوید: که او را رخصت دهید که از منزل خود فرود آید و به نزد من آید، چون دوست خدا این را فرماید هزار ملازم و هزار کنیز مبادرت نمایند و این بشارت را به حوریّه رسانند، و او از خیمه خود فرود آید و هفتاد حله مطرز به طلا و نقره و مزین به مروارید و یاقوت و زبرجد، و ملون به مشک و عنبر به رنگهای مختلف در بر داشته باشد، و از لطایف به حدی باشد که مغز استخوان ساقش از زیر هفتاد حله نماید و قامتش هفتاد ذراع باشد، و عرض کتفهایش ده ذراع باشد، و چون نزدیک دوست خدا رسد خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و مروارید و زبرجد بیاورند و نثار او کنند، و دست در گردن یکدیگر در آورند مدتها و ایشان را ملال حاصل نشود.

بعد از نقل این حدیث حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که بهشتهایی که حق تعالی در قرآن یاد فرموده جنت عدن است، و جنت الفردوس، و جنت نعیم، و جنت المأوی، و در میان این بهشتهای خدا را بهشتهای دیگر هست و به مؤمن از جنتها و باغستانها می دهند آنقدر که خواهد و در آنها تنعم می کند به هر روش که خواهد و هر چیز که مؤمن در بهشت خواهد طلب کردنش همین است که بگوید «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» همین که این را گفت خادمان مبادرت می نمایند و آنچه خواهد بدون طلب نزد او حاضر می سازند، چنانچه حق تعالی می فرماید «دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ» ۱۳ یعنی: خواندن ایشان در بهشت خدا را یا چیزی را که خواهد.

چنانچه از این حدیث ظاهر می شود به این وجه باشد که «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ» یعنی: به پاکی یاد می کنم تو را از هر چه لایق کبریای تو نیست، و تحیت و درود ایشان در بهشت بر یکدیگر سلام است «وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و آخر دعاهاى ایشان آن است که بگویند: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

حضرت فرمود: که مراد آن است که آنچه را طلب نمودند و برای ایشان حاصل شد و از آن لذت خود را یافتند از جماع و خوردن و آشامیدن بعد از آن که فارغ شدند حمد الهی به جا می آورند(۱).

و به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام - منقول است که از آن حضرت پرسیدند از تفسیر این آیه که «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ» ۱۵ فرمود: که ایشان زنان مؤمن عارف شیعه اند که داخل بهشت می شوند و ایشان را به مؤمنان تزویج می نمایند و آنجا که فرموده است «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ (۲)» مراد حوریان بهشت اند که در نهایت سفیدی اند و کمرهای ایشان باریک است و در میان خیمه های درّ و یاقوت و مرجان نشسته اند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر باکره رسیده ایستاده اند که دربان ایشانند، و هر روز از خدا کرامتی برای ایشان می رسد و ایشان را برای این بیشتر خلق فرموده که مؤمنان را به ایشان بشارت فرماید(۳).

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - منقول است که فرمود که گمان نیک به خداوند خود داشته باشید به درستی که بهشت را هشت در است، و عرض هر دری چهل ساله راه است(۴).

و از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - منقول است که هیچ درختی در بهشت نیست مگر آن که ساق آن از طلا است، و فرمود: که اهل بهشت را بول و غایط نمی باشد بلکه به عرق از ایشان رفع می شود از مشک خوشبوتر.

و فرمود که اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا و طراوت زیادت می شود، چنانچه اهل دنیا را هر روز پیری و قباحت منظر زیاده می گردد.

و فرمود که پست ترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم می دهند و نود و دو مرتبه

ص: ۱۴۲

۱- (۱۴). بحار الأنوار ۱۵۷/۸-۱۶۱، ح ۹۸.

۲- (۱۶). سورة رحمن: ۷۲.

۳- (۱۷). بحار الأنوار ۱۶۱/۸-۱۶۲، ح ۱۰۰.

۴- (۱۸). بحار الأنوار ۱۳۱/۸، ح ۳۲.

از مراتب عالیّه بهشت برای او مقرّر می سازند.

به سند معتبر منقول است که ملحدی به خدمت حضرت صادق - علیه السلام - آمد و سؤال بسیاری نمود، و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد، از جمله سؤالهای او این بود که چگونه است که اهل بهشت هر میوه که از درختان بهشت تناول می نمایند باز آن میوه به همان هیأت بر می گردد؟

فرمود که بلی از بابت چراغ است که هر چند از آن چراغ بر افروزند نور آن چیزی کم (نشود) اگر چه عالم از آن پر از چراغ شود.

پرسید که چون می شود که اهل بهشت می خورند و می آشامند و ایشان را فضله نمی باشد؟ فرمود که زیرا که غذای ایشان نازک و لطیف است ثقل نمی باشد، بلکه از بدن ایشان به عرق خوشبو دفع می شود.

پرسید که چون است که هر چند حوری را وطی می کنند باز باکره می یابند او را؟

فرمود که از طیب و پاکیزه مخلوق شده است و به او آفتی و جراحی نمی رسد و در سوراخ او چیزی داخل نمی شود و حیض و کثافات از او دفع نمی شود، پس پیوسته رحم به یکدیگر چسبیده اند و به غیر هنگام مقاربت دیگر گشوده نمی شود لهذا چنین است.

پرسید که چون می شود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد؟ فرمود که درهمی را که در میان آب صافی بیندازی که یک نیزه عمق آن باشد به سبب لطافت می نماید(۱).

و به سند معتبر از عبد الله بن علی منقول است که به خدمت بلال مؤذن حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - رسید و از وصف بهشت از او سؤال نمود. بلال گفت که از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - شنیدم که حصار بهشت یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت است و به جای گل در میان آن مشک خوشبو کار کرده اند و کنگره های آن حصار از یاقوت سرخ و سبز و زرد است.

ص: ۱۴۳

پرسید که درهای بهشت از چه چیز است؟ بلال گفت که درهای مختلف است: باب الرَّحْمَة از یاقوت سرخ است، و باب الصَّبْر در کوچکی است یک لنگ از یاقوت سرخ و حلقه ندارد، و باب الشُّكْر از یاقوت سفید است و دو لنگ دارد و وسعت آن در پانصد سال راه است، و آن در را صدایی و ناله هست می گوید که خداوند اهل من را به من رسان، و باب البلاء که جمعی در دنیا به بلاها مبتلا گردیده اند، مانند مصیبتها و دردها و مرضها و خوره و غیر آن از آن در داخل می شوند از یاقوت زرد است و یک لنگ است و بسیار کم است کسی که از این در داخل شود، زیرا که اجر بلاها را به جزع ضایع می کنند. گفت دیگر بفرما.

گفت أما در بزرگ، پس بندگان شایسته خدا که ترک دنیا کرده اند و از محارم الهی ورع داشته اند و پیوسته به سوی خدا رغبت داشته اند و خدا را انیس خود ساخته اند از آن در داخل می شوند.

پرسید که چون داخل بهشت می شوند چه کار می کنند؟ گفت به کشتیها می نشینند و در دو نهر عظیم بهشت سیر می کنند، و کشتی از یاقوت است، و آنچه کشتی را به آن می رانند از مروارید است، و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند و جامه های سبز بسیار سبز در بر دارند.

پرسید که اسم آن نهر چیست؟ گفت جَنَّت المأوی.

پرسید که آیا در میان آن بهشت بهشت دیگر هست؟ گفت جَنَّت عدن در وسط آن واقع است و حصارش از یاقوت سرخ است، و سنگ ریزه اش از مروارید است.

پرسید که آیا دیگر بهشتی هست؟ گفت: جَنَّت الفردوس هست.

پرسید که حصارش از چه چیز است؟ گفت دیوارش و غرفه هایش همه از نوری است که حق تعالی خلق فرموده. (۱).

و شیخ أَجَلُّ أَكْمَلِ مَفِيدِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النَّعْمَانِ در کتاب اختصاص روایت کرده است از أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَمِيّ از سعید بن جناح از عوف بن

ص: ۱۴۴

عبد الله أزدی از بعضی از أصحاب حضرت مبین الحقایق امام المغارب و المشارق جعفر بن محمد الصادق - علیه السلام - چون حق تعالی اراده نماید که روح بنده مؤمن را قبض کند با ملک موت خطاب کند که برو با یاوران خود به سوی بنده من که در دار دنیا تعب بسیار کشید در عبادت من و روح او را به نزد من بیاور تا راحت بخشم او را در جوار رحمت خود.

پس ملک موت آید به نزد او خوش روی و خوش بوی با جامه ای پاکیزه نیکو و بر در سرا ایستد بی آن که از دربان رخصتی طلبد، یا پرده بر دارد یا دری بشکند، و پانصد ملک از أعوان با خود آورد که با خود آورند بسته های ریحان و حریر سفید و مشک ناب، پس ندا کنند او را که سلام خدا بر تو باد ای دوست خدا بشارت باد تو را که پروردگار سلامت می رساند و از تو راضی و خشنود است و بر تو خشناک نیست، و بشارت باد تو را به روح و ریحان و بهشت جاودان، پس روح راحت یافتن از تعبها و بلاهای دنیا است، و ریحان جمیع خوشبوهای بهشت است، آنها بر ذقن او می گذارند که شمیم آنها به مشام جاننش می رسد، و به این سبب پیوسته در راحت و لذت است تا روح از بدنش مفارقت می نماید.

پس رضوان، خازن جنان به نزد او می آید و شربتی از بهشت به کام او می رساند که هرگز در قبر و در قیامت تشنه نگردد تا آن که سیراب داخل بهشت شود.

پس مؤمن گوید که ای ملک موت بر گردان روح مرا تا ثنا گوید بر بدن من و بدن من ثنا گوید بر روح من. پس ملک موت گوید ای روح لطیف و ای بدن شریف هر یک بر بدن من ثنا گوید و یکدیگر را وداع کنید.

پس روح گوید خدا تو را جزا دهد ای بدن، نیکوترین جزاها، به تحقیق که به طاعت الهی مسارعت می نمودی و از معاصی خدا گریزان بودی، پس بر تو باد سلام خدا تا روز جزا. پس باز بدن با روح چنین خطاب کند.

پس صدا زند ملک موت که ای روح پاکیزه خوشبوی بیرون رو از دنیا با ایمان و رحمت یافته و خوشحال، پس ملائکه او را بالا برند و حال آن که جمیع شداید از او زایل گردیده باشد و جمیع موارد بر او آسان شده باشد و مهتای زندگانی جاوید گردیده باشد.

پس حضرت فرمود که حق تعالی گروهی از ملائکه می فرستد به غیر قابضان ارواح که در صف می ایستند از خانه او تا قبر او و طلب آمرزش و شفاعت برای او می کنند و ملک موت او را دلداری می نماید و مشغول می گردانند، و از جانب خداوند کریم او را بشارت به نیکی و کرامت می فرماید، مانند کسی که کودکی را بازی دهد و مشغول گرداند و به انواع ملامت او را تسکین می فرماید تا به آسانی روح مطهر او را قبض نماید.

و چون جان به گلوی او رسد دو ملک که با او می بودند و عملهای نیک و بد او را می نوشتند گویند با ملک موت که مدارا کن به صاحب ما و ترحم نما بر او که نیکو برادری بود برای ما و نیکو همنشینی بود ما را، هرگز از او ننوشتیم سخنی که موجب غضب حق تعالی گردد.

و چون روح او از بدن مفارقت کند در میان مشک سفید و ریاحین بهشت در حریر سفید پیچند و ملائکه قابضان ارواح او را به سوی آسمان اول بالا برند، پس درهای آسمان برای او گشوده شود و ملائکه که بر در موکل اند گویند خدا تحیت فرستد بر بدنی که این روح در آن ساکن بود، پیوسته عمل شایسته او بر ما می گذشت و می شنیدیم حلاوت صدای او را به تلاوت قرآن.

پس درهای آسمان و دربانان همه بر فوت او بگریند و بگویند پروردگارا این بنده تو عملهای شایسته او بر ما می گذشت و صدای لذیذ او را به تلاوت قرآن می شنیدیم خداوندا برانگیز به جای او بنده که بشنواند به ما آنچه می شنواید، پس روح او را بالا برند، و جمیع ملائکه آسمانها او را مرحبا گویند، و برای او شفاعت و طلب مغفرت نمایند.

پس خداوند کریم رحیم فرماید که رحمت من برای این روح باد، و ارواح مؤمنان گذشته به استقبال او شتابند، مانند غائبی که از سفر آید، و آشنایان به استقبال او روند. پس بعضی از ایشان با بعضی گویند که بگذارید این روح را ساعتی تا به حال آید، که از کربها و شدتهای عظیم بیرون آمده است، چون استراحت یابد احوال آشنایان و خویشان و دوستان خود را از او پرسند و گویند فلان چه شد؟ اگر گوید که

مرد بر او بگریند و بگویند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» رفت به سوی مادرش هاویه یعنی جهنم، و اگر گوید که زنده است امیدوار گردند که شاید با سعادت بمیرد و به سوی ما آید.

پس حق تعالی ندا کند که برگردانید این روح را به زمین سوی بدن خود به درستی که ایشان را از زمین خلق کرده ام و به سوی زمین بر می گردانم ایشان را بعد از مردن و باز از زمین بیرون می آورم ایشان را و زنده می گردانم مرتبه دیگر در قیامت.

پس چون بدن او را در تابوت گذارند ملائکه نعش او را بردارند و به سرعت تمام برند، و شیاطین از دو طرف او صف کشیده باشند و از دور به حسرت نظر کنند و جرأت ننمایند که به نزدیک او آیند.

پس چون او را به نزدیک قبر رسانند بقعه های آن زمین همه گویند خداوندا او را در شکم من ساکن گردان تا آن که او را گودالی که حق تعالی مقدر فرموده است دفن کنند.

پس چون او را در لحد گذارند برای او ممثل گردانند صورت پدر و مادر و زن و فرزندان و برادران او را و به حسرت به سوی ایشان نظر کند و یابد که از ایشان یاری به او نمی رسد، پس صورت بسیار نیکی به نظر او در آید از او پرسد که تو کیستی؟ گوید منم عمل شایسته تو که امروز قلعه و حصار و سپر و سلاح توام که از تو دفع نمایم هر رزی (۱) را.

پس مؤمن گوید بخدا سوگند که اگر می دانستم که تو در چنین محلی به کار من خواهی آمد هر آینه زیاده از آنچه سعی کرده ام در تحصیل تو سعی می کردم و فریب از مال و فرزندان نمی خوردم.

عمل صالح گوید که ای دوست خدا بشارت باد تو را به نیکیها، و بخدا سوگند که چون قبر را پر کنند و برگردند مؤمن صدای نعلهای ایشان را می شنود در برگردیدن، و صدای دستهای ایشان را احساس می نماید که بر هم می زنند و خاک از دست

ص: ۱۴۷

می افشانند، زیرا که در آن وقت روح او به سوی بدن او بر می گردد و ایشان نمی دانند.

پس در آن وقت زمین او را ندا می کند که مرحبا خوش آمدی ای دوست خدا، سوگند یاد می کنم بخدا که در وقتی که در پشت من راه می رفتی تو را دوست می داشتم، اکنون که به شکم من در آمدی تو را بیشتر می خواهم، به عزت پروردگارم سوگند که با تو نیکو مجاورت نمایم، و خوابگاه تو را سرد و با راحت گردانم و بر تو تنگ نگردم، و برای تو باغی باشم از باغستانهای بهشت.

پس ملکی در قبر او داخل شود و بالهای خود را از جانب راست و چپ و پیش روی و پشت سر بزند که از هر طرف چهل فرسخ گشاده شود، و در هر طرف چهل مشعل از نور برای او برافروزد که جمیع اطراف قبر او را روشنی فرو گیرد.

پس در آن وقت دو ملک بر او داخل شوند که نام ایشان منکر و نکیر است، به نیشهای خود قبر را شکافند و موهای ایشان آویخته باشد که در میان موی خود راه روند و حدقه های مانند دو دیگ سرخ باشد، و صدای ایشان مانند رعد غزان، و دیده های ایشان مانند برق تابان، پس صدا زنند بر او و گویند کیست پروردگار تو؟ و کیست پیغمبر تو؟ و چیست دین تو؟ و چیست کتاب تو؟ و کیست امام تو؟

پس مؤمن به توفیق خدا از روی جرأت و توکل بر حق تعالی گوید که پروردگار من و پروردگار شما و پروردگار همه چیز خداوند یگانه بی همتا است، و پیغمبر من و پیغمبر شما محمد است که آخر پیغمبران است، و دین من دین اسلام است که خدا دینی به غیر آن قبول نمی کند، و کتاب من قرآن است که شاهد و تصدیق کننده جمیع کتابهای خدا است، پس امامهای خود را یک یک می شمارد.

پس آن دو ملک می گویند راست گفتی و توفیق یافتی و خدا تو را هدایت کرده است به سوی دین حق، پس گویند: نظر کن به جانب پاهای خود، چون نظر کند دری بیند که به سوی جهنم گشوده شده گوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» من این گمان به پروردگار عالمیان نداشتم.

آن دو ملک به او گویند: اندوهناک مشو، و مترس ای دوست خدا و شاد و خوشحال باش که جهنم برای تو نیست و تو از جهنم بیزاری، حق تعالی خواست به تو

بنماید که از چگونه عذاب‌ی تو را نجات بخشیده است تا لذت عفو و آمرزش خداوند کریم را بیایی، این در بر روی تو بسته می شود و هرگز داخل آتش نخواهی شد.

پس نظر کن به جانب سر خود، چون نظر کند دری به سوی بهشت گشوده و قصرها و منازل و حوریان که برای او در بهشت مهیا کرده اند مشاهده نماید، چون نظرش بر حوریان افتد اراده نماید که بر جهد و ایشان را معانقه نماید.

پس دو ملک به او گویند که ای دوست خدا تو را برادران و خواهران هست در دار دنیا تا همه به سرای عقبا نیاند قیامت قائم نگردد، و تا قیامت بر پا نشود داخل بهشت خلد نتوان شد، بخواب بشادی و فیروزی، مانند دامادی که در حجله راحت تکیه دهد.

پس فرشی از بهشت بیاورند و در لحد او بگسترانند و او را به نحوی بخوابانند که هیچ کودکی در مهد راحت به دست پدر و مادر مهربان به آن استراحت نخواست، و از خانه او در بهشت نود و نه در به سوی قبر او بکشایند که از آن درها شمیم و نسیم و بوهای خوش و روشنی از بهشت در قبر او داخل گردد تا روز قیامت، و پیوسته مشتاق لقای ثواب الهی بوده باشد و گوید: پروردگارا بزودی قیامت را بر پا دار تا به سوی اهل و مال خود برگردم در بهشت جاوید.

و چون روز قیامت شود آتش جهنم گردنی بکشد که همه کس را فرا گیرد، چون به او احاطه کند اگر مداومت می کرده باشد بر سوره الم، سجده و سوره تبارک الّذی بیده الملک، تبارک نزد او بایستد و مانع شود، و الم گوید که باش که من می روم و شفاعت پروردگارم را برای تو می آورم، پس زبانه از آتش به جانب راست او میل کند نماز آید و حایل شود و گوید دور شو از دوست خدا که او نماز گذارنده بود و تو را از این جانب بر او راهی نیست. پس چون از جانب چپ به سوی او میل کنند زکات مانع شود و گوید دور شو از ولی خدا که او زکات مال خود را می داد و تو از این جانب به او نمی توانی رسید، پس صبر از ناحیه صدا زند و گوید که شما آتش را از او دور کردید در این وقت من خود را برای او مهیا کرده ام که او را یاری کنم نزد میزان و نزد صراط و نزد عرض اعمال او بر خدا.

و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت نموده که چون صباح روز قیامت می شود مؤمن از قبر خود بیرون می آید با عورت پوشیده، و ترس و بیم از او دور گردیده با امن و امان، و بشارت یافته به خوشنودی خداوند مَنان و راحت و ریحان و حوریان نیکو رویان. پس استقبال نمایند او را ملائکه که در دنیا با او بوده اند، و خاک از سر و روی او افشانند، و از او در هیچ حال جدا نشوند، و پیوسته او را بشارت دهند و امیدوار گردانند، و به هر هول از احوال قیامت که برسد به او گویند ای ولی خدا امروز بر تو بیمی و اندوهی نیست، ماییم که عملهای تو را در دنیا می نوشتیم و امروز دوست و یاوران توایم، نظر کن این است بهشتی که پروردگار عالم به میراث داده است به شما به پاداش کرده های شما.

پس او را در جانب راست عرش باز دارند و ندای مرحبا از جانب حق تعالی به او برسد، چون این ندای فرح افزا به او رسد رویش سفید و نورانی و دلش شاد و خرم گردد، و طول قامتش هفتاد ذراع گردد، و رویش مانند ماه شب چهارده منور گردد، پس قامتش مانند قامت حضرت آدم - علیه السلام - گردد، و صورتش شبیه حضرت یوسف - علیه السلام - در حسن و جمال، و زیانش شبیه زبان حضرت سید انبیاء - صلی الله علیه و آله در فصاحت و بلاغت، و دلش مانند دل ایوب - علیه السلام -.

پس کریم غفار یک یک از گناهان او را بر او شمارد و آمرزد، و هر گناه او که آمرزیده شود یک سجده شکر به جا آورد، پس خداوند جبار فرماید که نامه اعمال او را به دستش دهند، چون در نامه خود نظر کند از بیم اعمال ناپسندیده خود بدنش به لرزه در آید. پس پروردگار قهار او را ندا کند که ای بنده آیا در این نامه گناهی نوشته ایم که نکرده باشی، و از حسنات تو چیزی کم کرده ایم که ننوشته باشیم، بنده گوید: ای سید و آقای من تویی خداوند عادل و بهترین حکم کنندگان پس ندا به او رسد که ای بنده من آیا از من شرم نکردی و از عقوبت من نترسیدی که مرتکب معصیت من گردیدی، بنده با نهایت خجلت و شرمساری گوید: ای مولای من بد کرده ام و راه خطا پوییده ام و تویی خداوند کریم مرا در میان خلق رسوا مکن در این وقت که همه خلق به سوی من نظر می کنند.

پس خداوند ستار عیب پوش فرماید: که ای بنده گناهکار امروز تو را رسوا نمی کنم، پس به لطف پروردگار کریم گناهان او مستور و پوشیده، و حسنات او بر خلاق ظاهر و هویدا گردد، و هر گناهی را که حق تعالی بر او شمارد او گوید: ای سید من آتش جهنم بر من گواراتر است از این خجالت و شرمساری.

پس ندا رسد از جانب حق تعالی که به خاطر داری که در فلان روز گرسنه را طعام دادی، و عریانی را جامه دادی، و احسان با برادران مؤمن کردی، و در بیابان مکه محرم گردیدی و صدای لئیک در درگاه من بلند کردی، روزی از ترس عذاب من جوی آب از دیده های خود روان کردی، شبها از ترس من به بیداری و عبادت به سر آوردی و دیده خود را از خوف من از نظر به سوی حرام پوشیدی، پس به این جهات گناهان تو را بخشیدم و حساب تو را ثوابهای بسیار عطا کردم. پس در آن حال روی او سفید گردد و دلش شاد شود و تاج پادشاهی بر سر او گذارند و او را به حله ها و زیورهای بهشت محلی گردانند. پس حق تعالی جبرئیل - علیه السلام - را امر فرماید که ببر بنده مرا و کرامت مرا به او بنما.

چون روانه شود نامه خود را که در دست راست گرفته بگشاید و به مؤمنان و مؤمنات بنماید و از روی افتخار و استبشار ندا کند «هاؤمُ اقْرؤْا کِتَابِیْہُ * اِنِّیْ ظَنَنْتُ اَنْیَیْ مُلَاقِیْ حِسَابِیْہُ» ۲۲ اینک بخوانید نامه مرا من گمان می کردم که خدا مرا به مقام محاسبه باز خواهد داشت، یا یقین به جزا و حساب داشتم، پس او در عیشی باشد پسندیده و نیکو.

پس چون به در بهشت رسد ملائکه گویند نامه گذشتن خود را بده، پس نامه بر آورد که در آن نوشته باشد: بسم الله الرحمن الرحیم این نامه و فرمان گذشتن است از خداوند عزیز حکیم برای فلان، پسر فلان از پروردگار عالمیان، پس ندا کنند ندا کند به صدایی که جمیع اهل محشر بشنوند که فلان مؤمن سعادت یافت که بعد از آن هرگز به شقاوت مبدل نمی گردد و تعب و مشقت او را در نمی یابد.

چون داخل بهشت شود به درختی برسد صاحب ظلّ ممدود و آبهای ریزنده و میوه های آویخته، و از ساق آن درخت دو چشمه جاری باشد، پس در یکی از آن چشمه ها غسل کند که حسن و نضارت نعیم بهشت بر او ظاهر گردد، و چنانچه حق تعالی می فرماید «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» ۲۳ و از چشمه دیگر جرعه ییاشامد که او را از جمیع دردها و بلاها که در دنیا می باشد امان دهد، و از تمام کثافتها و کدورتها پاک گرداند، چنانچه حق جلّ و علا فرموده است «وَسَيَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» ۲۴.

پس ملائکه بهشت او را استقبال نمایند و گویند خوش آمدی داخل شو در بهشت با آنها که همیشه در جنت ابدی خواهند بود. پس بخرامد در خیابانی که از دو جانب آن درختان صف کشیده باشند که شاخهای بزرگ آنها از مروارید باشد، و فروع آنها حله ها و زیورها باشد، و میوه آنها مانند پستان دختران باکره باشد.

ملائکه با اسبان و ناقه ها و حلی و حلل بهشت به استقبال او آیند و گویند ای دوست خدا بر هر یک مرکبها که خواهی سوار شو و هر حله و زیور که خواهی بپوش و به هر سوی که خواهی بتاز.

پس بر هر مرکب که اختیار نماید سوار شود و هر جامه و زیور که بپسندد بپوشد و ناقه ها و اسبان و جامه ها و زیورها همه از نور باشد و در سرای نور بخرامد، و از هر جانب نور غلامان و کنیزان از نور بوده باشد، و نور او در بهشت چندان ساطع گردد که ملائکه متحیر گردند و به یکدیگر گویند که آمدند مهمانان خداوند بردبار آمرزگار.

پس چون به قصر اول از قصرهای خود رسد که از نقره باشد، و لنگرهای آن از مروارید و یاقوت باشد، زبان آواز حوریان از آن قصر مشرف گردند و گویند مرحبا خوش آمدی، چون اراده نماید که در آن قصر نزول نماید ملائکه گویند: سیر نما که به غیر این قصر قصرهای دیگر نیز برای تو مهیا کرده اند ای دوست خدا.

پس از آن قصر بگذرد و سیر نماید تا به قصر دیگر برسد که از طلا باشد و به

مروارید مکمل و مزین کرده باشند، پس زنان او از غرفه های قصر جلوه نمایند و او را مرحبا گویند و تکلیف نزول نمایند، چون اراده نزول نماید ملائکه گویند ای ولی خدا سیر نما که دیگر قصرها برای تو مهیا گردیده، پس بگذرد تا به قصری رسد که اصلش از یاقوت سرخ باشد، و به مروارید و الوان یاقوت مکمل کرده باشند، و چون اراده نزول اجلال نماید ملائکه او را از آن قصر تجاوز فرمایند تا بر هزار قصر بگذرد که از صفا و لطافت اندرون آنها از بیرون نمایان باشد، و بر جمیع قصرها به یک چشم زدن مرور نماید.

و چون به آخر قصرها رسد سر به زیر افکند ملائکه گویند چه می شود تو را؟

گویند از وفور انوار حور و قصور می ترسم که در دیده ام قصوری عارض شود، ملائکه گویند ای ولی خدا در بهشت کوری و کری نمی باشد، پس به قصری برسد که از اندرون آن بیرونش نمایان و از بیرون اندرانش نمایان باشد و به خشتی از طلا و خشتی از نقره و خشتی از مروارید و خشتی از یاقوت بنا کرده باشند، و در میان خشتها مشک پر کرده باشند، و کنگره های آن از نور درخشان باشد و به هر جانب که نظر کند عکس خود را در دیوار مشاهده نماید.

پس حضرت فرمود که روزی حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - حسن و جمال و طراوت و لطافت و کمال حورعین را بیان می فرمود ام سلمه رضی الله عنها گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله آیا ما که زنان دنیایم فضیلت و زیادتی بر حوریان بهشت خواهیم داشت؟

حضرت فرمود که بلی شما نیکوتر خواهید بود به سبب انوار نماز و روزه و عبادات که بر شما ظاهر خواهد شد، مانند فضیلتی که ابره جامه را بر آستر می باشد. و حضرت فرمود که حق تعالی حوریان را با درختان بهشت آفریده و ایشان را برای شوهران ایشان که در دنیا آفریده در قصرها و خیمه های ایشان ساکن گردانیده، چنانچه فرموده است «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ» ۲۵ و هر یک هفتاد حله پوشیده اند و سفیدی ساق ایشان از زیر هفتاد حله می نماید، مانند شراب سرخ که در میان آبگینه سفید

نماید، یا رشته سفید که از میان یاقوت سرخ ظاهر باشد، و از جماع هر یک لذت صد مرد در یابد که هر یک چهل سال خواهش مجامعت داشته باشند و میسر نشده باشد ایشان را، و ایشان همیشه جوانند و همسنان اند، و همیشه باکره اند، و بعد از مجامعت بکارت ایشان عود نماید، و چنانند که خدا در قرآن مجید ایشان را وصف نموده که «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ» ۲۶ یعنی نیکو اخلاق و نیکو روی اند «لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ» ۲۷ یعنی پیش تر با ایشان نزدیکی نکرده است نه آدمی و نه جنی «كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ» ۲۸ یعنی ایشان در صفا مانند یاقوت اند و در سفیدی مانند مروارید، و به درستی که در بهشت نهی هست که در دو طرفش کنیزان بسیار ایستاده اند.

پس پروردگار مهربان امر فرماید ایشان را که بشنوانید به بندگان من تمجید و تسبیح و تحمید مرا، پس ایشان صدا بلند کنند به سرود و الحان و نعمات و ترجیعات که خلائق هرگز مانند آنها نشنیده باشند، پس به طرب آیند اهل بهشت از استماع آن نغمه ها.

و به درستی که ولی خدا در هنگامی که با زنان خویش صحبت دارد و به انواع نعمتهای بهشت متنعم باشد. زنی از حوریان که در حجاب عزت محتجب باشد و مؤمن او را ندیده باشد و نداند که از زنان او است نقاب حجاب از چهره چون آفتاب برافکند و از غرفه خود بر ولی خدا مشرف گردد، و پرتو خورشید جمال او جمیع قصور و منازل ولی خدا را مملو از نور گرداند، مؤمن از آن حالت متعجب گردد، و چون به جانب بالا نظر افکند نظرش بر زنی افتد که مانند او ندیده باشد، و از شعاع جمال او دیده اش خیره گردد.

پس حوری او را ندا کند که آیا وقت آن نشد که سایه دولت بر سر ما افکنی، ولی خدا گوید: که تو کیستی؟ گوید من آنم که حق تعالی مرا در قرآن مجید یاد کرده است در آنجا که «لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ» ۲۹ یعنی برای ایشان حاصل است

در بهشت آنچه خواهند، و نزد ما برای ایشان زیادتی نعمتها هست که به خاطر ایشان خطور نکرده است، پس با او جماع کند در قوت صد جوان، و یک معانقه با او در مدت هفتاد سال بوده باشد، و متحیر باشد که نظر به کدام عضو او افکند بر روی او یا بر پشت او یا بر ساق او، و بر هر عضو او که بنگرد از شدت نور و صفا روی خود را در آن مشاهده نماید.

پس در این حال زن دیگر بر او مشرف گردد، و خوشروی تر و خوشبوی تر از اول، و او را ندا کند که ای ولی خدا هنگام آن نشده است که نظر لطف افکنی بسوی ما، مؤمن گوید: تو کیستی؟ گوید من آنم که خدای رحیم در قرآن کریم مرا یاد کرده است که «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» ۳۰ یعنی نداند هیچ نفسی پنهان مقرر گردانیده خداوند رحمان برای ایشان آنچه موجب روشنی دیده و شادی ایشان گردد به پاداش آنچه کرده اند در دار دنیا.

پس حضرت فرمود که هیچ مؤمن داخل بهشت نمی شود مگر آن که خداوند غنی پانصد حوری به او عطا می فرماید که با هر حوری هفتاد غلام و هفتاد کنیز بوده باشد، که هر یک مانند لؤلؤ منشور و لؤلؤ مکنون بوده باشند.

چنانچه در قرآن مجید به این دو چیز ایشان را تشبیه نموده، یعنی مروارید پراکنده شده از بسیاری و نیکی ایشان، و مروارید مکنون یعنی در میان صدف پنهان که دستی به او نرسیده و دیده او را در نیافته، و هر یک را هفت قصر بخشد که در هر قصری هفتاد خانه باشد، و در هر خانه هفتاد تخت باشد و بر هر تختی هفتاد فرش گسترده باشد و بر روی آنها حوریه نشسته باشد از سفید پوستان سیاه چشمان یا گشاده چشمان، و در زیر قصرها و خانه های ایشان انواع نهرها جاری باشد از آنها که خداوند حمید در قرآن مجید یاد فرموده است «أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ» ۳۱ یعنی نهرها از آب صافی که هرگز رنگ و مزه و بوی آنها متغیر نگردد و گل آلود نشود «وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ» و نهرها از شیر که از پستان حیوانات به در نیامده باشند که مزه آنها متغیر

گردد به مرور زمان «وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُّصَيَّفٍ» و نهرها از عسل صاف کرده شده از موم و کثافات، حضرت فرمود که یعنی از شکم مسکن بیرون نیامده که محتاج به صاف کردن باشد «وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَعَنَهُ لِلشَّارِبِينَ» و نهرها از شراب ناب که لذت بخشد آشامندگان را و در آن تلخی و بد بویی و عائله مستی و خمار نباشد، حضرت فرمود که یعنی شرابها که مردم به دست و پای خود نفشرده باشند.

پس فرمود که چون خواهش طعام نمایند مرغان سفید از هوا به زیر آیند و بریان شوند که ایشان به قدر خواهش خود تناول نمایند، پس در هوا پرواز کنند، و اگر خواهند نشست به خوردند، و اگر خواهند تکیه زده و خوابیده و اگر چنانچه خواهش میوه نمایند درختان سر به زیر آورند که از هر میوه تناول نمایند و باز شاخه ها به جای خود برگردند.

و ملائکه بر ایشان داخل شوند از هر در از درهای قصرهای ایشان و گویند «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» ۳۲ یعنی سلامتی از جمیع احوال و مکاره برای شما حاصل است در این خانه جاوید به سبب آنچه صبر کردید در دنیا بر مشقت فعل طاعات و ترک معاصی و آزارها که از دشمنان کشیدید، پس نیکو عاقبت خانه ایست این دار نعیم ابدی برای شما.

پس در اثنای این احوال صدایی از زیر عرش اعلا بشنوند که ای اهل بهشت چگونه می بینید محلّ بازگشت خود را؟ گویند پروردگارا محلّ بازگشت ما نیکو محلّ بازگشتی است و ثواب ما بهترین ثوابهایی است، و لیکن ما را وعده وصال و رضا و خشنودی خود داده بودی و تو خلف وعده نمی نمایی.

پس حق تعالی امر نماید هفتاد هزار نفر از ملائکه حاجب را که ناقه ها و اسبها برای دوستان خدا حاضر سازید، و مؤمنان با حلّی و حلی بسیار بر آن ناقه ها و اسبها سوار شوند، و در سایه درختان سیر کنند تا منتهی شوند بدار السّلام که حلّه رضا و خشنودی حق تعالی است، و خانه نور و بها و دار سرور و کرامت بی انتها است. پس سخن جناب اقدس اعلا را شنوند، و انوار جلال و عظمت بر ایشان جلوه نماید بی آن که

خدا را مکانی باشد به دیده در آید.

پس از مشاهده انوار عظمت پروردگار بی اختیار به سجده در آیند و گویند ای خداوند بزرگوار منزه می دانیم تو را از آن که عبادت ما لایق درگاه تو باشد.

پس خطاب ربّ الارباب رسد که ای بندگان من سر از سجود بردارید که این خانه عمل نیست، این خانه کرامت و نعیم و لذت است، تعبها و مشقتها را از شما برداشته ام، چون سر از سجده بردارند نور رویهای ایشان هفتاد برابر مضاعف شده باشد.

پس از حضرت اعلان رسد که ای ملائکه من ایشان را طعام دهید، پس الوان طعامها برای ایشان حاضر سازند که هرگز در بهشت مثل آنها ندیده باشند به شیرینی عسل و سفیدی برف و نرمی مسکه، چون از آن طعامها تناول نمایند به یکدیگر گویند که آن طعامها که در بهشت تناول می کردیم در جنت این طعامها مانند خواب پریشان است.

پس باز ندا رسد که ایشان را خوشنود گردانید، پس شمیمی از زیر عرش الهی ساطع گردد در نهایت سردی و خوشبویی و آنرا میثره نامند، و چون معطر گردند ندا رسد به ایشان که برگردید به سوی زنان خود، گویند پروردگارا وعده برای ادراک این درجه رفیعه مقرر فرما، ندا رسد که در هر جمعه شما را به این کرامت سرافراز می گردانم، و چون هر روز آخرت برابر هزار سال دنیا است تا جمعه دیگر هفت هزار سال است و چون بر می گردند به هر یک انار سبزی می دهند که در میان آن هفتاد حله باشد که نظر کنندگان مانند آنها ندیده باشند. پس چون روانه می شود ولی خدا یکی از غلامان مبادرت می نمایند که بشارت او را به زنان او برسانند، پس او به استقبال آید و بر در قصر ایستد، چون به او نظر کند از تضاعف حسن و جمال او را نشناسد، چون بشناسد گوید:

ای حبیب من از نزد من که رفتی این حسن و جمال نداشتی، گوید: که از مشاهده انوار جلال این حسن و جمال مرا عارض شد. پس چون مؤمن نظر کند به حوریه گوید:

که ای محبوبه من حسن تو چرا فزون شد؟ گوید: برای آن که انوار تو در من جلوه گر شد حسن من نیز هفتاد برابر مضاعف شد.

پس در، در خیمه یکدیگر را در بر گیرند و به صدای بلند خداوند خود را شکر کنند و

گویند «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» ۳۳ یعنی حمد و سپاس خداوندی را سزا است که برداشت از ما غم و الم و اندوه را بدرستی که پروردگار آمرزنده گناهان است و جزا دهنده مطیعان است.

و چون کریم ذوالجلال پیغمبران را به دار وصال طلبد بیند شخصی با گروهی عظیم از ملائکه می رود و نور او در پیش روی او ساطع است، اهل بهشت گردنها بلند کنند و گویند: کیست این بنده برگزیده خدا؟ ملائکه گویند: این است که خدا به دست قدرت خود او را آفریده و از روح برگزیده خود در او دمیده و او را معلم ملائکه گردانیده است. حضرت آدم - علیه السلام - که به بارگاه عزت و جلال می رود. پس دیگری با شکوه عظیم و فوج بسیار از ملائکه و انوار بی حد و احصا پیدا شود، اهل بهشت پرسند که این کیست؟ ملائکه گویند این نوح پیغمبر است. پس دیگری با کبکبه عظیم پیدا شود و افواج ملائکه بر دور او احاطه کرده باشند بالها گسترده و نور او در پیش رویش رود، پس اهل بهشت سر از غرفه ها بیرون کنند و پرسند که این کیست؟ گویند این ابراهیم خلیل است.

پس شخص دیگر بگذرد با سواران بسیار از ملائکه و انوار بسیار در پیش ایشان رود، پرسند که این کیست؟ ملائکه گویند که این است برگزیده به وحی خدا، این است امین بر رسالات حق تعالی این است بهترین فرزندان آدم محمد مصطفی - صلی الله علیه و آله - که او را خداوند ذوالجلال به مجلس قرب و وصال طلبیده، و او را رخصت دخول خلوتخانه خاص خود داده.

پس مرد دیگر پیدا شود با همان شوکت و عزت و انوار و همان عدد آن ملائکه ابرار، اهل بهشت پرسند که این کیست؟ گویند این است برادر رسول خدا در دنیا و عقبی او خلیفه خدا علی بن ابی طالب - علیه السلام - و همچنین یک یک از ائمه - علیهم السلام - تا آخر ایشان و، جمیع پیغمبران و صدیقان و اوصیای پیغمبران و شهدا بگذرند، تا آن که همه در فردوس اعلا و مجلس خاص قرب حق تعالی حاضر شوند.

پس برای پیغمبران ملائکه منبرها از نور، و برای صدیقان کرسیها از نور بگذارند، و برای شهیدان نیز کرسیهای نور بگذارند.

پس حق تعالی خطاب کند ایشان را از غایت لطف و مرحمت که مرحبا خوش آمدید مهمانان من و زیارت کنندگان من و همسایگان من و مقربان درگاه من، ای ملائکه من ایشان را طعام دهید که بسیار زمانها مردم طعام خوردند و ایشان به گرسنگی گذرانیدند، و مردم سیراب بودند و ایشان تشنه، و مردم خواب بودند و ایشان به عبادت من بر پا ایستاده، و مردم ایمن بودند و ایشان. از دشمنان خائف و ترسان.

پس مائده های نعمتهای الهی نزد ایشان حاضر گردانند که مانند آنها کسی ندیده باشد، از عسل شیرین تر و از مسکه نرمتر و از برف سفیدتر. پس ندا رسد که میوه برای ایشان بیاورید و الوان میوه ها بیاورند که به خاطری خطور نکرده باشد. و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که یک دانه انار بهشت اگر در دنیا میان دو کس بیفتد یکدیگر را نبینند، پس خطاب رسد به ملائکه که ایشان را خلعت کرامت بپوشانید، پس حله ها از درختی از بهشت برای ایشان برآورند که از انوار خداوند رحمان صیقل زده باشند بر ایشان پوشانند. پس خطاب رسد که ایشان را خوشبوی گردانید، پس شمیمی از زیر عرش برایشان بوزد که نور جمال ایشان را زیاده گرداند.

پس انوار جلال الهی بر ایشان متجلی شود و صدا بلند کنند که «سبحانک ما عبدناک حقّ عبادتک یا عظیم» پس خطاب ربّ الارباب به ایشان رسد که شما را هر روز جمعه رخصت دخول مجلس خاصّ خود دادم (۱).

و از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - روایت کرده است که حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - فرمود که بهشت حرام است بر پیغمبران تا من و اهل بیت من داخل شویم، و حرام است بر امتها تا شیعیان اهل بیت من داخل شوند، و فرمود که ربّ اعلا جلّ و علا در قیامت ندا کند مؤمنان را که داخل بهشت شوید به رحمت من و نجات یابید از آتش جهنّم به عفو من، و قسمتهای خود را از بهشت تصرف

ص: ۱۵۹

نمایید به عملهای نیک خود، به عرت خود سوگند یاد می‌کنم که شما را داخل گردانم در دار خلود و دار کرامت خود، یعنی بهشت عنبر سرشت، چون داخل بهشت گردند قامت ایشان شصت ذراع گردد مانند طول حضرت آدم - علیه السلام - و هیأت ایشان در جوانی مانند حضرت عیسی - علیه السلام - سی و سه ساله نمایند، و لسان ایشان به لسان حضرت سید انبیاء - صلی الله علیه و آله - به لغت عرب باشد و به عربی سخن گویند، و در حسن و جمال مانند حضرت یوسف - علیه السلام - باشند که پیوسته نور از روی ایشان ساطع باشد، و دل ایشان مانند دل ایوب - علیه السلام - از حسد و کینه و صفات ذمیمه پاک گردد(۱).

و باز از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - روایت کرده است که بهشتها چهارند، دو بهشت مخصوص مقربان است، چنانچه حق تعالی فرموده است «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ» ۳۶ یعنی برای کسی که ترسد از عذاب و حساب پروردگار خود دو بهشت هست، حضرت فرمود که مراد کسی است که هر شهوت از شهوات دنیا که او را روی دهد چون عذاب حق تعالی را به خاطر آورد ترک کند و پیرامون هیچ معصیت نگردد و خوف الهی بر او غالب باشد، پس این دو بهشت برای سابقان و صدیقان و مقربان است و دو بهشت دیگر برای سایر مؤمنان است، چنانکه فرموده است «وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ» ۳۷ یعنی و پایین تر از این دو بهشت دو بهشت دیگر هست، حضرت فرمود پست تر به حسب فضیلت مراد است نه به حسب مکان، یعنی در خوبی به آن دو بهشت نمی‌رسند، و این دو بهشت برای اصحاب الیمین است، یعنی شیعیان امیر المؤمنین و ائمه طاهرین - علیهم السلام - که در قیامت، نامه ایشان را به دست راست ایشان می‌دهند، و ایشان را در جانب راست عرش باز می‌دارند، و نام یکی از این دو بهشت جنت التعمیم است، و نام دیگری جنت المأوی. و در این چهار بهشت انواع میوه‌ها بعدد برگ درختان و ستاره‌های آسمان است و حصاری بر دور آنها کشیده شده

ص: ۱۶۰

که طولش پانصد سال راه است، و یک خشت آن از طلا- و دیگری از نقره است، و دیگری از مروارید، و دیگری از یاقوت است، و به عوض گل در میان خشته‌ها مشک و زعفران به کار رفته، و کنگره‌های آن از نور است که می‌درخشد، و در دیوارش از نهایت جلا و صفا عکس روی می‌نماید، و بر آن حصار هشت دروازه هست که هر دروازه دو در دارد، و مسافت ما بین درها یک سال راه است به دویدن اسب دوندۀ خوش راه، و زمین بهشت به جای سنگ، نقره صاف است و خاکش ورس و زعفران است، و ورس علفی است خوشبو مانند زعفران، و خاک روبه اش مشک است، و سنگ ریزه اش مروارید و یاقوت است، و تختهای آن از مروارید و یاقوت است، چنانچه حق تعالی فرموده است «عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ» ۳۸ بر کرسیها تکیه کرده اند که در میان آنها را بافته اند.

حضرت فرمود که یعنی میان آن کرسیها را از ترکهای مروارید و یاقوت بافته اند و بر آنها حجله‌ها از مروارید و یاقوت نصب کرده اند که از پر سبکتر و از حریر نرمتر است، و بر روی آن حجله‌ها فرشها بر روی یکدیگر افکنده اند که ارتفاعش به قدر شصت غرفه از غرفه‌های دنیا است، چنانچه حق تعالی فرموده است «وَفُشٍّ مَّرْفُوعَةٍ» ۳۹.

و فرموده است که «عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ» ۴۰. حضرت فرمود: که مراد به ارائک آن کرسیها و تختها است که حجله‌ها بر آنها ترتیب داده اند و مؤمنان بر آنها تکیه زده اند، و به سوی بساتین بهشت و نعمتهای آن نظر می‌کنند. پس از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - روایت کرد که نه‌های بهشت بر روی زمین جاری می‌شوند بی آن که نه‌ری حفر کرده باشند، و از برف سفیدتر، و از عسل شیرین تر، و از مسکه نرم ترند، و گل نه‌ها از مشک ناب است، و سنگ ریزه اش از مروارید و یاقوت، و به هر جانب که دوست خدا اراده می‌نماید نه‌ها جاری می‌گردند، و اگر جمیع اهل دنیا را از جنیان و آدمیان در یک روز ضیافت کند و خلعت ببخشد آن مقدار از خوردنی و

آشامیدنی و حلال و زیور نزد او حاضر است که همه را کافی باشد و هیچ از نعمتهای او کم نمی شود و فرمود که نخلهای بهشت ساقش از طلای سرخ است، و پوست ساق از زبرجد سبز است، و شاخه‌هایش از مروارید سفید و برگهایش از حله‌های سبز و رطبش از نقره سفیدتر و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر است و دانه نمی دارد و طول هر خوشه دوازده ذرع است و از بالا تا پایین بر روی هم بافته شده و هر قدر که از او می برند در ساعت می روید و کم نمی شود چنانچه حق تعالی فرموده است «لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ» ۴۱ یعنی در بهشت فاکهه بسیار هست که نه قطع می شود و نه ایشان را منع می نمایند از تناول آنها. پس حضرت فرمود که رطب بهشت به مقدار میوه‌های بزرگ است و مویز و انارش به قدر دلوهای بزرگ، و شاخه‌های ایشان از طلا است و مجمرهای ایشان از درّ و مروارید، حق تعالی می فرماید «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَأَبٍ» ۴۲ طوبی برای ایشان است و نیکی مأب و مرجع.

حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود که طوبی نام درختی است در بهشت که اصلش در خانه محمّد - صلی الله علیه و آله - است، و اگر مرغی از اصلش و ساقش پرواز کند پیش از آن که به شاخه‌هایش برسد از پیری بمیرد، و بر هر برگگی از برگهای آن ملکی نشسته است که ذکر خدا می کند، و در بهشت هیچ خانه نیست که از آن درخت شاخی در آن نباشد، و شاخه‌های آن از بیرون حصار بهشت می نماید، و آنچه خواهند اهل بهشت از حلی و حلال و میوه از آن درخت حاصل می شود، و آنچه از آنها بگیرند حق تعالی همان را بر می گرداند به سبب آن که در دنیا مال از حلال کسب کردند و در راه حق صرف کردند، و زیادتی مال خود را برای خود پیش فرستادند، پس رستگاری و فیروزی یافتند (۱).

ص: ۱۶۲

فصل دوم: در اوصاف جهنم است أعاذنا الله و سائر المؤمنین

در اوصاف جهنم است أعاذنا الله و سائر المؤمنین

در حدیث معتبر از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - منقول است که به ابو ذر غفاری فرمود: که ای ابو ذر به درستی که حق تعالی را ملکی چند هست که پیوسته ایستاده اند از خوف الهی و سر بالا نمی کنند تا روزی که در صور بدمند دمیدن آخر، که همگی خلق به آن زنده می شوند. پس جمیع ملائکه در آن حال می گویند که خداوندا تو را منزله می دانیم از جمیع نقایص و عیبهات و از این که عبادت ما قابل درگاه تو باشد، و تو را بر جمیع نعمتها شکر می کنیم، و عبادت تو نکرده ایم چنانچه سزاوار است که تو را عبادت کنند، و اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد هر آینه عمل خود را سهل خواهد شمرد از شدت احوالی که در آن روز مشاهده می نماید و اگر دلوی از غسلین جهنم که چرک و ریم اهل جهنم است که قرنهای دیگرهای جهنم جوشیده است در مشرق آفتاب بریزند هر آینه از شدت و حرارت آن به جوش آید مغز سر آن جماعتی که در مغرب آفتابند و چون جهنم در صحرای محشر بخروشد و به صدا آید نماند احدی نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل، مگر آن که به زانو در افتند و هر یک استغاثه کنند که پروردگارا نفس مرا رحم کن و مرا نجات بخش و همه در اندیشه خود باشند، حتی ابراهیم، خلیل خدا، اسحاق فرزند خود را فراموش کند و به حال خود مشغول باشد و گوید که ای پروردگار، من خلیل توام ابراهیم، مرا در این روز از رحمت خود فراموش مکن و لطف خود را از من باز مگیر.

بدان که از جمله عقایدی که اقرار به آنها واجب است و از ضروریات مذهب است و انکار آنها کفر است اقرار کردن به بهشت و دوزخ است باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجود است.

چنانچه به سند معتبر منقول است که ابو الصلت هروی از حضرت علی بن

موسی الرضا - علیه السلام - سؤال نمود که بهشت و دوزخ آیا اکنون موجود هستند؟

فرمود که بلی و به درستی که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - داخل بهشت شدند و جهنم را مشاهده فرمودند در شب معراج.

ابو الصلت عرض نمود که جمعی می گویند که حق تعالی مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت و دوزخ را و هنوز خلق نفرموده است.

حضرت فرمود که جمعی که این سخن را می گویند از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ کند تکذیب پیغمبر کرده است و تکذیب ما کرده است، و هیچ بهره از ولایت ما ندارد و همیشه در آتش جهنم خواهد بود. و بعد از آن حضرت استدلال به آیات و احادیث فرمودند که دلالت بر خلق آنها می کند (۱).

و به سند معتبر از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که و الله که بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان از روزی که خدا آن را خلق فرموده است (۲).

آیات و اخباری که دلالت بر این مطلب کند بسیار است، و باید که اعتقاد داشت که کفار مخلدند در عذاب جهنم، و عذاب از ایشان هرگز بر طرف نمی شود. و نواصب و غیر ایشان از فرقه‌های باطل که مخالف شیعه اثنا عشری اند هر یک که در مذهب خود متعصب و راسخ اند و عقل ایشان کامل است و حجت بر ایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت اهل بیت - علیهم السلام - داشته باشند، مثل زنان و جمعی که ضعیف العقل اند و چندان تمیز میان حق و باطل نمی توانند کرد حال ایشان موقوف است به امر الهی، و ممکن است که حق تعالی به فضل خود ایشان را از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان گناهان کبیره از شیعیان اثنا عشری ایشان مستحق رحمت و شفاعت هستند، و ممکن است که حق تعالی به فضل کامل خود ایشان را بیامرزد و جهنم نبرد، و اگر به جهنم روند البته مخلد نخواهند بود و نجات می یابند و

ص: ۱۶۴

۱- (۴۴). بحار الأنوار ۱۱۹/۸، ح ۶ و ۲۸۳ ح ۸.

۲- (۴۵). بحار الأنوار ۲۸۴/۸، ح ۱۰.

و کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد، مثل وجوب نماز و روزه و حج و زکات و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها از اموری که ضروری دین شده است و هر که صاحبان دین آن را شنیده است، او کافر است و مرتد است و مخلد در آتش جهنم هر چند به حسب ظاهر اظهار اسلام کند. و تفصیل این کلام را این مقام گنجایش ندارد.

و به سند صحیح از ابو بصیر منقول است که به خدمت حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - عرض نمودم که ای فرزند رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت به هم رسانیده است. فرمود که ای ابو محمد مستعد باش برای زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرت است که آن را نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیه آن را درست کن، و به درستی که جبرئیل روزی به نزد حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - آمد روی ترش کرده، و آثار اندوه از چهره اش ظاهر بود، و پیش از آن هر گاه می آمد متبسم و خندان و خوشحال می آمد. پس حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده؟ جبرئیل گفت که امروز دمهایی را که بر آتش جهنم می دمیدند از دست گذاشتند. فرمود که دمه‌های آتش جهنم چیست ای جبرئیل؟ گفت ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، و اکنون سیاه است و تاریک، و اگر قطره از ضریح که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و به عوض آب به اهل جهنم می خوراندند در آبهای اهل دنیا بریزد هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند، و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و بر گردن اهل جهنم می گذارند به دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگدازد، و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند.

چون جبرئیل اینها را بیان فرمودند حضرت رسول و جبرئیل هر دو به گریه در آمدند، پس حق تعالی ملکی فرستاد به سوی ایشان که پروردگار شما سلام می رساند

شما را و می فرماید که من شما را ایمن گردانیدم از این که گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید. پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل به خدمت آن حضرت می آمد متبسم و خندان بود.

پس حضرت صادق - علیه السلام - فرمود که در آن روز اهل آتش، عظمت جهنم و عذاب الهی را می دانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را می دانند تا خود را به بالای جهنم می رسانند پس چون به کنار جهنم رسیدند ملائکه گرزهای آهن بر کلمه ایشان می کوبند تا به قعر جهنم بر می گردند، پس پوستهای ایشان را تغییر می دهند و پوست تازه بر بدن ایشان می پوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند. پس حضرت به ابو بصیر گفت که آنچه گفتم تو را کافی است؟ گفت بس است مرا و کافی است (۱).

و به سند معتبر از عمرو بن ثابت منقول است که حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد می کنند مانند سگان و گرگان، که فریاد کنند از شدت آنچه به ایشان می رسد از الم عذاب الهی، چه گمان داری ای عمرو به گروهی که ایشان را مرگ نمی باشد که از عذاب نجات یابند، و عذاب ایشان هرگز سبک نمی شود، و در میان ایشان تشنه و گرسنه باشد و کران و گنگان و کوران باشند، و رویهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان، و غضب کرده پروردگار خود و رحم بر ایشان نکنند، و عذاب ایشان را تخفیف ندهند، آتش بر ایشان افزایند، و از حمیم گرم جهنم به عوض آب آشامند، و از زقوم جهنم به عوض طعام خورند و به قلابهای آتش بدنهای ایشان را درند، و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند، و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمی کنند، و بر روی ایشان را در آتش می کشند، و با شیاطین ایشان را در زنجیر می کشند، و در غلها و بندها ایشان را مقید می سازند، اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمی شود، و اگر حاجتی طلبند برآورده نمی شود، این است حال جمعی که به جهنم می روند (۲).

و منقول است در تفسیر این آیه که حق تعالی می فرماید که جبار معاند را بعد از

ص: ۱۶۶

۱- (۴۶). بحار الانوار ۸/۲۸۰، ح ۱.

۲- (۴۷). بحار الانوار ۸/۲۸۱-۲۸۲، ح ۳.

زندگانی دنیا به جهنم می برند، و به خورد او می دهند از آبی که روان شود از پوست و گوشت اهل جهنم از چرک و ریم و زردابه که از تن دوزخیان چکد، و به تکلف و رنج تمام جرعه جرعه می خورد آن را و به گلویش فرو نمی رود از غایت تلخی و کندگی، و از همه طرف مرگ به او می رسد و به حال مرگ می باشد و آرزوی مرگ می کند و لیکن او را مرگ نمی باشد و نمی میرد، و بعد از هر غذایی سخت تر برای او هست.

فرمود که آن صدید جهنم را چون نزدیک او می آورند رویش بریان می شود، و پوست و گوشت رویش در آن می ریزد، پس چون می خورد جمیع امعاء و احشایش پاره پاره می شود و به زیرش می ریزد، و از هر یک از ایشان مانند رودخانه از چرک و ریم روان می شود، و آن قدر می گیرند که از آب دیده ایشان نهرها جاری می شود و در رویهای ایشان جویها به هم می رسد، و بعد از آن اشک منقطع می شود و خون به جای اشک می بارند به حدی که کشتیها در آب دیده ایشان جاری می توان کرد.

و از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - منقول است که جهنم را هفت در است، از یک در فرعون و هامان و قارون داخل می شوند، و از یک در مشرکان و کافران داخل می شوند از آن جماعتی که هرگز به خدا ایمان نیاورده اند، و از یک در بنی امیه داخل می شوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در آن در شریک نیست، و یک در دیگر باب لظی است، و یک در دیگر باب سقر است، و یک در دیگر باب هاویه است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو می روند پس جهنم جوشی می زند و ایشان را به طبقه بالای جهنم می افکند، پس باز هفتاد سال دیگر فرو می روند، و ابد الآباد در جهنم حال ایشان این است. و یک در دری است که از آن دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم می شوند، و این در بزرگترین درها است و گرمی و شدتش از همه بیشتر است (۱).

و منقول است از ابن عباس که دو یهودی به خدمت حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - آمدند و پرسیدند که بهشت و دوزخ در کجایند؟ حضرت فرمود که

ص: ۱۶۷

بهشت در آسمان است و دوزخ در زمین است (۱).

و به سند معتبر منقول است که از حضرت صادق - علیه السلام - پرسیدند از معنی فلق، فرمود که ذره ایست در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار یورت است، و هر یورتی هفتاد هزار مار سیاه است، و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است، و جمیع اهل جهنم را بر این درّه گذار می افتد (۲).

و در حدیث دیگر فرموده که این آتش شما که در دنیا هست یک جزء است از هفتاد از آتش جهنم که هفتاد آن را به آب خاموش کرده اند و باز افروخته شده است، و اگر چنین نمی کردند هیچ کس طاقت نزدیک شدن آن نداشت و به درستی که جهنم را در روز قیامت به صحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی او بگذارند، پس جهنم فریادی در محشر برآورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم آن به زانوی استغاثه در آیند (۳).

و در حدیث دیگر منقول است که غساق وادی است در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است، و در هر قصری سیصد خانه است، و در هر خانه چهل زاویه است، و در هر زاویه ماری است، و در شکم هر ماری سیصد و سی عقرب است، و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است، و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است (۴).

و در حدیث دیگر منقول است که در کات جهنم هفت است: مرتبه اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته می دارند که دماغ ایشان مانند دیگ به جوش می آید.

و مرتبه دوم لظی است که حق تعالی در وصف آن می فرماید که بسیار کشنده است دست و پای مشرکان را یا پوست سر ایشان را، به جانب خود می کشد کسی را که

ص: ۱۶۸

۱- (۴۹) . بحار الانوار ۲۸۶/۸، ح ۱۳.

۲- (۵۰) . بحار الانوار ۲۸۷/۸، ح ۱۷.

۳- (۵۱) . بحار الانوار ۲۸۸/۸، ح ۲۱.

۴- (۵۲) . بحار الانوار ۳۱۴/۸، ح ۸۹.

پشت کرده بر حق و روی گردانیده از معبود مطلق، و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهی را از آن ادا نکرده.

مرتبه سوّم سقر است که حق تعالی در وصف آن می فرماید که سقر آتشی است که باقی نمی گذارد پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام را، بلکه همه را می سوزاند و باز حق تعالی آن اجزاء را باز می گرداند، و آتش دست بر نمی دارد و باز می سوزاند، و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران را یا ظاهر و هویدا است برای ایشان، و بر آن موکل اند نوزده ملک یا نوزده نوع از ملائکه.

و مرتبه چهارم حطمه است که از آن شرارها جدا می شود مانند کوشک عظیم که گویا شتران زردند که بر هوا می روند، و هر که را در آن افکنند او را درهم می شکنند و می کوبند مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمی نماید، و چون مانند سرمه ریزه شدند حق تعالی ایشان را به حالت اوّل بر می گرداند.

و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد می کنند که ای مالک به فریاد ما برس، چون مالک به فریاد ایشان می رسد ظرفی از آتش بر می گیرد که مملوّ است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته و به ایشان می خوراند، پس چون به نزدیک روی ایشان می آورد پوست و گوشت رویشان در آن می ریزد از شدت حرارت آن، چنانچه حق تعالی می فرماید که برای ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند به ایشان سراپرده های آن، و اگر استغاثه نمایند از تشنگی به فریاد ایشان می رسند آبی که مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بد شرابی است مهل از برای ایشان، و بد تکیه گاهی است آتش از برای ایشان، هر که را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود هر چند که پوستش به سوزد حق تعالی بدل آن پوست دیگر بر بدنش برویاند.

و طبقه ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش هست و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش، و در هر قصری سیصد خانه از آتش هست، و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرّر است، و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست، و کُنده ها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده اند، چنانچه حق سبحانه

و تعالی می فرماید که ما مهیتا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته.

و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجا است، و آن چاهی است در جهنم که چون در آن را می گشایند جهنم مشتعل می شود، و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است. و صعودا کوهی است از مس در میان جهنم، و آثاماً رودخانه ایست از مس گذاخته که بر دور آن کوه جاری است، و این موضع بدترین جاهای این طبقه است (۱).

و از حضرت امام موسی کاظم - علیه السلام - منقول است که در جهنم وادی هست که آن را سقر می نامند که از آن روز که خدا آن را خلق کرده است نفس نکشیده است، و اگر خدا آن را رخصت فرماید که به قدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند، و اهل جهنم به خدا پناه می گیرند از حرارت و گند و بدی و کثافت آن وادی، و آنچه خدا در آنجا برای اهلش مهیتا فرموده از عذاب خود، و در آن وادی کوهی است که جمیع اهل آن وادی پناه می گیرند به خدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه، و عذابهایی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه درّه هست که اهل آن کوه به خدا استعاده می نمایند از گرمی و گند و کثافت آن درّه و عذابهای آن. و در آن درّه چاهی هست که اهل آن درّه از گرمی و تعفن و قذارت و عذاب شدید آن چاه به خدا پناه می برند و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آن چاه از خبثات و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده به خدا استعاده می نمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که آنها جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت. اما آن پنج کس قایل است که برادر خود هابیل را کشت، و نمرود که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من می میرانم و زنده می گردانم، و فرعون است که دعوی خدایی کرد، و یهودا است که یهود را گمراه کرد، و بولس است که نصاری را گمراه کرد، و از این امت دو اعرابی اند که ایمان به خدا نیاوردند (۲).

و به سند صحیح از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که حضرت

ص: ۱۷۰

۱- (۵۳). بحار الانوار ۸/۲۸۹-۲۹۰، ح ۲۷.

۲- (۵۴). بحار الانوار ۸/۳۱۰-۳۱۱، ح ۷۷.

رسول - صلی الله علیه و آله - فرمودند که شبی که به معراج می رفتم در عرض راه صدای مهیبی شنیدم که از آن خائف شدم، جبرئیل گفت که شنیدی یا محمد؟ گفتم: بلی.

گفت: این سنگی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودم اکنون به قعرش رسیده است. فرمود که بعد از آن، آن حضرت را خندان ندیدند تا از دنیا مفارقت فرمود، پس حضرت رسول فرمود که چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد، تا آن که رسیدم به ملکی از ملائکه که از آن عظیم تر ملکی ندیدم با هیأتی بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر، پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا نسبت به من به جا آوردند او به جا آورد، و لیکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت، از جبرئیل پرسیدم که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم؟ گفت: جا دارد که از او بترسی و ما همه از او ترسانیم این مالک خازن جهنم است و هرگز نخندیده است، و از روزی که حق تعالی او را و الی جهنم گردانیده است تا حال هر روز خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده می گردد، و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد، و اگر با کسی به خنده ملاقات کرده بود یا بعد از این می کرد البتّه بر روی تو می خندید و از دیدن تو اظهار فرح می نمود، پس من بر او سلام کردم و رد سلام به من نمود و مرا بشارت بهشت داد.

پس من به جبرئیل گفتم چون جمیع اهل سماوات او را اطاعت می نمودند بفرما که آتش دوزخ را به من بنماید، جبرئیل گفت: که ای مالک به محبت بنما آتش جهنم را، پس پرده را بر گرفت و دری از درهای جهنم را گشود، ناگاه از آن زبانه به آسمان بلند شد و ساطع گردید و بخروش آمد که من در بیم شدم، پس گفتم ای جبرئیل بگو که پرده را بیندازد، فی الحال مالک امر فرمود آن زبانه را که به جای خود برگرد پس برگشت (۱).

و در حدیث دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه که حق تعالی می فرماید که بریده شده است برای کافران جامه ها از آتش که این آیه برای بنی امیه نازل شده است

ص: ۱۷۱

که آتش ایشان را فرا گیرد، چنانچه جامه آدمی را فرا می گیرد، پس لب زیرین ایشان چنان بیاویزد که به ناف ایشان برسد، و لب بالای ایشان به میان سر ایشان برسد، و بعد از این آیه حق تعالی می فرماید که بریزند از بالای سر ایشان آبی جوشان که بگدازد از غایت حرارت آنچه در شکم ایشان است از احشا و امعا و پوستهای ایشان را، و برای ایشان گرزها از آهن آماده کرده اند که هر گاه خواهند که بیرون آیند از آتش از کثرت شدت و الم برگردانند ایشان را به آن گرزها در آتش و گویند به ایشان که بچشید آتش عذاب سوزان را(۱).

و در حدیثی وارد شده است که اگر گزری از آن گرزها را در زمین گذارند و جمیع جن و انس جمع شوند و خواهند که آن را بر دارند نتوانند برداشت.

و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - منقول است که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش زده اند، و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند، و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند، و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند، و جبهه ها از آتش برای ایشان بریده بر ایشان بسته اند، و در میان عذابی گرفتارند که گرمیش به نهایت رسیده، و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند، پس هرگز آن درها را نمی گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمی شود، و هرگز غمی از ایشان بر طرف نمی شود، و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است، نه خانه ایشان فانی می شود و نه عمر ایشان به سر می آید، به مالک استغاثه می کنند که از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند و او در جواب می گوید که همیشه در عذاب خواهید بود(۲).

و به سند معتبر از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که در جهنم جایی هست که اهل جهنم از آن استغاثه می نمایند، و آن جای هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد، و هر متکبری که ایمان به روز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمد - علیهم السلام - داشته باشد. و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از

ص: ۱۷۲

۱- (۵۶). بحار الانوار ۸/۲۹۲، ح ۳۲.

۲- (۵۷). بحار الانوار ۸/۲۹۲، ح ۳۴.

دیگران سبک تر باشد کسی است که در دریایی از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد، و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت تر است و حال آن که عذاب او از همه سهل تر باشد (۱).

و در حدیث دیگر فرمود که فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاذه می نمایند، و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد، چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید، و در آن چاه صندوقی است از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استعاذه می نمایند، و آن تابوتی است که در آن تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جای دارند.

اما شش کس اول قایل است که برادر خود را کشت، و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت، و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد، و آن کسی که یهودی را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد، و آن کسی که نصاری را بعد از پیغمبرشان گمراه کرد. و اما شش کس آخر... و سر کرده خوارج نهروان و ابن ملجم (۲).

و از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - منقول است که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشد و یکی از اهل جهنم نفس بکشند هر آینه مسجد و هر که در آن است بسوزد. و فرمود که در جهنم مارها هست به گندگی گردن شتران که یکی از ایشان که می گرد کسی را چهل قرن یا چهل سال درد آن می ماند، و عقربها هست به درشتی استر که اثر گزیدن آنها نیز این قدر از مدت می ماند.

و از عبد الله بن عباس منقول است که جهنم را هفت در است، و بر هر دری هزار کوه است، و در هر کوهی هفتاد هزار درّه است، و در هر درّه هفتاد هزار وادی است، و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است، و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است، و در هر خانه هفتاد هزار مار که طول هر ماری سه روز راه است، و نیشهای آن مارها به مثابه نخلهای طولانی است، می آید به نزدیک فرزند آدم و می گیرد پلک چشمان و لبهای

ص: ۱۷۳

۱- (۵۸). بحار الانوار ۸/۲۹۵، ح ۴۴.

۲- (۵۹). بحار الانوار ۸/۲۹۶، ح ۴۶.

او را و جمیع گوشت و پوست او را از استخوانهایش می کشد، پس چون می گریزد از آن مار در نهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در آن نهر فرو می رود.

و به سند معتبر از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که حق تعالی هیچ کسی را خلق نفرموده است مگر آن که منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برای او مقّرر فرموده، پس چون اهل بهشت در بهشت قرار می گیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن می شوند منادی ندا می کند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی اهل جهنم پس مشرف می شوند و نظر می کنند بسوی جهنم و منزلهای ایشان را در جهنم به ایشان می نمایند که این منازلی است که اگر معصیت الهی می کردید داخل این منازل می شدید، پس چندان ایشان را فرح و شادی روی دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی آن که از چنین عذابی نجات یافته اند. پس منادی ندا کند اهل جهنم را که به جانب بالا- نظر کنید، چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهایی که در آنجا مقّرر شده به ایشان بنمایند و بگویند به ایشان که اگر اطاعت الهی می کردید این منازل را متصرف می شدید، پس ایشان را حالی روی دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند، پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند، و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران، و این است تفسیر این آیه که حق تعالی در شأن اهل بهشت می فرماید که ایشانند وارثان که به میراث می برند بهشت را و در آن مخلّد و پایدار خواهند بود(۱).

و به سند معتبر از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم به جهنم در آیند منادی از جانب ربّ العزّه ندا کند که ای اهل بهشت و اهل جهنم اگر مرگ به صورتی از صورتها در آید خواهید شناخت او را؟ گویند نه، پس بیاورند مرگ را به صورت گوسفند سیاه سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند، و به ایشان گویند که ببینید که این مرگ است. پس حق تعالی امر فرماید که آن را ذبح نمایید و فرماید: که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست، و ای اهل جهنم در جهنم خواهید بود و شما را مرگ

ص: ۱۷۴

نخواهد بود، و این روز است که خداوند عالمیان فرموده است: که بترسان ایشان را از روز حسرت و روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و به پایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند. حضرت فرمود که مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد(۱).

شیخ سعید مفید رضی الله در کتاب اختصاص به سند سابق از جابر جعفی از پیشوای ابرار و مقتدای اخیار منبع مناقب و مفاخر امام محمد باقر - علیه السلام - روایت کرده است که چون حق تعالی اراده نماید که روح کافر را قبض نماید ملک موت را امر نماید که بروید با یاوران خود به سوی دشمن من، به درستی که من انعام کردم بر او در دنیا به انواع نعمتها و او را دعوت نمودم به سوی دار السلام که بهشت است و او ابا ورزید و به من ناسزا گفت و کافر شد به من و به نعمتهای من، پس روح پلیدش را قبض کن و بسوی جهنم انداز. پس ملک موت به سوی او آید با روی ترش و ناخوش، دیده هایش مانند برق رباینده، و صدایش مثل رعد درهم شکننده، و رنگش مانند شب تار، و نفسش مانند زبانیۀ نار، سرش در آسمان اول و یک پایش در مشرق و پای دیگر در مغرب و پاهایش بر روی هوا، و سیخی در دست داشته باشد که شعبه های بسیار در آن باشد، و پانصد نفر از اعوان او با او فرود آید، و تازیانه ها در دست داشته باشند که از میان جهنم برداشته باشند آتش جهنم از آنها مشتعل باشد، و پلاسی سیاه و اخگری از جهنم با خود بیاورند، پس ملکی از خازنان جهنم که او را سقحطائیل گویند بر او داخل شود و شربتی از جهنم در کام او ریزد که پیوسته از آن شربت تشنه باشد تا داخل جهنم شود. چون نظر آن بی سعادت بر ملک موت افتد دیده اش باز ماند و عقلش پرواز کند و خطاب نماید به ملک موت و استغاثه نماید که مرا به دنیا برگردانید، ملک در جواب گوید «كَلَّا- إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» ۶۲ نخواهد شد این و این سخنی است که در هنگام دهشت و اضطراب می گویند

ص: ۱۷۵

و فایده نمی بخشد. پس گوید ای ملک موت به کی گذارم اهل و فرزندان و عشیره خود را و آنچه داشته ام در دنیا، ملک گوید آنها را به دیگران بگذار و خود برو به سوی آتش جهنم. پس آن سیخ را بر او بزند که شعبه های آن در جمیع رگها و مفصلهای او بند شود، پس بکشد آن سیخ را و روحش را به آن جذب کند از جانب پاهای او. پس چون روح به زانوهای او رسد که حرکت نتواند کرد امر کند اعوان خود را که آن تازیانه های آتش بار را بر او فرود آورند، پس سكرات مرگ را به او بچسانند و شدت های مردن را به او برسانند، چنانچه گویا هزار شمشیر بر او می زنند، و چنان به سختی روح او را کشد مانند سیخ پر شعبه که از نمد تری بیرون کشند. پس آن سیخ را در بدن او بگرداند که از آن شعبه ها جان او را از جمیع رگها و اعضاء و بندهای بدن او بکشد، و چون جان به حلقوم او رسد ملائکه تازیانه زنند بر روی او و بر دبر او، چنانچه حق تعالی می فرماید «وَلَوْ تَرَى إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» ۶۳ یعنی:

اگر ببینی وقتی را که ملائکه قبض روح کافران می کنند می زنند روهای ایشان را و دبرهای ایشان را یا پشت سرهای ایشان را و می گویند بچشید آتش عذاب سوزنده را و ملائکه گویند به ایشان از روی غضب و شدت که بیرون کن جان خود را.

چنانچه حق تعالی فرمود است «وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» ۶۴ یعنی: اگر ببینی وقتی که ظالمان و ستمکاران در سكرات و شدت های مرگ باشند و ملائکه دستها گشاده باشند به قبض روح ایشان و گویند بیرون کنید جانهای خود را از بدنهای خود امروز جزا داده می شوید عذابی را که مورث خواریهها و مدلتها است برای شما به سبب آن که گفتید بر خدا آنچه حق نبوده و بودید تکبر کننده از قبول آیات خدا.

و اشاره به این است آن که حق تعالی فرموده است «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا» ۶۵ یعنی: روزی که ببینید ملائکه مرگ را

بشارتی و خیر و نیکی نخواهد بود برای گناهکاران و کافران و گویند ملائکه به ایشان که حرام است بر شما بهشت و ممنوعید از داخل شدن آن. و فرمود که چون روحش به در آورد بدن او را میان مطرقة و سندان گذارد و همه را درهم شکند از اطراف انگشتان او تا دیده های او، پس گند بدی از او ساطع گردد که جمیع اهل آسمانها از آن متأذی گردند و گویند لعنت خدا بر این روح کافر بد بوی که از دنیا بیرون رفت، پس لعنت کنند او را خدا و جمیع لعنت کنندگان.

پس چون روح او را به سوی آسمان اوّل بالا برند درهای آسمان را بر روی او ببندند، چنانچه خدای عزّ و جل در قرآن فرموده «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْبِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» ۶۶ یعنی گشوده نمی شود برای ایشان درهای آسمان و داخل بهشت نمی شوند تا داخل شود شتر در سوراخ سوزن، یعنی چنانچه این محال است آن نیز محال است.

پس ندا از ملاّ اعلی رسد که بر گردانید این روح پلید را بر خودش که از زمین ایشان را آفریده ام و در زمین ایشان را بر می گردانم و از زمین ایشان را بیرون می آورم مرتبه دیگر پس چون او را در تابوت گذارند شیاطین جنّیان او را بر دارند، و چون به نزدیک قبر رسانند بقعه های زمین به فریاد آیند و همه گویند خداوندا او را در میان ما جای مده تا بگذارند او را در آن گودالی که برای او مقدر شده است. و چون جسد او را در لحد گذارند زمین او را خطاب کند لا مرحبا بک خوش نیامدی ای دشمن خدا، تو چون بر پشت من راه می رفتی تو را دشمن می داشتم، و امروز که در شکم من در آمدی دشمنی من نسبت به تو زیاده شد به عزّت پروردگارم سوگند که بد مجاورتی کنم تو را و بر تو تنگ گردانم جای تو را و وحشت دهم مکان تو را و بر خلاف طمعهای تو به عمل آورم، و برای تو گودالی باشم از گودالهای جهنّم.

پس منکر و نکیر در قبر او در آیند با رویهای سیاه و چشمهای کبود، قبر را به نیشهای خود بشکافند و در میان موهای خود راه روند، و حلقه های ایشان مانند دیگ مس

سرخ باشد، و سخن ایشان مانند رعد بلند آواز باشد، و دیده های ایشان مثل برق لامع باشد، پس بانگی بر او زند که جانش به حنجره اش آید و پرسند که کیست پروردگار تو؟ و چیست دین تو؟ و کیست پیغمبر تو؟ و چیست کتاب تو و کیست امام تو؟ او در جواب گوید که نمی دانم. گویند در دنیا شک داشتی و در اینجا نیز شک داری هرگز ندانی و هدایت نیابی، پس گریزی بر او زند که صدایی از او ظاهر گردد که هر که در مشرق و مغرب عالم است بشنوند به غیر جن و انس که مصلحت در شنیدن ایشان نیست و از شدت آن صدا ماهیان بگریزند و وحشیان صحرا رم کنند و لیکن شما از آن خبردار نمی شوید، پس خدا بر او مسلط گرداند دو مار سیاه ازرق را که در روزی پنج ساعت و در شبی شش ساعت او را عذاب کند به سبب آنکه کارهای بد را از مردم پنهان می کرد و از خدا پروا نمی کرد، پس دورند از رحمت خدا آنها که ایمان به خدا ندارند، پس خدا دو ملک کور و کر بر او مسلط می گرداند که دو گرز از آهن در دست دارند و پیوسته بر او می زند تا روز قیامت، چون صبح روز قیامت شود آتش در قبر او مشتعل گردد، پس گوید وای بر من که قبرم پر از آتش شد، و در آن حال منادی او را ندا کند که ویل و عذاب و خواری تو نزدیک شده است برخیز از آتش قبر و برو به سوی آتشی که هرگز خاموش نخواهد شد، پس بیرون آید از قبر با روی سیاه و دیده های کبود و بینی در آن سر به زیر افکند با خاطر غمگین، و از زیر چشم دو دیده از جانب راست و چپ نظر کند از ترس و هراس. پس عمل خبیث او با صورت زشتی بیاید و بگوید به خدا سوگند که تو به سوی طاعت خدا دشوار می رفتی، و به سوی معصیت حق تعالی مبادرت می نمودی، در دنیا تو بر من سوار بودی و مرا مرتکب می شدی، امروز می خواهم من بر تو سوار شوم و بکشم تو را به سوی آتش جهنم، پس بر دوشهای او سوار شود و پا بر او زند تا او را به کنار جهنم رساند.

چون نظر کند بسوی ملائکه که برای او مستعد گردیده اند با زنجیرها و غلها، و لبهای خود را به دندان می گزند از خشم و غضب بر او گوید ای وای بر من کاش نامه مرا به من نداده بودند و نمی دانستم حساب من چیست، کاش می مردم و هرگز زنده نمی شدم، هیچ فایده نبخشید به من آنچه داشتم از مال و اولاد و اتباع سلطنت و

پس خداوند جبار جلیل ندا کند که بیاورید او را به سوی آتش، پس زمین در زیرش آتش سوزان گردد، و آفتاب در بالای سرش آتش گردد و آتشی بیاید و به پای او احاطه کند، او فریاد برآورد که وا عقباه آتش به سخن آید و در جوب او بگوید که خدا دور کند پاشنه های تو را که پیوسته از طاعت الهی دور بود، پس ملکی بیاید و سینه او را سوراخ کند تا پشتش و دست چپ او را از آن سوراخ بیرون برد به پشت سرش. پس نامه عملش پرواز کند از پشت سرش و به دست چپ او آید، پس گویند بخوان نامه خود را، گوید چگونه بخوانم که نامه در پشت سر من است و جهنم در پیش روی من، پس ندا رسد از خداوند جبار که گردن و پشتش را درهم شکن و پاهایش به موی پیشانی او ببند، پس فرماید که «خُذُوهُ فَعَلُوهُ» ۶۷ بگیرید او را پس غل کنید او را پس در آتش عظیم جحیم او را بیندازید. چون این ندا برسد هفتاد هزار ملک در نهایت غلظت و شدت مبادرت نمایند به سوی او برای تعظیم امر خداوند قهار، پس بعضی گوشتش را کنند و بعضی ریشش را و بعضی استخوانهایش را. پس کافر گوید آیا مرا رحم نمی کنید؟

گویند ای شقی چگونه تو را رحم کنیم و حال آن که بدبختی تو به مرتبه ایست که رحم کننده ترین رحم کنندگان خداوند عالمیان تو را رحم نمی کند، ای شقی از این آزارها به فریاد آمده، پس چگونه خواهد بود حال تو در هنگامی که تو را در میان جهنم افکنیم.

پس ملک دستی بر سینه او زند و او را در میان آتش افکند، پس هفتاد سال در درکات فرو رود، و پیوسته گوید ای کاش اطاعت خدا و رسول کرده بودم، پس سنگی از کبریت در جانب چپ او بندند که در روی او شعله ور گردد، و شیطانی از جانب راست او با او قرین گردانند، و حق تعالی هفتاد پوست در بدن او خلق نماید که گندگی هر پوستی چهل ذراع باشد به ذراع ملکی که او را عذاب کند، و ما بین هر دو پوست چهل ذراع باشد، و میان آنها پر باشد از مارهای آتش و عقربهای آتش و کرمها از آتش، و سرش مانند کوه عظیمی باشد، و رانهایش مانند کوه ورقان باشد که کوهی است در

مدینه، و لبهایش از لبهای فیل درازتر شود که در میان آتش کشد، و گوشهایش مثل دو چاه عمیق گردد، و در میان آنها سراپرده ها از آتش باشد، و آتش را از زیرش به سوی دهانش از میان شکمش مشتعل باشد و به هر درک از درکات جهنم که برسد او را به هفتاد زنجیر ببندند، که هر زنجیری هفتاد ذراع باشد، و در میان هر ذراع حلقه ها بعدد قطرات باران باشد، و اگر یک حلقه از آنها را بر روی کوههای زمین گذارند همه را بگدازد، این است که حق تعالی فرموده است «ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ» ۶۸ یعنی: پس در زنجیری که ذرعش هفتاد ذراع است او را در آورید.

و حضرت فرمود: که پس بر او هفتاد پیراهن بپوشانند از قطران جهنم، و قطران روغنی است بسیار بد بو و غلیظ چسبنده و سوزنده که بر بدن شتر گر، می مالند و روهای ایشان را آتش فرو گیرد، چنانچه خدا در قرآن یاد کرده است «سَيَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ» ۶۹ و در بدنش به قدر انگشتی نباشد، مگر آن که در آن حلیه از آتش بوده باشد و در پاهایش زنجیرهای آتش و بر سرش تاجی شصت ذراع از آتش، و در سرش سیصد و شصت سوراخ بوده باشد که مانند گلخن از آنها دود بیرون آید از هر جانب، و مغز سرش به جوش آید و بر دوشهایش جاری گردد، و سیصد و شصت نهر از چرک و ریم و قیح و صدید از بدن پلیدش جاری گردد.

و با این حال جایش بر او چندان تنگ باشد مانند سرنیزه در میان آهن پس از تنگی منزلها بر ایشان و بوی بد و سیاهی و تاریکی و زبانها و صداها و فریاد، روهای ایشان تیره گردد و کرمهای بدنهای ایشان بزرگ شوند و چنگالها مانند چنگال گربه و عقارب به هم رسانند که گوشت و استخوان ایشان را گزند و خورند و خون ایشان را آشامند و خوردنی و آشامیدنی به غیر اینها نداشته باشند، پس ملکی دستی بر سینه او زند و او را سرنگون در درک دیگر افکند، پس هفتاد هزار سال دیگر از سر برود تا به حطمه برسد او را و شیطانش را درهم شکنند و او با شیطان دیگر در یک زنجیر باشند هر گاه

شیطان نظر بر روی قبیح او کند روی ترش کند.

پس کافر با شیطان گوید: «یا لَئِتَ بَیْنِی وَ بَیْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبَسَّ الْقَرِیْنُ» ۷۰ ای کاش می بود میان من و تو دوری مشرق از مغرب پس بد قرین و همنشین می باشی تو مرا، پس گوید: وای بر تو مرا گمراه کردی قدری از عذاب مرا تو بردار، شیطان گوید: ای شقی چگونه من از تو چیزی از عذاب خدا بردارم و من و تو امروز هر دو در عذاب شریکیم.

پس باز ملک عذاب گریزی بر سر او زند که هفتاد هزار سال دیگر در درکات جهنم فرو رود تا به چشمه برسد که آن را آنیه نامند، چنانچه حق تعالی فرموده «تُسْقَى مِنْ عَیْنِ آنِیهِ» ۷۱ حضرت فرمود که آن چشمه ایست که گرمی و پختن آن به نهایت رسیده است و بر آن آتش افروخته اند از روزی که خدا جهنم را آفریده است همه چشمه های جهنم ساکن می شوند، و این چشمه هرگز ساکن نمی گردد و همیشه در جوش است از شدت حرارتش.

پس ملائکه گویند: ای گروه اشقیای نزدیک بیاید و از این چشمه بنوشید، چون روی بگردانند و امتناع نمایند ملائکه گرزها بر ایشان زنند و گویند «ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ» ۷۲ یعنی: بچشید عذاب آتش سوزنده را این عذابها به سبب آن عملها است که به دستهای خود کرده اید و پیش فرستاده اید، و نیست پروردگار تو ستم کننده نسبت به بندگان، پس کاسه از آهن بیاورند مملو از آنیه، چون به نزدیک روی ایشان بیاورند لبهای ایشان بالا جهد و گوشتهای روی ایشان فرو ریزد، و چون جرعه از آن در شکم ایشان داخل شود آنچه در شکم ایشان است از احشا و امعاء گداخته شود و از زیر ایشان به در رود و پوستهای ایشان بگدازد. پس گرز دیگر بر سر او زند که هفتاد هزار سال دیگر در درکات جهنم فرو رود تا به سعیر رسد در آنجا آتش جهنم بر روی ایشان مشتعل گردد، و از زبانه آتش دیده های ایشان کور شود، پس گریزی بر سر او زند که هفتاد هزار سال

دیگر فرو رود تا به درخت زقوم برسد، و آن درختی است که از اصل جحیم و بیخ می روید و میوه آن در قیح منظر و هایل (۱) بودن گویا سرهای دیوان است، و بر آن درخت هفتاد شاخ از آتش هست، و در هر شاخی هفتاد هزار میوه هست که هر یک در قباح منظر و بد بویی به سر شیطان می ماند و آن درخت بر روی سنگ بسیار نرم لغزنده روئیده باشد مانند آئینه، و از اصل آن سنگ تا بیخ درخت هفتاد هزار سال راه باشد، و شاخهای آن درخت از آتش آب خوردند و برگها و میوه های آن از آتش باشد. پس ملائکه به او گویند و جبر نمایند که بالا رو و هر چند بالا رود پایش لغزد و به زیر آید، پس هفتاد هزار سال در این عذاب و شدت و تعب باشد تا به اصل زقوم رسد، چون میوه از آن به دهان گذارد از صبر تلخ تر و از مردار گندیده تر و از آهن سخت تر باشد، و چون در شکمش داخل شود به جوش آید مانند آب جوشان که غلیان نماید، پس به یاد آورند و حسرت برند بر طعامهای نیکو و میوه های لذیذ که در دنیا می خوردند و کفران نعمتها می نمودند، و در اثنای این حال ملائکه ایشان را فرو کشند، پس سالها در ظلمت و تاریکیهای جهنم فرو روند، و چون بر آتش قرار گیرند صدایی از ایشان ظاهر شود مانند صدای ماهی که در میان تابه بریان کنند، پس ایشان را از درخت زقوم بیندازند به سوی رودی چند که از مس گداخته جاری باشند و از آتش جهنم بسیار گرم تر باشد، و آن رودخانه جوشد و ایشان در آنها غوطه خوردند تا آن که بعد از سالها ایشان را به ساحلها افکنند که در کنار آن رودها است.

پس در آن ساحلها جانوران آتش جهنم بر ایشان حمله نمایند از مارها مانند شتران مست و کژدمها مانند استرهای سیاه، و هر عقربی شصت بند در پشت داشته باشند، و در هر بندی سبویی از زهر بوده باشد، پس به هر کافری هفتاد هزار مار سیاه کبود چشم هفتاد هزار کژدم بچسبند، و هفتاد هزار سال بر ایشان زهر ریزند که سوختن آتش را فراموش کنند، پس پناه برند به درخت زقوم و به هر شاخی از آن هفتاد هزار کس بچسبند و خود را بیاویزند که آن شاخ نشکند و خم نشود، پس آتش از دبر ایشان داخل

ص: ۱۸۲

شود و از دهان ایشان زبانه کشد لبهایشان بریان شود و دلهایشان پرواز کند و گوشه‌های ایشان بریان شود و پیه ایشان بگدازد، پس غضب خداوند حیّ قیوم بر ایشان شدید گردد و فرماید که ای مالک بگو به ایشان که بچشید که زیاد نمی‌کنم شما را مگر عذاب، ای مالک برافروز آتش را بر ایشان که شدید است غضب من بر کسی که مرا ناسزا گفته بر عرش عظمت و جلال من و سبک شمرده است حق مرا و منم خداوند جبار، پس ندا کند مالک که ای اهل ضلال و گمراهی و استکبار و صاحبان نعمت بسیار در دنیا چگونه می‌یابید عذاب آتش سقر را؟ ایشان گویند دل‌های ما را بریان کرد و گوشت‌های ما را خورد و استخوان‌های ما را درهم شکست و ما را فریادرس و یآوری نیست.

پس مالک گوید به عزّت پروردگرم که زیاد نمی‌کنم برای شما مگر عذاب، ایشان گویند اگر عذاب کند ما را پروردگار ما بر ما هیچ ستم نکرده است، پس مالک گوید «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» ۷۴ پس اعتراف کردند به گناهان خود، پس دوری از رحمت باد اصحاب سعیر را.

پس خداوند جبار باز غضب فرماید و گوید ای مالک دیگر برافروز آتش را بر ایشان، پس غضب می‌نماید مالک و ابر سیاهی بر می‌انگیزد بر سر ایشان که همه را فراگیرد، پس ندا می‌کند ایشان را که اوّل و آخر و افضل و ادنای ایشان همه بشنوند و می‌گوید چه می‌خواهید که بر شما بیاورم؟ ایشان فریاد برآوردند که آب سرد و عطش‌زهی تشنگی و طول مذلت و خواری که ما را فرو گرفته است، پس به عوض آب سرد بیارد بر ایشان سنگها و قلابها و چرک و ریم و کرم‌های آتش که رویهای ایشان را بار دیگر بسوزاند، و دیده‌های ایشان را کور کند، و استخوان‌های ایشان را بشکند، پس در آن هنگام فریاد و ناله و ثبوراه برآوردند، و چون استخوان‌ها بی‌گوشت بماند بار دیگر به امر خداوند قهار مالک آتش برافروزد بر ایشان که استخوان‌های ایشان مانند هیزم بسوزد.

پس بار دیگر ایشان را برگرداند و هفتاد خریف که هر خریف هزار سال است یا زیاده در آتش بسوزند، پس درهای جهنّم را بر روی ایشان ببندند، و از هر دری تا دری پانصد سال راه است، پس هر یک از ایشان را در میان سه تابوت از آتش جهنّم بگذارند هر

یک بر روی دیگری که سخن ایشان را کسی نشنود مگر آن که فریادی کنند مانند ناله استر و فریاد خر و صدای سگ و کران و لالان و کوران باشند، و به غیر ناله ایشان سخنی شنیده نشود، پس درهای جهنم را بر ایشان ببندند و عمودها را بر ایشان بشکنند، و چنانچه حق تعالی فرموده است «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ فِي عَمَدٍ مُّمدَّده» ۷۵ پس هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمی شود، و هرگز غمی از ایشان بیرون نمی رود، نه شفاعت کننده دارند از ملائکه، و نه دوستی و یاری از اهل بهشت، و حق تعالی یاد ایشان را از خاطره های بندگان محو می کند که هرگز ایشان را یاد نکنند (۱).

تمام شد حدیث ای عزیز، آن است احوال نیکوکاران که شنیدی، و این است احوال اشقیاء و کافران که شمه مذکور شد، اگر به قیامت و حشر اعتقاد داری و فرموده خدا و رسول و ائمه هدی باور می کنی تا عمر باقی است و تا کلامی بر زبان جاری است و درگاه توبه مفتوح است، فکر خود بکن و به تدارک ما فات و محو سیئات به سیلاب عبرات و افشای ذخایر طاعات که ماده سعادات و وسیله قربات است مشغول شو و عمر شریف را که سرمایه تحصیل سعادت ابدی و نقد تجارت ارباح اخروی است به باطل ضایع مکن، و به لهو و لعب صرف منما که زود باشد که یک ساعت او را آرزو کنی و میسر نشود، و استدعای بازگشت دنیا کنی و به دست نیاید.

امید که حق تعالی به فضل کامل و لطف شامل خود این غریق بحر خطا را با سایر برادران ایمانی به ساحل نجات رساند و از عقوبات ابدی نجات بخشیده به درجات عالیة باقیة بهشت جاوید فایز گرداند به محمد و آله الطاهرین.

و الحمد لله أولا و آخرا، و صلی الله علی سید المرسلین محمد و عترته الاکرمین، و لعنه الله علی أعدائهم أجمعین.

و تمام شد استنساخ این شش رساله با تحقیق و تصحیح و تعلیق در روز عید غدیر سنه ۱۴۰۸ هجری قمری به دست این حقیر ناچیز سید مهدی رجایی در شهر مقدس قم حرم اهل بیت علیهم السلام.

ص: ۱۸۴

رسالة حكمة و فلسفه شهادت امام حسين عليه السلام

حكمة و فلسفه شهادت امام حسين عليه السلام

تأليف علامه مجلسي تحقيق سيد مهدي رجائي

ص: ١٨٥

الحمد لله الذي خصّ البلاء بالانبياء ثم الاوصياء ثم الامثل فالامثل من الاولياء، و الصّلاه و السّلام على سيّد أصحاب البلاء محمّد و عترته النجباء المختارين للشهادة شوقا الى اللقاء.

و بعد، چنین گوید احقر عباد الله محمد باقر بن محمد تقی - عفی الله عنهما - که این رساله ای است که در بیان حکمت شهادت سیّد شهداء و قرّه العین سیّد انبیاء و جگر گوشه علی مرتضی امام حسین بن علی، شهید کربلا - صلوات الله علیهم، و لعنه الله علی أعدائهم ما بقیت الارض و السّماء - و رفع بعضی از شبهات که در این باب به خاطر اکثر شیعیان می رسد.

ابن بابویه به سند معتبر از عبد الله بن فضل روایت کرده است که گفت به خدمت حضرت صادق - علیه السلام - عرض کردم که یا بن رسول الله، به چه علّت روز عاشورا روز اندوه و جزع و مصیبت و گریه است، و روزی که حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - به عالم بقا رحلت فرمود، و روزی که حضرت فاطمه - صلوات الله علیها دار فانی را وداع نمود، و روزی که حضرت امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - شهید شد، و روزی که حضرت امام حسن - علیه السلام - مسموم گردید، در جزع و مصیبت مثل آن روز نیست؟ حضرت فرمود که روز شهادت حسین - علیه السلام - مصیبت آن از جمیع روزها عظیم تر است، زیرا که اصحاب کسا و آل عبا گرامی ترین خلق بودند نزد حق تعالی، و مردم ایشان را با یکدیگر مشاهده می کردند، و آیات و کرامت فضل ایشان با یکدیگر نازل می شد. پس چون حضرت

رسالت - صلی الله علیه و آله از دنیا رفت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - در میان مردم بودند، و خود را به دیدن ایشان تسلی می دادند، پس چون حضرت فاطمه - علیها السلام از دنیا رفت مردم خود را به ملاقات امیر المؤمنین و حسن و حسین - علیهم السلام - تسلی می دادند، و چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهید شد دیدن حسن و حسین - علیهما السلام - موجب تسلی مردم می گردید، و چون حضرت امام حسن - علیه السلام - شهید شد مردم به ملاقات وافر البرکات حضرت امام حسین - علیه السلام - درد مصیبت و مفارقت و اندوه آن بزرگواران را مداوا می کردند و دیده خود را به لقای او روشن می گردانیدند.

و چون حضرت امام حسین - صلوات الله علیه - شهید شدند کسی از آل عبا نماند که مردم خود را به دیدن او تسلی دهند، پس رفتن آن حضرت مثل رفتن همه ایشان بود، و به این سبب روز مصیبت آن حضرت، بدترین روزهاست.

راوی گفت: یا بن رسول الله آیا دیدن علی بن الحسین - علیه السلام - موجب تسلی مردم نمی گردید؟

فرمود: بلی علی بن الحسین سید عابدان و پیشوای مردمان و حجت خداوند عالمیان بود بعد از پدر بزرگوار خود، و لیکن حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - را ملاقات نکرده بود، و از او حدیث نشنیده بود، و علمش به میراث از پدر و جد به او رسیده بود، و مردم حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را پیوسته با حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - دیده بودند و در مجالس و مشاهد متعدده، ایشان را با یکدیگر ملاقات کرده بودند و از آن حضرت فضایل و مناقب ایشان را شنیده بودند و هر یک از ایشان را که می دیدند همه را به خاطر می آوردند و متذکر آن احوال و اقوال می گردیدند.

چون حضرت امام حسین - صلوات الله علیه - رفت هیچ کس نماند که به دیدن او متذکر آن مشاهد و مواقف شوند و آن فضائل و مناقب را به یاد آورند، پس گویا در آن روز همه ایشان رفتند و به این سبب مصیبت آن حضرت عظیم ترین مصیبت هاست.

راوی گفت: یا بن رسول الله پس چگونه سنّیان روز عاشورا را روز برکت می شمارند؟

حضرت گریست و فرمود: چون جدّم حسین - علیه السلام - شهید شد مردم در شام تقرّب جستند به سوی یزید پلید - علیه اللعنه و العذاب الشدید - و احادیث از برای او وضع کردند و اموال و جوائز گرفتند و از جمله احادیثی که از برای او وضع کردند احادیث فضیلت و برکت این روز بود تا آن که مردم عدول نمایند از جزع و گریه و مصیبت و اندوه به سوی فرح و شادی و تبرک و تهیّه کردن امور و مهیّا کردن آذوقه ها، خدا حکم کند میان ما و ایشان.

پس حضرت فرمود: ای پسر عمّ ضرر این احادیث بر اسلام و اهل اسلام کمتر است از آنچه وصف می کنند جماعتی که محبّت ما را بر خود بسته اند و دعوی می کنند که اعتقاد به امامت ما دارند و مع ذلک دعوی می کنند که حسین - علیه السلام - کشته نشد و در نظر مردم چنین نمود که او کشته شده است، چنانچه عیسی بن مریم - علیه السلام - در نظر مردم نمود که کشته شد و در واقع کشته نشد، پس بنا بر گفته این جماعت باید که عقابی و عتابی و ملامتی بر بنی امیه نباشد.

ای پسر عمّ هر که دعوی کند که حسین - علیه السلام - کشته نشد پس تکذیب رسول خدا کرده است و ائمه هدی را به دروغ نسبت داده است در خبرهایی که ایشان به قتل آن حضرت داده اند، و هر که ایشان را تکذیب کند کافر است به خداوند عظیم و خونس مباح است برای هر که بشنود این سخن را از او.

پس راوی گفت: یا بن رسول الله چه می فرمایی در باب جماعتی از شیعیان شما که این اعتقاد دارند؟

حضرت فرمود که آنها از شیعیان من نیستند و من از ایشان بیزارم. پس حضرت فرمود: خدا لعنت کند غالیان را که در حق اهل بیت غلو می کنند و از حد به در می روند و مفوضه را که می گویند حق تعالی خلق عالم را به ایشان گذاشته است، زیرا که ایشان صغیر شمرده اند معصیت خدا را، و کافر شده اند به خدا و شریک برای خدا قرار داده اند و گمراه شده اند و مردم را گمراه کرده اند، برای آن که اقامه فرائض خدا

نکنند، و حقوق خدا و خلق را ادا نمایند(۱).

و شیخ طبرسی و کلینی به سند معتبر روایت کرده اند که فرمانی به خط حضرت صاحب الامر - علیه السلام - بیرون آمد که قول آنها که دعوی می نمایند که امام حسین - علیه السلام - کشته نشده کفر است، و تکذیب رسول و ائمه است، و ضلالت و گمراهی است(۲).

و ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که ابو الصلت هروی به خدمت حضرت امام رضا - علیه السلام - عرض کرد که گروهی در کوفه هستند که دعوی می کنند که حسین بن علی - علیهما السلام - کشته نشد و حق تعالی شباهت او را بر حنظله بن أسعد شامی افکند و آن حضرت را به آسمان بالا برد چنانچه عیسی را به آسمان بالا برد، و این آیه را حجت می سازند «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»(۳) یعنی قرار نداده است خدا از برای کافران بر مؤمنان راهی و تسلطی.

حضرت فرمود: دروغ می گویند، بر ایشان باد غضب و لعنت خدا، و کافر شده اند ایشان به تکذیب کردن پیغمبر خدا - صلی الله علیه و آله - که خبر داد که آن حضرت کشته خواهد شد، به خدا سوگند که کشته شد حسین و کشته شد کسی که بهتر بود از حسین یعنی امیر المؤمنین و امام حسن - علیهما السلام - و هیچیک از اهل بیت رسالت نیست مگر آن که کشته می شویم و مرا به زهر شهید خواهند کرد به مکر و حيله، [و این] خبر رسیده است به من از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و خبر داده است آن حضرت را جبرئیل از جانب خداوند عالمیان.

و مراد حق تعالی در آن آیه، آن است که کافر را حجتی بر مؤمن نیست و چگونه این معنی تواند مراد بود؟ و حال آن که حق تعالی در قرآن خبر داده است که کافران بسیاری از پیغمبران را به ناحق کشته اند، و لیکن با وجود کشتن ایشان، حجت

ص: ۱۸۹

۱- (۱). علل الشرایع شیخ صدوق ص ۲۲۵-۲۲۷، بحار ج ۴۴/۲۶۹-۲۷۱.

۲- (۲). احتجاج شیخ طبرسی ج ۲/۲۸۳، بحار الانوار ج ۴۴/۲۷۱ ح ۳.

۳- (۳). سورة نساء: ۱۴۱.

و ابن بابویه و صاحب کتاب احتجاج روایت کرده اند که محمد بن ابراهیم طالقانی گفت که روزی من نزد شیخ ابو القاسم حسین بن روح که از نواب حضرت صاحب الامر - علیه السلام - است بودم با جماعتی که علی بن عیسی قصری در میان ایشان بود، پس مردی برخاست و گفت: می خواهم مسأله ای از تو سؤال کنم، شیخ ابو القاسم گفت: بپرس از هر چه خواهی؟ گفت: مرا خبرده که حسین بن علی - علیهما السلام - آیا ولّی خدا بود؟ گفت: بلی. گفت: آیا قاتل او - لعنه الله علیه - دشمن خدا بود؟ گفت: بلی. آن مرد گفت: آیا جایز است که خدا دشمن خود را بر دوست خود مسلط گرداند؟

شیخ گفت: آنچه می گویم بفهم و بدان که مردم حق تعالی را نمی توانند دید، و همه کس کلام الهی را بی واسطه نمی توانند شنید، و لیکن جناب مقدّس ایزدی رسولی از جنس و صنف ایشان برای ایشان می فرستد که مثل ایشان باشد، زیرا که اگر رسول ایشان به صورت ایشان نمی بود و از غیر صنف ایشان بود، هر آینه از ایشان نفرت می کردند، و قبول قول ایشان نمی کردند، و چون از جنس ایشان بودند و طعام می خوردند و در بازارها راه می رفتند گفتند: نیستید شما مگر مثل ما، پس قبول نمی کنیم از شما تا بیاورید چیزی که ما از اتیان به مثل آن عاجز باشیم و بدانیم که به آن سبب خدا شما را مخصوص گردانیده است به رسالت و خلافت خود.

پس حق تعالی برای ایشان معجزه ای چند مقرر کرد که سایر خلق عاجز بودند از اتیان به مثل آنها، پس بعضی از ایشان بعد از انداز و تخویف، طوفان آورد و متمرّدان قوم خود را غرق کرد، و بعضی را در آتش انداختند و حق تعالی آتش را بر او سرد و سلامت گردانید، و بعضی از سنگ سخت ناقه بیرون آورد که از پستانش شیر جاری بود، و بعضی از ایشان دریا را شکافت و از سنگ خشک چشمه ها جاری گردانید و عصا را اژدها کرد، و بعضی از ایشان کور و پیس(۲) را شفا داد و مرده را به اذن خدا زنده

ص: ۱۹۰

۱- (۴). عیون اخبار الرضا شیخ صدوق ج ۲/۲۰۳ ح ۵، بحار الانوار ج ۴۴/۲۷۱ ح ۴.

۲- (۵). پیس: بیماری پوستی که در اثر آن لکه های سفید بر روی پوست بدن پیدا می شود.

کرد، و خبر داد ایشان را به آنچه می خوردند و در خانه ها ذخیره می کردند. و بعضی از ایشان ماه برای او شکافته شد، و حیوانات با او سخن گفتند.

چون این معجزات را آوردند و امتهای ایشان عاجز شدند از اتیان به مثل آنها، پس حق تعالی به مقتضای لطف خود نسبت به بندگان و حکمت کامله خود، پیغمبران خود را با این معجزات گاهی غالب گردانید و گاهی مغلوب، و در حالتی قاهر گردانید و در حالت دیگر مقهور، زیرا که با این معجزات و خوارق عادات در جمیع احوال غالب و قاهر بودند و به بلاها و مصائب ممتحن نمی شدند، هر آینه مردم ایشان را خدایان می دانستند، و هر آینه نمی دانستند فضیلت صبر ایشان را بر بلاها، و لیکن حق تعالی در این امور احوال ایشان را مثل احوال دیگران گردانید، تا آن که در حال بلا و محنت صابر باشند، و در حالت رخا و عافیت شاکر باشند، و در جمیع احوال خود در مقام تواضع و فروتنی باشند، و تکبر و تجبر ننمایند، و مردم بدانند که ایشان را خدایی هست که او خالق و مدبر ایشان است، پس آن خداوند را عبادت و اطاعت کنند، و حجت خدا تمام باشد بر کسی که در حق ایشان از حد به در رود و دعوی پروردگار از برای ایشان کند، یا معانده و مخالفت و عصیان ایشان نماید، و آنچه ایشان آورده اند از جانب خدا انکار کند، تا آن که هر که هلاک شود بعد از اتمام حجت هلاک شود، و هر که نجات یابد به دلیل و برهان نجات یابد. پس شیخ ابو القاسم - رضی الله عنه اظهار نمود آنچه گفتم از پیش خود نگفتم، و از حضرت صاحب - علیه السلام - شنیدم (۱).

و ابن بابویه و حمیری به سند صحیح و موثق روایت کرده اند که از حضرت صادق - علیه السلام - پرسیدند که حق تعالی در قرآن می فرماید: آنچه به شما می رسد از مصیبتی، پس به سبب آن چیزی است که کسب کرده است آن را دستهای شما و عفو می کند خدا از گناه بسیار (۲). پس چه می فرمایید در آنچه رسید به امیر المؤمنین - علیه السلام - و اهل بیتش، آیا به کرده های ایشان بود؟ و حال آن که ایشان اهل

ص: ۱۹۱

۱- (۶). کمال الدین شیخ صدوق ص ۵۰۷، علل الشرایع شیخ صدوق ص ۲۴۲، احتجاج شیخ طبرسی ج ۲/۲۸۷، بحار الانوار ج ۲۷۳/۴۴-۲۷۴.

۲- (۷). سوره شوری: ۳۰.

بیت عصمت و طهارت بودند، و خود را به لوث گناهی نیالوده بودند.

حضرت فرمود: این آیه در حق ایشان نیست، و لیکن حق تعالی مخصوص می گرداند دوستان خود را به مصیبتها برای آن که مزد دهد ایشان را به ثوابها، و درجات ایشان را مضاعف گرداند بی آن که گناهی کرده باشند، چنانچه حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - بی آن که گناهی کرده باشد روزی هفتاد مرتبه استغفار می کرد(۱).

و صفار به سند معتبر روایت کرده است که روزی گروهی از اصحاب حضرت امام محمد باقر - علیه السلام در خدمت آن حضرت نشستند، فرمود: عجب دارم از گروهی که ولایت ما را اختیار کرده اند و ما را امام می دانند و اطاعت ما را بر خود واجب می شمارند مانند طاعت خدا، و به ضعف عقلهای خود مرتبه ما را پست می کنند، و عیب می کنند بر جماعتی که ما را می شناسند و رتبه ما را می دانند و کمالات ما را بیان می فرمایند، و ایشان را نسبت به غلو می دهند، آیا گمان دارید که خداوند عالمیان اطاعت دوستان خود را بر خلق واجب گرداند، و از ایشان مخفی دارد اخبار آسمانها و زمین را، و بر ایشان نرساند آنچه بر ایشان و دیگران واقع می شود.

حمران گفت: فدای تو شوم، مرا خبر ده که چگونه بود امر علی بن ابی طالب و حسن و حسین صلوات الله علیهم، که خروج کردند و به دین خدا قیام نمودند و اهل طغیان و جور بر ایشان غالب شدند و ظفر یافتند؟

حضرت فرمود: ای حمران در علم الهی چنین گذشته بود و چنین مقرر شده بود، و به فرموده رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خروج کرد هر که خروج کرد از ما، و از روی علم و دانایی ساکت شد هر که ساکت شد از ما. ای حمران اگر وقتی که بلا نازل می شد و اهل جور بر ایشان غالب می شدند از خدا سؤال می کردند که ملک و پادشاهی آن طاغیان را بر طرف می کرد زودتر از آن که کسی رشته را بگسلد و دانه های آن از هم بریزد، و لیکن ایشان در مقام رضا و تسلیم بودند، و آنچه حق تعالی صلاح ایشان را در آن می دانست غیر آن نمی خواستند. ای حمران آنچه به ایشان رسید برای

ص: ۱۹۲

گناهی نبود که مرتکب شده باشند، و عقوبت معصیتی نبود که مخالفت خدا در آن کرده باشند، و لیکن برای آن بود که خدا می خواست که به آن درجات عالیه در بهشت برسند، پس چیزهای بد در حق ایشان به خاطر خود مرسان(۱).

و ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که مردی از حضرت صادق - علیه السلام - پرسید، که یا بن رسول الله چه سبب داشت که اصحاب حضرت امام حسین - علیه السلام - با آن که می دانستند که کشته می شوند اقدام بر جهاد می نمودند و بی باکانه خود را در دریای جنگ می افکندند.

حضرت فرمود: پرده از پیش دیده ایشان برداشته بودند، و منزلهای خود را در بهشت دیده بودند، پس مبادرت می کردند که کشته شوند و به منزلهای خود برسند، و حوریان خود را در بر گیرند(۲).

و قطب راوندی به سند صحیح از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین - صلوات الله علیهما - فرمود: من با پدرم بودم در شبی که صبحش شهید شد، در آن شب به اصحاب خود گفتم؛ اینک شب در آمد و راه گریختن بر شما گشوده شد، پس این شب را غنیمت شمارید و بگریزید که این گروه جفا کار مرا می طلبند و با دیگری کار ندارند، و اگر مرا بکشند از پی شما نخواهند آمد، و من بیعت خود را از گردن شما گشودم، ایشان گفتند که خدا سوگند که این هرگز نخواهد شد.

حضرت فرمود که فردا کشته خواهید شد و یکی از شما به در نخواهد رفت، ایشان گفتند؛ حمد می کنیم خداوندی را که ما را مشرف کرده است به این کرامت که با تو شهید شویم، پس ایشان دل بر شهادت گذاشتند، و حضرت دعا کرد ایشان را و فرمود که سر بالا کنید و نظر کنید. چون نظر کردند درجات و منازل خود را در بهشت دیدند، پس حضرت منزل هر یک را به او نشان داد، تا آن که همه منازل خود را شناختند، و حور و قصور و نعمتهای موفور خود را دیدند، و به این سبب در آن صحرا روی به نیزه و

ص: ۱۹۳

۱- (۹). بحار الانوار ج ۲۷۶/۴۴-۲۷۷ از بصائر الدرجات شیخ صفار.

۲- (۱۰). علل الشرایع شیخ صدوق ص ۲۲۹، بحار الانوار ج ۲۹۷/۴۴ ح ۱.

شمشیر می رفتند، که زودتر به منزل خود برسند و به نعیم ابدی متنعم گردند(۱).

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام محمد تقی - علیه السلام - روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - می فرمود چون کار بر پدرم تنگ شد، و آن کافران از هر سو آن حضرت و اصحابش را در میان گرفتند اهل آن معرکه احوال آن حضرت را بر خلاف احوال خود دیدند، زیرا که دل‌های ایشان ترسان شده بود و رنگ‌های ایشان متغیّر گردیده بود، و مفاصل بدن ایشان می لرزید، و آن حضرت با مخصوصان اهل بیت او روی های ایشان شگفته بود، و رنگ ایشان افروخته بود، و سکون قلب و اطمینان جوارح ایشان بیشتر شده بود.

پس بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند نظر کنید بسوی این شیر بیشه شجاعت که پروا از مردن ندارد و آرزومند شهادت است.

حضرت چون سخن ایشان را شنید فرمود: صبر کنید ای فرزندان بزرگواران که نیست مرگ از برای شما مگر به منزله پلی که از آن در گذرید، و از شدت و بد حالی منتقل شوید بسوی نعیم ابدی و بهشت جاودانی، پس کیست از شما که نخواهد از زندانی به قصری منتقل شود، و نیست مرگ برای دشمنان شما مثل کسی که از قصر و قباب بسوی زندان و عذاب رود. بدرستی که پدرم مرا خبر داد که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر است، و مرگ جسر مؤمنان است بسوی بهشتهای ایشان و جسر کافران است بسوی عذابهای ایشان، و من هرگز دروغ نگفته ام و از پدران خود دروغ نشنیده ام(۲).

و ایضا به سند معتبر از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که روزی حضرت علی بن الحسین - علیهما السلام - نظر کرد بسوی عبیدالله پسر عباس بن علی بن ابی طالب و آب از دیده مبارکش روان شد و فرمود: هیچ روزی بر حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - سخت تر نبود از روز احد که عمّ او شیر خدا و رسول حمزه بن عبدالمطلب در آن روز شهید شد، و بعد از آن، روز موته بود که پسر عمّ او جعفر بن ابی

ص: ۱۹۴

۱- (۱۱). بحار الانوار ج ۲۹۸/۴۴ ح ۳ از خرایج شیخ قطب الدین.

۲- (۱۲). معانی الاخبار شیخ صدوق ص ۲۸۸-۲۸۹، بحار الانوار ج ۲۹۷/۴۴ ح ۲.

پس حضرت فرمود که روزی به روز حسین - علیه السلام - نمی رسد که سی هزار نامرد که دعوی می کردند که از این ائمت اند، آن امام مظلوم را در میان گرفتند و هر یک تقرّب می جستند بسوی خدا به ریختن خون او را، و ایشان را موعظه می کرد و خدا را به یاد ایشان می آورد، و پند پذیر نشدند و دست از او برداشتند، تا آن که او را به جور و ستم و عدوان شهید کردند.

پس فرمود که خدا رحمت کند عباس را که جان فشانی کرد و مردانگی کرد و جان خود را فدای برادر خود گردانید، تا آن که دستهایش را بریدند، پس حق تعالی به عوض دستهای او دو بال به او کرامت کرد که به آن بالها با ملائکه در بهشت پرواز می کند، چنانچه جعفر بن ابی طالب را دو بال داده. و بدرستی که عباس را نزد خداوند عالمیان منزلتی هست که جمیع شهدا در روز قیامت آرزوی منزلت او می کنند(۱).

و ابن قولویه به سند معتبر از حضرت صادق - علیه السلام - روایت کرده است که هیچ شهیدی نیست مگر آن که آرزو می کند که کاش با حسین - علیه السلام - شهید شده بودم و با او داخل بهشت می شدم(۲). ای شیعیان و مؤمنان بدانید که واقعه ای از این شنیع تر و مصیبتی از این فظیح تر از ابتدای عالم تا انقضای بنی آدم واقع نشده و نخواهد شد، و باید که وقوع این امر باعث مزید اعتقاد شیعیان و محبان اهل بیت - علیهم السلام - گردد، زیرا که هر که در این دنیا مرتبه اش نزد حق تعالی عظیم تر است بلای او سخت تر و ابتلای او بیشتر است، و دوستان خدا آرزومند این بلاها و شدتها می باشند، و پیوسته از حق تعالی به دعا و تضرع، مرتبه شهادت و شدت مصیبت را می طلبند، و آنها که دوست و معبود خود را شناخته اند سر باختن در راه او را اعظم سعادتها می دانند، و تعبهای ایشان راحت است، و رضای محبوب ایشان در هر چه باشد منتهای لذت ایشان است، و بسیاری از پیغمبران را پوست سر کردند، و به بدترین سیاستها کشتند.

ص: ۱۹۵

۱- (۱۳). امالی شیخ صدوق ص ۴۱۴، بحار الانوار ج ۲۹۸/۴۴ ح ۴.

۲- (۱۴). کامل الزیارة شیخ ابن قولویه ص ۱۱۱، بحار الانوار ج ۲۹۸/۴۴-۲۹۹.

و در احادیث معتبره وارد شده است که اکثر پیغمبران از قوم خود مذلتها و آزارهای عظیم کشیدند، و حق تعالی برای کرامت پیغمبر آخر الزمان آن آزارها را بر اهل بیت آن حضرت مقرر گردانید که موجب رفع درجات او و ایشان گردد، و اکثر ایشان در هنگام نزول بلا از روی حتم دعا می کردند، و حق تعالی دعای ایشان را رد نمی کرد، و اگر دعا می کردند که آسمان به زمین آید یا زمین سرنگون شود البته می شد، و لیکن به قضای خدا راضی بودند و خواهان سعادت شهادت بودند.

و هر چند افواج ملائکه و جن به یاری آن حضرت می آمدند قبول نمی کرد، برای آن که می دانست که حق تعالی می خواهد که او به درجه رفیعۀ شهادت برسد، و حجت خدا را بر خلق تمام کند، و می دانست که اگر خدا خواهد بدون یاری ملائکه و جنیان او را نصرت می تواند داد لهذا قبول نکرد، و دانست که فرستادن ایشان برای اظهار عزت و کرامت او است نزد حق تعالی. چنانچه منقول است که از حضرت لقمان - علیه السلام - پرسیدند که چرا پیغمبری را قبول نکردی؟ گفت: که اگر خدا می خواست که البته من پیغمبر شوم به اختیار من نمی گذاشت.

و جمیع پیغمبران و اوصیا آرزوی منزلت آن حضرت می کردند، و آن حضرت در دل شاد بود به رفتن و در راه دوست کشته شدن، و آن سخنان که به ظاهر می فرمود برای اتمام حجت بر آن کافران بود، چنانچه از اخبار پیش ظاهر شد.

و آن جمعی که در خدمت آن حضرت بودند و رشحه ای از دریای معرفت آن لجه علم ربّانی به ایشان رسیده بود از روی شوق خود را به کشتن می دادند و از الم تیر و نیزه و شمشیر پروا نداشتند.

و از حضرت امام محمد باقر - علیه السلام - منقول است که حق تعالی مؤمن را به هر بلا مبتلا می گرداند، و نیست بلا مگر از برای مؤمن، و لیکن او را از کوری و شقاوت آخرت نجات می دهد. پس فرمود که حضرت امام حسین - علیه السلام - در صحرای کربلا کشتگان خود را بر روی یک دیگر می گذاشت و می گفت: کشتگان با کشتگان پیغمبران و اولاد پیغمبرانند.

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که حضرت امام حسین - علیه السلام - در روز

شهادت به اصحاب خود گفت که حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - به من می گفت که ای فرزند گرامی زود باشد که تو را ببرند بسوی عراق به زمینی که در آن جا ملاقات می نمایند پیغمبران و اوصیای ایشان، و آن زمین را عمورا می نامند، و تو در آن صحرا شهید خواهی شد با گروهی از اصحاب که الم حرارت آهن نخواهند یافت، پس این آیه را خواند «یا نَارُ کُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ» ۵۱ پس آتش حرب بر تو و بر ایشان، برد و سلام خواهد بود.

پس حضرت امام حسین - علیه السلام فرمود که بشارت باد شما را که به نزد پیغمبر خود می رویم و نزد آن حضرت خواهیم ماند آنچه خدا خواهد. پس اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت و از قبر بیرون خواهد آمد من خواهم بود، و بیرون آمدن من موافق بیرون آمدن حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - خواهد بود در هنگامی که قائم آل محمد - علیه السلام - ظاهر شود.

پس بر من نازل خواهد شد گروهی از آسمان که بیش از این نازل نشده باشند، و فرود آیند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهای ملائکه و محمد و علی و برادرم با جمیع ائمه - علیهم السّلام - که همه بر اسبان ابلق از نور سوار باشند، و مخلوقی پیش از ایشان بر آنها سوار نشده باشد.

پس حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - لوای خود را حرکت دهد و به دست قائم ما دهند با شمشیر خود، و بر این حال مدتها در زمین بمانیم، و حق تعالی از مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از آب و چشمه ای از شیر جاری گرداند.

پس حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - شمشیر حضرت رسالت را به من دهد و بسوی مشرق و مغرب زمین فرستد که هر که دشمن خدا باشد خورش را بریزم، و جمیع بتها را بسوزانم، تا آن که جمیع بلاد هند را فتح کنم.

و حضرت دانیال و یوشع زنده می شوند و به نزد حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - می آیند و می گویند: راست گفتند خدا و رسول. پس حضرت با ایشان

هفتاد نفر را بسوی بصره می فرستد که مخالفان بصره را به قتل می رسانند، و لشکری به جانب بلاد روم خواهد فرستاد که جمیع آن بلاد را فتح نماید.

پس من خواهم کشت هر حیوان حرام گوشت را تا آن که بر روی زمین نماند مگر طیب و نیکو، و بر یهود و نصاری و سایر ملل، اسلام را عرض خواهم کرد، و ایشان را میان اسلام و کشته شدن مخیر خواهم گردانید، و هر که قبول اسلام کند بر او مَنّت خواهم گذاشت، و هر که قبول نکند خونش را خواهم ریخت، و هر که از شیعیان ما در زمین باشد خدا ملکی بسوی او خواهد فرستاد که خاک از روی او پاک کند و زنان و منزلت او را در بهشت به او بنماید، و بر روی زمین کوری و زمینگیری و مبتلایی نماند مگر آن که به برکت ما اهل بیت شفا یابد، و برکتهای خدا از آسمان بسوی زمین فرود آید به مرتبه ای که درختان آن قدر بار دهد که شاخه هایشان بشکند، و میوه زمستان را در تابستان بخورید، چنانچه حق تعالی می فرماید «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» ۱۶ یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزگاری نمایند، هر آینه خواهیم گشود بر ایشان برکتهای از آسمان و زمین، و لیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشان را به آنچه کسب کرده بودند.

پس حضرت فرمود که خدا خواهد بخشید به شیعیان ما کرامتی چند که مخفی نماند بر ایشان چیزی در زمین، تا آن که اگر کسی خواهد که خبر خانه خود را بداند زمین او را خبر دهد به احوال ایشان - تمام شد حدیث (۱).

و باید دانست که این مذلت‌های دنیا موجب مزید عزّت ایشان است، و دوست خدا به اینها ذلیل نمی گردد، آنها که می خواستند که ایشان را ذلیل گردانند اکنون نام ایشان به غیر لعن و نفرین در زمین مذکور نمی شود، و نسلهای ایشان منقرض شدند، و نشانی از قبرهای ایشان ظاهر نیست، و حق تعالی نام آن بزرگواران را بلند گردانیده، و علوم و کمالات ایشان عالم را فرا گرفته، و دوست و دشمن بر ایشان در نماز و غیر نماز

ص: ۱۹۸

صلوات می فرستند، و به شفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت می طلبند، و رؤوس منابر و منایر را و وجوه دنانیر و دراهم را به نام نامی ایشان مزین می گردانند، و پادشاهان زمین و سلاطین با تمکین به طوع و رغبت از روی اخلاص روی بر خاک آستان ایشان می مالند، و هر روز چندین هزار کس به برکت زیارت ایشان مغفور می گردند، و چندین هزار کس به برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق بهشت می گردند، و چندین هزار کس از برکت گریستن بر ایشان و محزون گردیدن از مصاب ایشان صحیفه سیئات خود را از لوٹ گناه می شویند، و چندین هزار کس به برکت روایت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادات ابدی فائز می گردند، و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه معرفت و یقین می رسند، و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلی می گردند، و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدّسات ایشان شفا می یابند، و آلف الوف از مبتلای به بلاهای جسمانی و روحانی از دار الشفای بیوت رفیع و علوم منیعۀ ایشان صحّت می یابند.

و آنها که اندک بصیرتی دارند از مشاهده جلال آن بزرگواران مدهوش می گردند، و از قربت معنوی آن مقربان خداوند رحمان در هر ساعت بهره ها و فیضها می یابند. و حق تعالی بزرگی و جلالت و عظمت و شوکت ایشان را در رجعت و در قیامت بر عالمیان ظاهر خواهد ساخت، پس کدام جلالت از این عظیم تر؟ و کدام بزرگی از این بیشتر می تواند بود؟ و کدام اذیت و اذلال رفع این عظمت و جلالت می تواند نمود.

و اما شبهه ای که در خاطر عوام می باشد، که آن حضرت با وجود آن که می دانست که شهید خواهد شد چرا به صحرای کربلا می رفت و اهل بیت خود را می برد؟ این شبهه چندین جواب دارد:

و جواب مجملش آن است که احوال پیشوایان دین را به احوال خود قیاس نباید کرد، و تکلیف ایشان تکلیف دیگر است. و اگر جمعی که بر اسرار قضا و قدر حق تعالی مطلع اند تکلیف ایشان در این باب مانند تکالیف ما باشد و توانند رفع آن قضاها که بر آنها مطلع گردیده اند از خود بکنند، باید که هیچ قضا در ایشان جاری

نگردد، و به هیچ بلا مبتلا نشوند، و جمیع امور موافق خواهش بدنی ایشان واقع شود، و این خلاف مصلحت علیم قدیر است.

و باید که ایشان به علم واقع مکلف نباشند، و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شریک باشند، چنانچه ایشان در باب طهارت و نجاست اشیاء و ایمان و کفر عباد به ظاهر مکلف بودند، و اگر به علم واقع مکلف می بودند بایست که با هیچ کس معاشرت نکنند، و همه چیز را نجس دانند، و حکم به کفر اکثر عالم بکنند، و اگر چنین می بود حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - دختر به عثمان نمی داد، و عایشه و حفصه را به حبالة خود در نمی آورد.

پس حضرت امام حسین - علیه السلام - به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعوان و انصار با منافقان و کفار جهاد کند، و با وجود بیعت زیاده از بیست هزار کس و وصول زیاده از دوازده هزار نامه از کوفیان بی وفا، اگر حضرت تقاعد می ورزید و اجابت ایشان نمی نمود ایشان را به ظاهر بر حضرت حجّت بود، و حجّت الهی بر ایشان تمام نمی شد.

و جواب دیگر: آن که در وقتی نرفتن فایده می کرد که آن حضرت در نرفتن سالم بماند و چنین نبود، زیرا که یزید جمعی را فرستاده بود که آن حضرت را در مکه بگیرند و به نزد او برند یا به قتل آورند، چنانچه مکرر خود می فرمود که چون خواستند مرا بکشند گریختم، در وقتی که محمّد بن حنفیه التماس ترک آن سفر می کرد، حضرت فرمود که ای برادر، اگر من در سوراخ جانوری از جانوران زمین پنهان شوم البته بنی امیه مرا به در می آورند و به قتل می رسانند.

و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که یزید پلید لشکر عظیمی به عمر بن سعد بن العاص داد و او را به امارت حاج مقرر کرد و فرستاد که به هر حيله که ممکن باشد حضرت را بگیرد یا به قتل آورد، سی نفر از اکابر بنی امیه ملاحظین را برای این کار در آن سال فرستاد، و به این سبب آن حضرت احرام حج را به عمره عدول نمود، و پیش از اتمام حج روانه عراق شد، و لهذا در زمان معاویه که برای مصلحت دنیای خود ظاهر را رعایت می کرد و مبادرت به قتل و اذلال ظاهرا نمی نمود حضرت اجابت دعوت

کوفیان نفرمود و صبر کرد، پس هرگاه حضرت داند که به هر حال کشته می شود، و کشته شدن در ضمن جهاد را بر کشته شدن با اسیری و مدلت اختیار نماید محل اعتراض نخواهد بود.

جواب دیگر آن که وقتی که حق تعالی مصلحت در اعلاّی دین خود داند، پیغمبران و اوصیای ایشان را تکلیف تعرض مخاطرات عظیمه می نماید، چنانچه حضرت نوح - علیه السلام - را به تن تنها بر چندین هزار کس مبعوث گردانید، و موسی و هارون به دعوت فرستاد، و حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - را به تبلیغ رسالت در مکه نمود، و اگر ایشان را برای مصلحت از شر اعدای حفظ نمود بسیاری از پیغمبران را برای اتمام حجّت گذاشت که به انواع سیاستها شهید گردند.

و در حقیقت اگر نظر کنی آن امام مظلوم جان شریف خود را فدای دین جدّ بزرگوار خود کرد، و اگر با یزید صلح می کرد و انکار افعال قبیحه او نمی نمود در اندک وقتی شرایع دین و اصول و فروع ملت سید المرسلین مندرس و مخفی می شد، و معاویه چندان سعی در اخفای آثار آن حضرت کرده بود که قلیلی باقی مانده بود، و آن قلیل نیز به اندک زمانی بر طرف می شد، و قبایح اعمال و افعال آن ملاحین در نظر مردم مستحسن می شد، و کفر عالم را می گرفت.

شهادت آن حضرت باعث آن شد که مردم قدری از خواب غفلت بیدار شدند و قبایح عقاید و اعمال ایشان را فهمیدند و صاحب خروجهها مانند مختار و غیر او به هم رسیدند، و در ارکان دولت بنی امیه تزلزل انداختند، و همان باعث انقراض و استیصال ایشان شد، و در اواخر دولت بنی امیه و اوایل سلطنت بنی عباس که مخالفان چندان قوتی نداشتند ائمّه اهل بیت - صلوات الله علیهم اجمعین - علوم الهی را در میان خلق منتشر کردند، و بدع ارباب ظلم و عدوان را ظاهر ساختند، و با مشاهده علوم و معجزات ایشان شیعیان در اطراف عالم بسیار شدند، و دین حق امامیه ظاهر شد، و حجّت بر عالمیان تمام شد..

و تا حال بحمد الله در جمیع بلاد شیعیان هستند، و کتب ایشان و شرایع مذهب ایشان از جمیع مذاهب مضبوطتر است، و علمای ایشان از علمای جمیع مذاهب بیشتر و

داناترند، و اگر نیک تأمل نمایی همه اینها از برکات خروج سید شهدا است، فدای او باد جان من و جان جمیع شیعیان.

جواب مجمل دیگر آن که بعد از ثبوت عصمت و امامت ایشان در امور، بر ایشان اعتراض کردند در هر چه از ایشان صادر شود؛ از محض جهل و خطا است، و در حقیقت اعتراض بر ایشان اعتراض بر خدا است، و ایشان آنچه می کرده اند به فرموده خدا می کرده اند.

چنانچه کلینی به سند معتبر روایت کرده است که حریز به خدمت حضرت صادق - علیه السلام - عرض کرد که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت، و اجلهای شما به یکدیگر نزدیک است، با آن که احتیاج مردم به شما بسیار است.

حضرت فرمود: هر یک از ما صحیفه ای دارد که آنچه باید در مدّت حیات خود به عمل می آورد در آن صحیفه هست، و چون آن صحیفه تمام می شود می داند که وقت ارتحال او است به سرای باقی، پس در آن وقت حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - به نزد او می آید و او را خبر می دهد که وقت وفات تو رسیده است، و منزلت او را نزد خدا به او می نماید.

و چون حضرت امام حسین به صحیفه خود عمل کرد هنوز آنها تمام نشده بود که حضرت رسالت خبر شهادت را به او داد، و او را مأمور به جهاد گردانید، و چون مشغول جهاد شد ملائکه استدعای نصرت آن حضرت کردند، چون به زمین رسیدند آن حضرت شهید شده بود، حق تعالی به ایشان وحی کرد که نزد قبر شریف او باشید و بر مصیبت او بگریید تا او به دنیا برگردد در رجعت، و شما یاری او بکنید و او طلب خون خود بکند، این بود آنچه در آن صحیفه نوشته شده بود و هنوز به عمل نیامده است (۱).

و به روایت معتبر دیگر جبرئیل در هنگام وفات رسول جلیل وصیتنامه - آورد و دوازده مهر از طلای بهشت بر آن زد که هر امامی مهر خود را بر دارد و به آنچه در تحت

ص: ۲۰۲

آن مهر نوشته شده در ایام حیات خود عمل نماید(۱).

و ایضا این مسأله در حقیقت از فروع مسأله قضا و قدر است، و نهی از تفکر در این مسأله در احادیث بسیار وارد شده است، پس در این باب تفکر نکردن احوط و اولی است.

و باید دانست مجملاً که آنچه ایشان به عمل می آورند از فعل و ترک موافق فرموده خداوند عالمیان است، و بر کرده های خدا اعتراض روا نیست، و عقول ضعیفه خلق قاصر است از فهمیدن اسرار حکم الهی. چنانچه گاه است از پادشاهان جلیل الشأن امری چند صادر می گردد که بر طبع اکثر خلق ناگوار و دشوار می آید، بلکه اکثر ایشان حکم به خطا می کنند، و کسی که بر قدری از اسرار و رموز سلطنت اطلاع دارد می داند که آنچه واقع شده عین مصلحت ملک و دولت است، و نزد پادشاهان ذی شأن هر که در مقام تسلیم و انقیاد باشد و بر ایشان اعتراض ننماید هر چند عقلش قاصر از فهم و حکمت آن باشد مرتبه اش عظیم تر است، و او را به اخلاص و رسوخ اختصاص منسوب می گردانند.

همچنین بلا تشبیه در درگاه پادشاه پادشاهان هر که انقیاد و تسلیمش بیشتر است و به قضاهای او راضیتر است درجه او بلندتر است، پس کار بنده آن است که در مقام اصلاح کار خود باشد و در کارهای جناب مقدس الهی و تقدیرات او و کارهای دوستان او تصرف ننماید و راه اعتراض نگشاید، و به ضعف عقل خود قائل شود تا به درجه رفیعه ارباب تسلیم که اعلاى مراتب مقربان است فائز گردد، و دینش از عروض شک و شبهه سالم ماند، و شیطان لعین راه وسوسه بر او نگشاید، زیرا که این امور خطیر است و محل لغزش مقربان است.

و ابن قولویه رحمه الله به سندهای معتبر از زائده بن قدامه روایت کرده است که گفت: روزی به خدمت حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - رفتم فرمود: ای زائده شنیده ام که تو به زیارت قبر حضرت امام حسین - علیه السلام - می روی.

ص: ۲۰۳

زائده گفت: بلی چنین است که به شما خبر رسیده است.

حضرت فرمود: چرا چنین می کنی و حال آن که تو را قرب و منزلتی نزد خلیفه هست، و او راضی نیست که کسی ما را دوست دارد، و ما را بر دیگران زیادتی دهد، و فضائل ما را یاد کند، و حق ما را بر این امت ذکر کند.

زائده گفت: به خدا سوگند که نمی کنم این را مگر از برای خدا و رسول او، و پروا ندارم از خشم هر که به خشم آید بر من، و بر من عظیم و گران نیست آزاری که به من برسد به این سبب.

پس حضرت سه مرتبه فرمود که و الله که چنین است. پس فرمود که بشارت باد تو را، پس بشارت باد، پس بشارت باد، به درستی که خبر می دهم تو را به چیزی که از خبرهای منتخب و مخزون است نزد من.

بدرستی که چون در صحرای کربلا رسید به ما آنچه رسید، و پدرم شهید شد و با او شهید شدند از فرزندان و برادران و خویشان و یاران او آنچه شنیده ای، و حرم او و زنان او را بر شتران سوار کردند و به جانب کوفه می بردند، و چون به جنگگاه رسیدیم و نظر من بر کشتگان افتاد و ایشان را در میان خاک و خون دیدم که مدفون نکرده بودند ایشان را، قلق عظیم در دل من به هم رسید، و اندوه بزرگی در سینه من حادث شد، و نزدیک شد که جانم از بدنم مفارقت کند.

در آن وقت عمه من زینب کبری دختر علی مرتضی آن حالت را در من مشاهده نمود مضطرب شد و گفت: این چه حالت است که در تو مشاهده می کنم و نزدیک است که خود را هلاک کنی، ای بقیه و یادگار جد و پدر و برادران من.

گفتم: چگونه جزع نکنم و اضطراب ننمایم و حال آن که سید و بزرگ و پدر خود را و برادران و عموها و فرزندان عموها و یاران خود را می بینم که عریان در میان خاک و خون افتاده اند، و ایشان را کفن و دفن نکرده اند، و هیچ کس متوجه ایشان نمی شود و نزدیک ایشان نمی آید، گویا ایشان کافران دیلم و ترک اند.

زینب گفت: جزع مکن ای فرزند برادر، که این واقعه را خبر داد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به جد و پدر و عم تو، و خبر داد که حق تعالی گرفته است پیمان

گروهی از این امت را که فراعنه این زمان. ایشان را نمی شناسند، و در میان اهل آسمانها معروف اند، ایشان خواهند آمد و این اعضای پاره پاره را جمع خواهند کرد با این بدنهای مجروح دفن خواهند کرد، که به مرور لیالی و ایام اثر آن قبر محو نشود و نشانش بر طرف نشود، و سعی بسیار خواهند کرد پیشوایان کفر و اتباع ضلالت در محو نمودن و بر طرف کردن آن اثر، و هر چند ایشان زیاده سعی کنند ظهور و علو آن بیشتر خواهد شد.

پس گفت: خبر داد مرا ام ایمن که روزی حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - به دیدن حضرت فاطمه - علیها السلام - آمد، پس حضرت فاطمه برای آن حضرت حریره ساخت و به نزد حضرت حاضر کرد، و حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - خرمایی آورد، ام ایمن گفت: من کاسه ای آوردم که در آن شیر و مسکه بود، پس حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین - صلوات الله علیهم - از آن حریره تناول نمودند، و از آن شیر آشامیدند، و از آن خرما با مسکه میل فرمودند، پس حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - ابریقی و طشتی آورد و آب بر دست حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - ریخت.

و چون حضرت دستهای خود را شست دست بر روی مبارک کشید، پس نظر کرد به سوی علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - نظری که آثار سرور و شادی در روی مبارکش مشاهده کردیم، آنگاه مدتی بسوی آسمان نظر کرد، پس روی مبارک خود را به جانب قبله گردانید و دستهای خود را بسوی آسمان گشود، پس دعا کرد، پس به سجده رفت و در سجده صدای گریه اش بلند شد و آب دیده اش بر زمین جاری شد، پس سر از سجده برداشت و ساعتی سر در زیر افکند و مانند باران تند آب از دیده مبارکش می ریخت، چون اهل بیت رسالت این حالت را در او مشاهده کردند همه اندوهناک شدند، و من نیز از حزن ایشان محزون گردیدم و جرأت نمی کردم که از سبب این گریه از آن حضرت سؤال کنم.

و چون این حالت بسیار به طول انجامید، علی و فاطمه - صلوات الله علیهما - گفتند: سبب گریه تو چیست یا رسول الله؟ خدا هرگز دیده های تو را گریان نگرداند، بدرستی که این حالت که در تو مشاهده کردیم دلهای ما را مجروح کرد.

پس حضرت رسول روی به حضرت امیر المؤمنین آورد و گفت: ای برادر و حیب من چون شماها را نزد خود مجتمع دیدم از مشاهده شما مرا سروری حاصل شد که هرگز چنین شادی در خود نیافته بودم، و من در شما نظر می کردم و خدا را شکر می کردم که چنین نعمتها به من کرامت کرده، که ناگاه جبرئیل - علیه السلام - بر من نازل شد و گفت: یا محمد بدرستی که حق تعالی مطلع شد بر آنچه در نفس تو حادث گردید، و دانست شادی که تو را عارض شد به دیدن برادر و دختر و دو فرزند زاده خود، پس تمام کرد برای تو این عطیه را به آن که گردانید ایشان را و فرزندان ایشان را و دوستان و شیعیان ایشان را با تو در بهشت، و جدایی نخواهد افکند میان تو و ایشان، و چنانچه به تو عطا می کند در آن روز به ایشان عطا خواهد کرد.

و چنانچه به تو بخشش می نماید به ایشان خواهد بخشید تا تو خوشنود گردی، و زیاده از مرتبه خوشنودی تو به ایشان کرامت خواهد کرد، با بلیه بسیاری که به ایشان خواهد رسید در دنیا، و مکروه بسیاری که ایشان را در خواهد یافت بر دستهای گروهی از منافقان که ملت تو را بر خود بندند و دعوی کنند که از امت تو، و حال آن که بری اند از خدا و از تو، و ایشان را به شمشیر آب دار و به انواع زجرها و ستمها و کشتنها بکشند، و هر یک را در ناحیه ای از زمین به قتل رسانند، و قبرهای ایشان از یکدیگر دور باشد، و حق تعالی این حالت را برای تو و ایشان پسندیده است، و ایشان را اهل این سعادت گردانیده است، پس حمد کن خدا را بر آنچه از برای شما پسندیده است و راضی شو به قضای الهی، پس حمد کردم و راضی شدم به قضای او و به آنچه از برای شما اختیار نموده است.

پس جبرئیل گفت: یا محمد بدرستی که برادر تو علی مقهور و مظلوم خواهد شد بعد از تو و منافقان امت تو بر او غالب خواهند شد، و غضب خلافت او خواهند کرد و از دشمنان تو تعبها به او خواهد رسید، و در آخر کشته خواهد شد به دست بدترین خلائق و بد بخت ترین اولین و آخرین، و نظیر پی کننده ناقة صالح در شهری که بسوی آن شهر هجرت خواهد نمود، و آن شهر محل شیعیان و فرزندان او خواهد بود، و به سبب این حال بلای اهل بیت رسالت بسیار خواهد شد، و مصیبت ایشان عظیمتر خواهد شد.

و این فرزند زاده تو و اشاره کرد بسوی حسین - علیهم السّلام - شهید خواهد شد با گروهی از اهل بیت و ذریت تو و نیکان اّمت تو در کنار نهر فرات در زمینی که آن را کربلا گویند، و به سبب آن کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریت تو بسیار خواهد شد در روزی که کرب آن روز منقضی نشود و حسرت آن روز به آخر نرسد، و آن بهترین بقعه های زمین است، و حرمت آن از همه زمینها عظیم تر است، و آن قطعه ایست از بهشت.

پس روزی که فرزند تو و اهل او در آن زمین شهید شوند، و احاطه کنند به ایشان لشکرهای اهل کفر و لعنت، جمیع اقطار زمین به لرزه در آید و کوهها به طپیدن آید، و موج دریاها بلند شود، و آسمانها بلرزند و به حرکت و اضطراب در آیند برای غضب کردن از برای تو یا محمد و از برای ذریت تو به سبب عظیم شمردن هتک حرمت تو که ایشان کنند، و برای مکافات بدی که احسانهای تو را در حق تو و ذریت تو به عمل آورند، و هر یک از آنها از حق تعالی دستوری طلبند در یاری کردن اهل بیت تو که مردم ایشان را ضعیف گردانیده اند و مظلوم ساخته اند، و ایشان حجت خدایند بر خلق بعد از تو.

پس حق تعالی وحی کند بسوی آسمان و زمین و کوهها و دریاها و هر که در اینها است که منم خداوند پادشاه قهار قادر که فرار کرده ای از دست من به در نمی رود، و امتناع کننده ای مرا عاجز نمی گرداند، و هر وقت که خواهم و مصلحت دانم قدرت بر انتقام دارم، به عزّت و جلال خود سوگند یاد می کنم که عذاب کنم کسی را که دل پیغمبر و برگزیده مرا به درد آورده است و هتک حرمت او نموده است، و عترت او را به قتل آورده است، و عهد و پیمان او را شکسته است، و ستم بر اهل بیت او روا داشته است عذابی که احدی از عالمیان را چنان عذابی نکرده باشم.

پس در آن وقت جمیع اهل آسمانها و زمین صدا بلند کنند و لعنت کنند کسی را که ستم بر عترت تو کرده باشد و هتک حرمت تو نموده باشد، پس حق تعالی به دست قدرت خود قبض روح آن شهیدان بزرگوار بکند و ملائکه بسیار از آسمان هفتم نازل شوند با ظرفهای یاقوت و زمرد که پر باشد آن ظرفها از آب حیات بهشت و با خود

بیاورند از حله های بهشت و بوهای خوش بهشت، و بدنهای شهیدان را به آن آبها غسل دهند، و آن حله ها را بر ایشان بپوشانند، و به آن بوهای خوش ایشان را حنوط کنند، و ملائکه صف صف بر ایشان نماز کنند.

پس برانگیزد حق تعالی گروهی از ائمت تو را که آن قاتلان، ایشان را شناسند و در آن خونها شریک نشده باشند، نه بگفتار و نه بکردار و نه به یت و عزم، پس بدنهای ایشان را دفن کنند، و رسمی و علامتی برای قبر سید شهداء در این صحراء بر پا کنند، و علمی و نشانه باشد برای اهل حق، و سببی باشد برای رستگاری مؤمنان و فائز گردیدن ایشان به ثوابهای خداوند عالمیان.

و هر روز و هر شب از هر آسمان صد هزار ملک بر دور قبر شریف او حاضر شوند و بر آن حضرت صلوات فرستند، و تسبیح حق تعالی گویند، و طلب آمرزش کنند از خدا برای زیارت کنندگان آن حضرت و بنویسند نامهای آنها را که به زیارت آن قبر می آیند از ائمت تو، و به آن زیارت تقرب می جویند بسوی خدا و بسوی تو و نامهای پدران و خویشان و شهرهای ایشان را و روهای ایشان را مهر کنند به مهری از نور عرش الهی که در آن مهر نوشته باشد که ای زیارت کننده قبر بهترین شهداء و فرزند بهترین انبیاء.

چون روز قیامت شود از روهای ایشان از جای آن مهری که بر روی ایشان زده اند نوری ساطع گردد که در دیده های اهل محشر معروف باشند، و گویا می بینم تو را ای محمد در صحرای محشر در آبی و من و میکائیل بر دو جانب تو باشیم و علی در پیش روی ما باشد، و با ما از ملائکه خدا آن قدر باشد که عدد ایشان را احصا نتوان کرد، و ما بگردیم در میان اهل محشر و نظر کنیم بر روی خلائق و بر روی هر که اثر آن مهر را مشاهده کنیم او را از احوال و شداید آن روز نجات دهیم.

و این است حکم خدا و عطای خدا از برای هر که زیارت کند قبر تو را ای محمد یا قبر برادر تو علی را یا قبر دو فرزند زاده تو حسن و حسین را و یت او از برای خدا خالص باشد، و زود باشد که سعی کنند و اهتمام نمایند گروهی از آنها که بر ایشان از جانب خدا لعنت و غضب واجب گردیده است که بر طرف کنند رسم و نشانه آن قبر را و محو نمایند اثر آن را، و خدا نگذارد ایشان را که چنین کنند.

پس حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - فرمود که سبب گریه من این بود.

پس زینب گفت که چون ابن ملجم - علیه اللعنه - پدرم را ضربت زد و اثر مرگ در او مشاهده کردم گفتم: ای پدر بزرگوار ام ایمن چنین حدیثی به من روایت کرده است. حضرت فرمود: گویا می بینم که تو را و زنان دیگر از اهل بیت مرا در این شهر اسیر کرده باشند و به مذلت و خواری شما را برند، و از دشمنان خود خائف و ترسان باشید، پس در آن وقت صبر کنید و شکیبایی نمایید به حق آن خداوندی که حبه ها را شکافته است و خلائق را آفریده است در آن وقت بر روی زمین خدا دوستی به غیر از شما و دوستان و شیعیان شما نباشد.

و چون حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - این حدیث را نقل کرد از برای ما فرمود: در آن روز شیطان از روی شادی پرواز خواهد کرد بر روی زمین با فرزندان و برادران خود جولان خواهد نمود و خواهد گفت: ای گروه شیاطین آنچه مطلب ما بود از فرزندان آدم به آن رسیدیم، و در هلاک کردن ایشان منتهای آرزوی خود را یافتیم و همه را مستحق جهنم گردانیدیم، مگر جماعت قلیلی که چنگ در دامان اهل بیت رسالت زده اند، پس تا توانید سعی کنید که مردم را به شک اندازید در حق ایشان، و بدارید مردم را بر عداوت ایشان، و تحریص کنید مردم را بر ضرر رسانیدن به ایشان و دوستان ایشان تا کفر و ضلالت خلق مستحکم شود، و از ایشان هیچ کس نجات نیابد، و آن ملعون گمان خود را در اکثر مردم راست کرد، زیرا که با عداوت شما هیچ عمل صالح فایده نمی بخشد، و با محبت و موالات شما هیچ گناهی به غیر از کبایر ضرر نمی رساند.

زائده گفت: چون حضرت امام زین العابدین - علیه السلام - این حدیث را به من روایت کرد فرمود: این حدیث را ضبط کن و غنیمت شمار که اگر در طلب این حدیث بر شتران سوار می شدی و یک سال در زمین از شهر به شهر می تاختی هر آینه کم بود.

و در روایات معتبره بسیار وارد شده که چون حکام یزید پلید - علیه اللعنه و العذاب - در مدینه کار را بر حضرت سید الشهداء - صلوات الله علیه - تنگ کردند و

خواستند از آن حضرت بیعت از برای آن ملعون بگیرند، و اگر ابا نماید او را به قتل آورند، حضرت اراده هجرت بسوی مکه معظمه نمود، و شب به نزد قبر جد بزرگوار خود سید انبیاء آمد که آن حضرت را وداع کند، نوری از قبر مقدس ساطع گردید و به استقبال آن حضرت آمد.

پس به نزدیک ضریح مقدس آمد و نماز بسیار کرد، و بعد از نماز گفت:

پروردگارا این قبر پیغمبر تو است و من فرزند پیغمبر توام، و مرا امری عارض شده که تو بهتر می دانی، و می خواهم مردم را امر کنم به نیکیها و نهی کنم از بدیها، و کفر و ضلالت بنی امیه را از میان خلق بر طرف کنم، خداوندا آنچه خیر من در آن است و به رضای تو و خشنودی پیغمبر تو مقرون است به پیش من آور.

و در آن حالت آن حضرت را خواب ربود و دید که حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - با گروهی عظیم از ملائکه که در پیش روی و جانب چپ آن حضرت بودند آمدند و جگر گوشه خود را در بر گرفت و میان دو دیده اش را بوسید و فرمود که ای حبیب من گویا می بینم که در این زودی تو را ذبح کنند و در خون خود بگردی در زمین کرب و بلا در میان گروهی از امت من، و تو تشنه باشی و تو را آب ندهند، و بال تشنه و بدن خسته تو را شهید کنند، و با آن حال امید به شفاعت من داشته باشند، هرگز شفاعت من به ایشان نرسد در قیامت.

ای حبیب دل من حسین، برادر و پدر و مادر تو آمده اند و مشتاق لقای جانفزای تو اند، و تو را در بهشت درجه ای چند هست که به آن درجه ها نمی رسی مگر به شهادت.

پس سید شهداء گفت: یا جداه نمی خواهم به دنیا برگردم و از جور اهل شقاق به تنگ آمده ام، مرا با خود به قبر شریف خود ببر.

حضرت رسول فرمود: البته باید به دنیا برگردی تا به سعادت شهادت فائز گردی و ثوابهای غیر متناهی در یابی، و حجت خدا بر خلق تمام کنی، و تو و پدر تو و عم تو و عم پدر تو در قیامت با یکدیگر محشور خواهید شد بسوی اعلا درجات بهشت (۱).

ص: ۲۱۰

و از حضرت صادق - علیه السلام - منقول است که چون حضرت امام حسین علیه السلام از مدینه بیرون آمد افواج ملائکه حربیه ها در دست و بر اسبان بهشت سوار آمدند به نزد آن حضرت و سلام کردند و گفتند: السلام علیک ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر خود، خدا ما را در موطن بسیار به یاری تو فرستاد، و اکنون به یاری تو آمده ایم.

حضرت فرمود: که وعده گاه ما و شما زمین کربلا، که در آنجا شهید خواهم شد و محلّ دفن من آن جا است، گفتند: الحال هر امری که می خواهی در باب دشمنان خود بفرما تا به عمل آوریم، فرمود که به من دستی ندارند تا برسم به آن جا که محلّ دفن من است.

پس گروهی از جنیان به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: ای سید و آقای ما، ما شیعیان توایم و یاوران توایم، اگر حکم فرمایی که دشمنان تو را هلاک کنیم در همین ساعت همه را به دار بوار می فرستیم و تو را از شر ایشان نجات می دهیم، حضرت ایشان را دعا کرد و فرمود: مگر نخوانده اید قرآن را که خدا بر جدّ من فرستاده که در آن می فرماید «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ» ۲۱ یعنی هر جا که باشید در می یابد شما را مرگ هر چند در قصرهای محکم متحصّن شوید.

اگر من در این مکان بمانم و حرکت نکنم، پس به کی امتحان کرده خواهند شد این خلق تباه گمراه، و حجت خدا چگونه بر ایشان تمام خواهد شد، و کی ساکن قبر من خواهد شد در زمینی که خدا برای من اختیار کرده است در روزی که زمین را پهن کرده است، و آن زمین را حق تعالی پناه شیعیان من گردانیده است، و سبب ایمنی ایشان در دنیا و عقبی ساخته است، و در روز دهم محرم من شهید خواهم شد با فرزندان و برادران و خویشان خود و سرهای ما را به نزد یزید پلید خواهد برد.

جنیان گفتند: به خدا سوگند ای دوست خدا و فرزند دوست خدا اگر نه این بود که اطاعت تو بر ما واجب است هر آینه جمیع دشمنان تو را می کشتیم پیش از آن که به

تو برسند.

حضرت فرمود: به خدا سوگند که قدرت ما بر دفع ایشان زیاده از قدرت شما است، و لیکن می خواهم که حجّت خدا را بر ایشان تمام کنم(۱).

و اخبار بسیار در این باب در کتاب جلاء العیون(۲) ذکر کرده ایم، و هر که در آن کتاب رجوع نماید او را در هیچ باب شبهه ای نمی ماند. و الله الموفق للخیر و الصواب.

و الحمد لله أولاً و آخراً، و الصّلاه علی سید المرسلین محمّد و عترته الاطهرین، و لعنه الله علی أعدائهم أجمعین أبد الابدين.

تمام شد استنساخ این رساله با تصحیح و تعلیق بر آن در روز پانزدهم رجب سنه هزار و چهار صد و نه هجری قمری بر دست این حقیر فقیر سید مهدی رجائی در شهر مقدس قم حرم اهل بیت علیهم السلام.

ص: ۲۱۲

۱- (۲۲). مجموع این روایات با تفصیل کامل آن را مؤلف در کتاب شریف خویش بحار الانوار جلدهای چهل و چهار - چهل و پنج آورده است.

۲- (۲۳). باب پنجم جلاء العیون راجع به تاریخ امام حسین - علیه السلام - است مراجعه گردد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

